

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

* مصاحبه با علی شاکری:

نهضت مقاومت ملی به کدام سو می رود؟

* پیرامون حوادث ماهی که گذشت

«شرع انور» به مقابله با «اختلاف افکنان» میآید!

* نظرخواهی راه آزادی از ایرانیان مقیم اروپا

ایرانی ها چه رابطه ای با ایران دارند؟

* دولت رفسنجانی در بن بست

* نویسندگی در غربت



* تأمل پیرامون قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران



دولت رفسنجانی در بن بست

● حوادثی که طی هفته های اخیر در ایران بوقوع پیوسته اند، از جنبه های گوناگون حائز اهمیت فراوان اند. موج جدید فشار بر مردم و بویژه بر زنان، محاکمه گروهی از امضاءکنندگان نامه معروف ۹۰ نفره به رفسنجانی پشت در های بسته، حمله به برخی مطبوعات غیر وابسته به دستگاه حکومتی و فروکش چشمگیر تبلیغات جمهوری اسلامی برای بازگشت متخصصین ایران مقیم خارج از جمله نشانه های روشنی از اتخاذ یک سیاست همگون را تشکیل می دهد. این تدابیر هرچند جدید نیستند، اما با برخی سمنگیری های گذشته دولت رفسنجانی که تلاش می کرد از خود چهره «میانه رویی» به نمایش گذارد، تضاد دارند.

چه عوامل دولت رفسنجانی را پسوی اعمال این سیاست ها یا گردن نهادن به آنها سوق داده اند؟ عده ای مساله انتخابات آینده را به میان می کشند و گروهی دیگر بالاگرفتن درگیری های جناحی و فشار حزب الله را دلیل این برخورد می دانند. بحران اقتصادی و نارضایتی و خشم روزافزون مردم و ترس از گسترش تظاهرات ضد رژیم را نیز می توان از جمله انگیزه های رژیم در ایجاد محدودیت ها و حمله به روشنفکران به حساب آورد. اما این تغییرات حتی اگر موضعی و موقت باشند، خود نشانه های آشکار ناتوانی رژیم در پیشبرد برنامه های خود و پراه انداختن چرخهای اقتصاد کشور هستند. تجربه ۲ سال گذشته از این نظر بسیار گرانبهاست.

دو سال پیش زمانی که رفسنجانی قدرت را در بخش اجرایی بدست گرفت، بعنوان مهم ترین هدف، بهبود وضعیت اقتصاد کشور را در برابر خود قرارداد و همه سیاست های وی در این چهارچوب طرح و اجرا شدند. تلاش برای نزدیکی به غرب با هدف جلب کمک فعال کشور های خارجی در بازسازی اقتصاد صورت گرفته و می گیرد. در داخل برخی گام های کوچک در عرصه کاهش فشار بر مردم، بازگذاشتن بست مطبوعات غیروابسته، گسترش برخی فعالیت های فرهنگی، برنامه های گسترده برای جلب نیروهای متخصص و سرمایه های ایران خارج از کشور و در نظر داشتن انواع تسهیلات برای بخش خصوصی بطور مشخص در هدف پیش گفته قرار داشتند. جناح رفسنجانی براین باور بود که با اتخاذ چنین تدابیری می تواند چرخ های اقتصاد ایران را براه بیندازد و نزد مردم مقبولیت یابد. امروز پس از ۲ سال تجربه، دره عمیق واقعیت های جامعه را از باور های ساده لوحانه سران جمهوری اسلامی جدا می کند.

کارنامه ناموفق دولت رفسنجانی در حقیقت بیش از هر چیز محدودیت ها و ناتوانی های اساسی رژیم در فائق آمدن به مشکلات امروز جامعه ایران را به نمایش می گذارد. این محدودیت ها و ناتوانی ها بطور مستقیم با طبیعت رژیم، ترکیب، ساختار و نظام ارزشی آن مربوطند. ضمن آنکه دولت رفسنجانی هیچگاه به اصلاحات واقعی بست نزد و دامنه اصلاحات از چند اقدام معین و محدود و «بی خطر» برای ادامه بقای خود فراتر نرفت. جالب اینست که همین چند گام کوچک برای جلب افکار عمومی و بویژه نیرو های متخصص داخل و خارج و نیز امتیازاتی که به کشور های بزرگ صنعتی داده شد، واکنش گسترده بخش های دیگر حاکمیت را در پی داشت. مراکز متعدد قدرت از ولی فقیه و حوزه علمیه تا



جناح های مختلف روحانیت و حزب الله بخشی از این حاکمیت را تشکیل می دهند که بدون آنها کاری از پیش نمی رود. از سوی دیگر حتی همین چند گام کوچک دولت رفسنجانی هم با قوانین شرعی و قانون اساسی ناسازگار بودند. از سوی دیگر رفسنجانی نتوانست در طول ۲ سال اخیر نیروی اجتماعی قابل توجهی را بدنیال برنامه های خود یکشاند. بسیاری از مردم هرچند در ابتدا با امید فراوان به رفسنجانی و اقداماتش دل بستند، اما بزودی مشاهده محدودیت ها و ناتوانی های وی در پیشبرد کار ها مایوس شدند. نیرویی که رفسنجانی در این دو سال بدان تکیه کرده است، نیرویی است که طی ده سال گذشته با زور و قلدری حکومت کرده است و درکی جز این از حکومتداری

ندارد. این نیرو نه مقبولیت و اعتبار دارد، نه شایستگی و نه اصولاً چندان میانه خوشی با بسیاری از اصلاحات دارد. بسیاری از اینان با اکراه فراوان به این اصلاحات آنها فقط در چهارچوب مصلحت امروز رژیم تن داده اند. تنگ نظری رفسنجانی در این عرصه و محدود ماندن پایه اجتماعی دولت وی تا بدان اندازه اند که حتی نزدیکترین نیرو های سیاسی به حاکمیت را هم نتوانسته است بخود جلب کند. شکست برنامه های دولت رفسنجانی نشان دادند که حل مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی با برخی تدابیر نیم بند و اصلاحات ناچیز ممکن نیست. مساله بحران امروزی جامعه ایران بسیار بنیادی تر است. بدون حل مساله سیاسی جامعه، گره کور سایر مسائل جامعه باز نمی شود. تا زمانی که در ایران حکومت مذهبی برپاست، از دولت قانون خیری نیست، بساط شلاق و شکنجه و زندان و تهدید و ارباب و مصادره برقرار است، تا زمانی که مردم امنیت جانی و شغلی و اقتصادی نداشته باشند، تا زمانی که به زن و جوان و دانشجو و روشنفکر زور گفته می شود، تا زمانی که حقوق بشر در ایران رعایت نشود، تا زمانی که به حقوق و آزادی های سیاسی و مدنی مردم احترام گذاشته نشود، مردم به دستگاه حکومتی اعتماد نخواهند کرد. متخصص و سرمایه ایرانی به کشور باز نمی گردد، روند مهاجرت به خارج ادامه می یابد و دولت از اعتبار لازم برای پیشبرد برنامه های خود برخوردار نخواهد بود.

تجربه دو سال اخیر برای اپوزیسیون هم درس های گرانبهایی در برداشت. نیرو هایی که امید فراوان به روند اصلاحات دولت رفسنجانی بسته بودند و با حساسیت فراوان اقدامات وی را دنبال می کردند، اینک باید به ارزیابی مجدد تحلیل های خود دست زنند. محدودیت ها و ناتوانی های رژیم جمهوری اسلامی برای متحول شدن و تن دادن به داوری مردم و دست شستن از زورگویی و خودکامگی با کمتر رژیم معاصر در جهان قابل قیاس است. بهمین جهت هم تلاش برای نشان دادن گریزناپذیر بودن سمت اصلاحات در جمهوری اسلامی به سوی دمکراسی با اشاره به تجربه سایر کشور ها بسیار دور از واقعیت بود. حاکمیت ایران حاکمیتی است مذهبی متکی به قوانین شرعی و از ساختار حکومتی خود ویژه ای برخوردار است. محدودیت رژیم در طبیعت آن نهفته است، لذا هر دولتی که از درون این حاکمیت بدآید و بخواهد در چهارچوب این نظام عمل کند، سرنوشت بهتر از اسلاف خود نخواهد داشت.



پیرامون حوادث ماهی که گذشت

«شرع انور» به مقابله با «اختلاف افکنان» می‌آید!

است. یکی از خمینی نقل میکند که نمایندگان باید تابع شورای نگهبان باشند چرا که «من همه آنها را می‌شناسم و اطاعتشان واجب است.» نماینده دیگری از قانون اساسی نقل قول می‌آورد که «دولت ناگزیر از پذیرش مرجعیت قانونی مجلس میباشد زیرا مشروعیت خود را از مجلس کسب میکند.» یکی دیگر از نمایندگان به مذاکرات «مجلس خبرگان تدوین نهایی قانون اساسی» مراجعه کرده و از آنجا نقل قولی از بهشتی می‌آورد که گفته است: «شورای نگهبان کارشان کار یک کارشناس است. یعنی نه فقیه و نه حقوقدان درباره اینکه آیا این قانون به صلاح مردم هست یا نیست حق اظهار نظر ندارند. این تشخیص با نمایندگان مردم است... هیچ وقت عنان کشور و دولت را به دست چند نفر نسپاریم. یک قانونی تصویب میشود، کافی است شورای نگهبان آن را عقب بیاندازد... بنابراین اصولاً اینکه چند نفری تحت عنوان شورای نگهبان کمترین امکانی برای دست داشتن عنان امور مملکت داشته باشند به نظر ما مصلحت نمی‌آید...»

بقیه نمایندگان جناح مخالف دولت نیز هر روزه به تهدید، ارباب، فحش و فضحیت و افشاکاری طرف مقابل مشغول اند و فغانشان از «شمشیر برنده نظارت استصوابی» به هوا است!

در این میان طرف مقابل با خونسردی بکار خود مشغول است و هیچ قصد کوتاه آمدن ندارد! سختگیری دولت، در پاسخ خبرنگاران تصریح میکند که دولت تابع تفسیر شورای نگهبان در امر انتخابات است و آیت الله خزعلی عضو شورای نگهبان تأکید میکنند که «برای آینده مجلس ملاک ضابطه خواهد بود نه رابطه و ملاک ما این است که اگر کسی حرف اسرائیل و منافقین را بزند و کسی که رهبری را تضعیف کند، در مقابل او حساسیت بخرج میدهیم.»!

باید یادآوری کرد که جناح حاکم، گرچه در مورد رقبای خود، به تدارک زدن ضربه های نهائی مشغول است و فعلاً با تهدید به مقابله با آنها می‌پردازد، با این حال بخوبی واقف است که موضوع پراهمیت ناراضی های مردم و غلبان هائی که اینجا و آنجا عرصه ی بروز یافته اند، سرنوشت و آینده رژیم را به مخاطره جدی تهدید میکند. چنین است که هم اینک دولت به تهیه یک «یکان ویژه پاسداران» برای کنترل تهران و بقیه شهر های بزرگ کشور دست زده و با گردآوری زبده ترین نیرو های خود در سپاه، وظیفه سرکوب خشونت آمیز و «قاطع» شورش های احتمالی مردم را تدارک دیده است. این «یکان ویژه» با سر و صدای تبلیغاتی ظهورش را در صحنه اعلام کرده است، با بسیج هزاران پاسدار آموزش دیده -ازجمله ۴۵ تیم گشتی که شبانه روز تهران را زیر پوشش دارند- «تأمین امنیت تهران» را بعهده گرفته و عملاً حکومت نظامی خود را در شهر تهران گسترانده است. فرمانده این یگان ویژه طی یک مصاحبه مطبوعاتی تصریح کرد که هدف واحد های تحت فرمان وی از جمله سرکوب «ضد انقلاب» و «مبازره قاطع با هرگونه اعمال خرابکاری، تروریستی و

بحران اجتماعی فزاینده ای که تمام ارکان جامعه را در خود فروبرده است و بروز عینی آن را در بسیاری از حرکات اعتراض آمیز اجتماعی میتوان دید، نمی تواند دانشگاهها و دانشجویان را تحت تأثیر خود قرار ندهد. فقر و گرانای دیگر از حد و اندازه خارج شده است. قیمت برخی از کالا ها، روز به روز تغییر میکند و به ارقام نجومی تبدیل شده اند. بحران مسکن، بویژه در تهران و شهر های بزرگ ایران به چنان مرحله ای رسیده که دیگر هیچ کس قادر به کنترل آن نیست. خانواده ها از خرید لباس و لوازم التحریر برای بچه هایشان عاجز شده اند و اعتراضات مردمی بروز عینی چشمگیری یافته است.

این روز ها، دیگر برای نشان دادن عوارض بحران همه جا گیر اجتماعی، محتاج آن نیست که اسناد فراوانی گرد آورده. نه فقط اعتراضات صریح مردم کوچه و خیابان همه جا بگوش میرسد و بچشم می آید، بلکه نبرد قدرت درونی که در مرحله تدارک انتخابات جدید مجلس مدتی است شعله ور شده، باعث گردیده است که نیرو های مخالف دولت دست از «مصلحت جوش» های سنتی بشویند و به افشای نارسائی ها بپردازند و از این طریق بکوشند در میان خیل ناراضیان، هوادارانی برای خود دست و پا کنند.

برای مثال میتوان از نشوبه بیان نقل قول کرد که اخیراً برای توضیح آتش سوزی های بازار به تفسیر حوادث و شایعات پیرامون آن پرداخته و ضمن رد صریح این شایعه که گویا «تند رو ها» باعث این آتش سوزی ها بوده اند، چنین شایعاتی را «مانور تبلیغاتی» رقبای انتخاباتی ارزیابی میکند و سرانجام آتش سوزی ها را ناشی از «حرکت های غیر متشکل» مردمی قلمداد میکند که انگیزه آن «بستوه آمدن اقشار مختلف جامعه، بویژه طبقات محروم و کم درآمد از گرانای و تورم» است.

نمایندگان مجلس اسلامی، این روزها هرکدام به وکلای مدافع «مردم» تبدیل شده اند و در نطق های پیش از دستور مرتب از فقر، گرانای، کمبود مسکن، نبود آزادی و دمکراسی (!) و بویژه دخالت دولت یا کمک اهرم شورای نگهبان در انتخابات آینده بحث بمیان می آورند.

بازار نقل قول جمع کردن از سخنان خمینی و یا دیگر سرکردگان رژیم بسیار داغ شده

شروع سال تحصیلی و باز شدن مدارس و دانشگاهها، که طبق سنت، فصل جدیدی از تحولات اجتماعی را بهمراه دارد، امسال، تقریباً بلافاصله، با اعتصابات پر سرو صدای دانشجویان دانشکده پزشکی «شهید بهشتی» توأم گردید و دلهره ی جدیدی برای مقامات رژیم بهمراه آورد. بدون شك، سال تحصیلی جدید، بر زمینه بحران فزاینده اجتماعی و نیز نبرد قدرتی که در دوران رژیم، هر روز شعله های فروزان تری بخود می گیرد، به سال پرتحرک و پرماجرایی تبدیل خواهد شد. رفسنجانی رئیس جمهور در نطق آغاز سال تحصیلی یادآور شد که «دانشگاهها خالی از سیاست نیست» و تأیید کرد که «دانشجویان حق دارند که در مورد مسائل روز اظهار نظر کنند.» با اینحال برای اینکه مقصودش را از چگونگی «اظهار نظر» دانشجویان درباره مسائل روز روشن کند، ابتدا تصریح کرد که «خط مشیکلی نظام را رهبری تعیین میکنند» و سپس متذکر شد که «دانشجویان مسلمان تابع رهبرند و سلامت آنها در همین است که از این مشی پیروی کنند و این به نفع تشکل های اسلامی دانشگاههاست» که خود را با این مشی هماهنگ سازند. در واقع نطق رفسنجانی، حمایت ضمنی از انجمن های جدیدالولاده ای است که اواخر سال تحصیلی گذشته ناگهان اعلام موجودیت کردند و علیه انجمن های اسلامی متعارف که تحت نفوذ حزب الهی ها هستند، موضع گرفتند.

شعار این دارو بسته جدید دانشجویی که از جانب جناح رفسنجانی و نیز جناح نشوبه رسالت حمایت می شوند «اطاعت محض از دولت» است و بهمین مناسبت نیز از جانب انجمن های اسلامی سنتی مورد اعتراض قرار گرفته اند.

با این حال بنظر نمی رسد که درگیری های آینده دانشگاهها کشور، به مبارزه این بسته بندی ها علیه یکدیگر محدود بماند. اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان، که در تمام سالهای گذشته مورد ضرب و شتم همین انجمن های اسلامی بوده و بوسیله آنها جاسوسی، کنترل، مآخذ و در صورت لزوم اخراج میشده اند، سال پرماجرایی را درپیش دارند، که در طی آن وظایف اجتماعی متعددی درمقابلشان قرار خواهد داشت.

حرکت های سوء از جانب عوامل استکبار که برای تضعیف نظام اسلامی بخواهند اخلال بوجد بیاورند. در سطح شهر تهران است. نامبرده «حفاظت از مناطق حساس» و «جلوگیری از هرگونه اجتماعات غیر قانونی» را نیز از جمله وظایف این یگان بحساب آورد. این در حالی است که پس از عملیات پر سر و صدای «ادغام نیرو های انتظامی»، «ناحیه عبدالله عقباشی» آغاز بکار کرده و مستقل از فعالیت های «یگان ویژه پاسداران، خودوسیماً سرگرم «توسعه پاسگاهها و حوزه ها» در سطح منطقه هستند. فرمانده مذکور اخیراً طی مصاحبه ای دایر شدن دو پاسگاه انتظامی جدید در افسریه و کیانشهر را بشارت داد، تا بتوانند منطقه را «کاملاً زیر کنترل» درآورند و «از دست آورد های انقلاب» بخوبی دفاع کنند.

«تهاجم فرهنگی» دشمنان رو به

پیش روی است!

از حوادث مهم ماهی که گذشت یکی هم ادامه ماجراهای است که به «تهاجم فرهنگی» معروف شده اند. پس از حمله حزب اللهیان به دفتر نشریه «گردون» ضربه دوم اقدام «دادگاه ویژه روحانیت» بود که به دستگیری مدیر مسئول روزنامه خراسان انجامید و نامبرده را بلافاصله در دادگاههای دربسته محاکمه و به «جرم نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» به ۲۰ ضربه شلاق و یک سال حبس تعلیقی محکوم کردند. البته در پایان حکم دادگاه ویژه روحانیت اضافه شده که «با توجه به خدمات وی در قیبل و بعد از انقلاب و تحمل پنج روز بازداشت که در تنبیه نسبی وی مؤثر بوده است» محکومیت حبس و شلاق به مدت سه سال تعلیق میشود. ولی «نامبرده در مدت تعلیق باید در شهر قم سکونت داشته و از اشتغال در مشاغل مطبوعاتی و درج مطالب و مقالات در مطبوعات خود داری کند». متعاقب این حادثه در مجلس، برخی از نمایندگان مخالف که آخر و عاقبت خود را در آینده چنین حوادثی می بینند، به اعتراض برخاستند و از جمله حسن قاضی زاده از اینکه «حریم مطبوعات مورد تجاوز قرار گرفته» و یک «روحانی سرشناس و ارزشمند» بازداشت شده است شدیداً اعتراض کرده و این عمل را «یک هشدار جدی برای همه کسانی» قلمداد میکند که «در یکی دو سال گذشته صدای پای نامحرمان را در محیط مقدس انقلاب اسلامی شنیده و خطر آن را با تمام وجود لمس کرده اند».

هدایت الله آقائی نیز از اینکه «آزاد اندیشی» مورد تهدید قرار گرفته است هشدار میدهد و میگوید: «اگر فکر میکنید مشکل این حکومت چند نفر از نمایندگان مجلس هستند که از سیاست های اقتصادی و سیاسی و یا فرهنگی دولت انتقاد میکنند، یا مجله ای و روزنامه ای است که با دید انتقادی به قضایا مینگرد و با احضار به دادگاه و یا حذف اینها مشکل حل میشود، بخدا سخت در اشتباهید».

با این حال مهم تر و پرمعنی تر از این اعتراضات پراکنده که در مجلس انجام شد، بیانیه ای است که از جانب وزارت ارشاد اسلامی علیه اقدام دادگاه ویژه روحانیت منتشر گردید و در آن وزارتخانه مزبور به حکم وظیفه و به منظور حاکمیت قانون» موادی از قانون اساسی و نیز قانون مطبوعات را برشمرده و هشدار داده است که بی توجهی به این قوانین «موجبات پیدایش یأس و رکود در جامعه شده و زمینه ساز سلب امنیت شغلی، سیاسی و اجتماعی مردم خواهد شد».

متعاقب این بیانیته، داسرا و دادگاه ویژه روحانیت نیز بیانیته ای در پاسخ به وزارتخانه مذکور و نیز مدعیان دیگر منتشر کرد و با پرخاشجویی نسبت به «این گونه جو سازی ها» مبنای مشروعیت خود را «حکم حضرت امام» اعلام کرد و یادآور شد که اقدامات وی «برطبق موازین شرع مقدس اسلام» و «رهنمود های حضرت امام» و «مقام معظم رهبری» بوده است و تصریح میکند که تا بحال نیز «بدون توجه به جو سازی های جریانات سیاسی» به وظیفه شرعی خود در «دفاع از جمهوری اسلامی» و «حرکت در مسیر ولایت فقیه» عمل کرده است.

این بیانیته در پایان با لحن آشکارا خشونت آمیز و تهدید کننده ای اعلام میدارد که این دادگاه نسبت به پیگیری «هنر و هنر» تخلف روحانیون» صلاحیت دارد و اضافه میکند که «بناظر میرسد چار و چنگالهای اخیر مشکوک و دارای انگیزه های سیاسی و حاکی از نگرانی بعضی از افراد در مظان اتهام نسبت به اقدامات بعدی این مرجع قضائی است». بیانیته آنگاه برای اینکه منظورش را بدون هیچ ابهامی به «مخاطبانش» رسانده باشد، «اخطار» میکند که از نظر این دادگاه «دروغ، تهمت، اهانت، تحریف و اختلاف افکنی از نظر شرع انور جرم شناخته و موجب پیگرد قانونی است»!

گام هائی در راستای حل خشونت

آمیز اختلاف ها

ظهور رفسنجانی در نقش رئیس جمهور بر صحنه سیاسی ایران، آشکارا با تبلیغ شعار هائی توأم بود که برای مخاطبانش، نوید تغییر اوضاع سیاسی ایران پس از مرگ خمینی، مقابله با انحصارطلبی حزب اللهیان، عقب نشینی در برابر خواست اقشار متوسط جامعه برای تامین حقوق مدنی و سرانجام گشایش اقتصادی از طریق آزادی سرمایه گذاری ها و نیز خروج از انزوای بین المللی را به همراه داشت.

واضح است که وی، برای تحقق اهدافش به تنهائی نمی توانست کاری از پیش ببرد. چنین شد که وی عملاً به اتحاد های متعددی دست زد، که هر کدامشان می توانست راهگشای برخی از اهداف او باشند. تشکیل یک کابینه از عناصر غیر سیاسی ولی متخصص، تکیه به نیرو های بوروکرات و تکنوکرات دولتی، معامله سیاسی با بخشی از سرمایه داران و بازاریان و سرانجام جلب همکاری نیرو های

محافظه کار سنتی مذهبی در حوزه علمیه، آن ائتلاف وسیعی بود که رفسنجانی را در آغاز کار و بقصد پیشبرد اهدافش یاری رساندند.

بناظر میرسد که ناتوانی های آشکار این ائتلاف در حل معضلات پیچیده اقتصادی و اجتماعی یک جامعه جنگ زده و بحرانی، دولت رفسنجانی را در موقعیت مخاطره آمیزی قرار داده اند. نامبرده که احتمالاً فکر میکرد بشیوه سلفش -خمینی- قادر خواهد بود از طریق یک بند بازی سیاسی، مخالفانش را یکی پس از دیگری منزوی و طرد کند، در مقابله با موج نارضایتی های مردمی که دیگر کارد به استخوانشان رسیده است، عملاً با ائتلاف شکننده ای روبرو شده و در مقابل خود رقیب نیرومند و پر مدعائی را میابد که پیش بینی هایش را بطور جدی مخدوش کرده اند. بدون شك رمز و راز تزلزل در صفوف ائتلافی و نیز قدرت گیری رقبای را باید در جنبش اعتراضی وسیعی یافت که از همه سو سر برافراشته است.

در مقابل این جنبش است که مخالفین رفسنجانی به صرافت بهره برداری افتاده و به حمایت از «مردم» برخاسته اند و متحدین دست راستی اش، سکوت و مماشات را کنار گذاشته و به میدان آمده اند، تا مشکلات را به شیوه های سنتی خود حل کنند.

چنین است که مثلاً «گستاخی» زنان در رعایت نکردن حجاب «کامل» اسلامی، کاسه صبر متحدین مذهبی و محافظه کار رفسنجانی را لبریز میکند و آنها را نیز همزمان با حزب الله به میدان می آورد. چنین است که عقب نشینی های حساب شده دولت رفسنجانی در مقابل برخی نشریات لائیک و خود داری از اعمال خشونت و انحصارطلبی در مقابل طبقه متوسط تحصیل کرده ایران، عملاً مؤتلفین دست راستی رفسنجانی را بوحشت می اندازد و آنان را نیز -هم زبان یا حزب الله- به میدان مقابله با نیرو های دگر اندیش جامعه میکشاند. چنین است که قانون احاله صدور حکم طلاق بهدائگاههای مدنی خاص، با مخالفت شورای نگهبان روبرو میشود و همزمان مقررات جدیدی، از جمله برای برگزاری مجالس عروسی و رعایت موازین شرعی در این مراسم وضع میشوند و مأمورین وزارت کشور و قوای انتظامی همه جا به «پاسداری» از مقدسات اسلامی مشغولند و چنین است که دادگاه ویژه روحانیت -تحت تسلط کامل روحانوں مرتجع دست راستی- وارد معرکه میشود و پاه قاطعیت و سببیت مخصوص بخود، مخالفین را شدیداً مورد حمله قرار میدهد. ائتلاف نا متجانسی که یکسوی آن را هارتترین محافل دست راستی مذهبی و سوی دیگر آن را متخصصین و روشنفکران و طبقات تحصیل کرده شهری و نیز سرمایه داران فراری می بایست تشکیل دهند و از طریق آن، کشور برای سرمایه گذاری و بازسازی آماده گردد و از انزوای بین المللی خارج شود، عملاً دچار چنان ضربه های سختی شده که پیش بینی دوام آن نیاز به خوش خیالی فراوانی دارد!





تأمل پیرامون قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران

در شهریور ماه سال جاری، دو موضوع در رابطه با مسأله حقوق بشر در ایران جلب نظر می‌کند. اولی قطعنامه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو، روز جمعه اول شهریور ماه (۲۳ اوت ۹۱)، به خاطر نقض حقوق بشر در ایران و افزایش اعدام‌ها، و دومی برگزاری «سمینار بین‌المللی شناخت و مبنای حقوق بشر» در تهران، به مدت چهار روز از دوشنبه ۱۸ تا پنجشنبه ۲۲ شهریور ماه می‌باشد. موضوع این نوشته، قطعنامه کمیسیون فرعی حقوق بشر سازمان ملل است. نشریه راه آزادی در شماره ۱۴، نکات عمده این قطعنامه را به نظر خوانندگان خود رسانده است. لذا از تکرار آن خودداری می‌شود. در این نوشته به تأملات و ملاحظاتی پیرامون این قطعنامه در ارتباط با تغییرات سیاسی و حوادث ماههای اخیر در جمهوری اسلامی، می‌پردازیم.

آیا قطعنامه حقوق بشر غیر منتظره بود؟

پاسخ به این سوال از جهاتی، مثبت است. زیرا هجوم تبلیغاتی که دولت رفسنجانی از یک سال و نیم به این سو، بویژه از آغاز سال مسیحی و بحران خلیج فارس، در زمینه گشایش به غرب، کاهش نسبی فشار روی زنان، دعوت از ایرانیان برای بازگشت به کشور، توسل به سرمایه‌داران ایرانی مهاجر، موافقت با در مسافرت آقای کالیندوپول به ایران و پذیرفتن برخی از خواست‌های وی، موضع بی‌طرفانه دولت در جریان جنگ آمریکا و متحدینش با عراق، تلاش در آزادی گروگان‌های غربی در لبنان، نزدیکی با عربستان سعودی و سایر کشورهای معتدل حوزه خلیج فارس و بهبود روابط با کشور های بازار مشترک، پیوستن به سیاست حل مسالمت آمیز مسأله افغانستان و داده‌های دیگر، چنان سیمای معقول و معتدل و اطمینان بخش و دنیا پسنده از دولت رفسنجانی به دست داده بود که در مطبوعات جهان و در میان صاحب نظران، حتی سخن از گورباچف ایران بود. علی‌رغم هشدارهای مکرر اپوزیسیون ایرانی، سیاست دولت رفسنجانی وضعی بوجود آورده بود که خطر نگرانی‌آور خارج ساختن پرونده نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی از سازمان ملل را بطور جدی مطرح ساخته بود. ما دلایل آن را با تفصیل در مقاله «حقوق بشر،

چشم‌اسفندیار جمهوری اسلامی» (شماره ۱۱ راه آزادی)، بیان کرده‌ایم. در قطعنامه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در روز جمعه ۱۷ اسفند ۶۹ (۸ مارس ۹۱)، با صراحت قید شده بود که: «از نماینده ویژه می‌خواهد برای رسیدگی، گزارشی به چهل و هشتمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر تقدیم کند. این کمیسیون گزارش را با این دید بررسی خواهد کرد که اگر پیشرفت‌های بیشتری در رابطه با توصیه‌های نماینده ویژه حاصل شده باشد، از ادامه مأموریت وی در آینده خودداری شود!» سخنگویان رژیم جمهوری اسلامی چنان بر سر شوق آمده بودند که کار را خاتمه یافته تلقی می‌کردند. متوجه متکی معاون وزارت امور خارجه در امور بین‌المللی و رئیس هیأت نمایندگی ایران، چند روز پس از تصویب قطعنامه، در کنفرانس مطبوعاتی (۱۲ مارس ۱۹۹۱) پیشاپیش اعلام کرد: «تصمیم کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای خارج کردن موضوع حقوق بشر در ایران از دستور کار مجمع عمومی به معنای تأیید حقانیت مواضع و نقطه نظر های جمهوری اسلامی در ایران در این زمینه است». و همین دروغ را رفسنجانی در مصاحبه با نشریه آلمانی اشپیگل تکرار می‌کند و می‌گوید: «اخیراً در ژنو، سازمان ملل، ایران را از برنامه بحث خودش در خصوص نقض حقوق بشر حذف کرده! احتمالاً دروغ به این محکمگی از سوی محافل رسمی جمهوری اسلامی ناشی از وعده‌هایی بود است که پشت پرده و در گفتگوهای خصوصی به آنان داده شده بود.

موازی با این جریان، اقدامات متعددی از سوی جامعه بین‌المللی در جهت نزدیکی با ایران اتخاذ می‌شود، که راه آزادی در مقاله‌های متعددی به آنها اشاره کرده است. غیرمنتظره دیده شدن قطعنامه کمیسیون فرعی در تقابلش با چنین روندی بوده است.

ضد حمله افراطیون رژیم

اما حوادث چند ماه اخیر چرخش دیگری یافت. به نحوی که نه تنها از پیشرفت سیاست دولت رفسنجانی که عمدتاً در جهت خارجی بود، ممانعت به عمل آمد، بلکه فلج‌اش ساخت. تقویباً پس از سفر آقای نوربخش و عادل به آمریکا و برگزاری کنفرانس پر سر و صدای آن‌ها با بیش از ۴۰۰ سرمایه‌دار و کارفرما و

متخصص ایرانی مقیم آمریکا در نیویورک، سخنرانی‌های رفسنجانی و سایر مقامات و دعوت از ایرانیان برای بازگشت به کشور، ضد حمله شدید و گسترده‌ای از سوی «خط امامی» های تند رو آغاز گردید. این ضد حمله به صورت مخالفت جدی با بازگشت سرمایه‌داران و متخصصان ایرانی، با یورش مجدد «حزب الله» به زنان تحت شعار دفاع از حجاب اسلامی و مبارزه با فحشاء، با حمله به مجلات خارج از مدار رژیم و مقابله با «تهاجم فرهنگ منحط غرب»، به نمایش گذاشته شد. ترور عبدالرحمن برومند و به ویژه شاپور بختیار در همین دوره و مسلم شدن مسوولیت و نقش جمهوری اسلامی در این جنایت، که هفته‌ها موضوع داغ رادیو‌ها، تلویزیون‌ها و مطبوعات سراسر جهان بود، تردیدی برای ناظران بین‌المللی باقی نگذاشت که اقدامات معین و خجولانه‌ای که از سوی دولت رفسنجانی آغاز شده بود از زمینه‌چندانی در میان هیأت حاکمه جمهوری اسلامی برخوردار نبود. رفسنجانی بر سر دو راهی، ظاهراً راه معاشات و مصالحه با جریان‌های افراطی و «خط امامی» های تند رو را پیش گرفته است. عقب نشینی دولت رفسنجانی در برابر ضد حمله آنان، ضعف وی و عدم توانایی و اراده وی را برای حل اساسی معضلات عدیده و روز افزون کشور نشان داد.

بی‌اعتقادی رفسنجانی برای اصلاحات واقعی سیاسی و گشودن فضای باز سیاسی در کشور، موجب شد که وی در برابر ضد حمله جناح افراطی درون رژیم، به معاشات با آنها تن دردهد. اینک برای بار چندم سیاست به کرات آزمایش شده در ۱۳ سال حیات جمهوری اسلامی، مبنی بر توسل به سرکوب و اکتفا کردن به شعار های تو خالی «ضد امپریالیستی» و «پاسداری از اسلام ناب محمدی، در دستور کار قرار گرفته است. اخیراً «یکان ویژه پاسداران» تشکیل داده‌اند که وظیفه اصلی آن عبارتست از: «مبارزه قاطع و کوبنده با خرابکاران و تروریسم و فعالیت‌هایی که برای تضعیف نظام اسلام و ایجاد اختلال و به هم ریختن نظم صورت می‌گیرد». ترجمه این وظایف به زبان جمهوری اسلامی یعنی سرکوب هر دگر اندیش و هر حرکتی که در جهت آزادی و حقوق بشر و مطالبات معیشتی باشد. در واقع پاسخ رژیم به حرکات اعتراضی نسبتاً وسیعی است که از

ارزیابی از قطعنامه و عکس العمل رژیم.

قطعنامه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را باید پر بستر چنین تغییرات و اوضاع و احوالی بررسی کرد و از این دیدگاه باید به فال نیک گرفت. باشد که این قطعنامه يك اقدام و ابتکار منزوی نبوده و بیانگر توجه تعمق شده جامعه بین المللی به شدت گرفتن سیاست سرکوب و خفقان در ماه های اخیر و پس بردن به ضرورت اعمال فشار به دولت ایران برای رعایت حقوق بشر و تأمین آزادی ها در ایران باشد. وظیفه اپوزیسیون تشویق و سوق دادن نهاد های حقوق بشر بین المللی و دولت های متنفذ جهان به چنین سمت و سوئی است. شرایط سیاسی جدیدی پیش آمده است که سیاست متناسب با آن را ایجاد می کند. وظیفه ما تقویت بیش از پیش جبهه فشار، هم در مقیاس جهانی که همین مساله حقوق بشر کارسازترین حربه آنست و هم در مشارکت و پشتیبانی از مبارزات درون کشور علیه کل رژیم است که در سیاست سرکوب و ترور دگراندیشان تفاوت چشم گیری با یکدیگر نشان نمی دهند. این مبارزه تا آنجا و در مسیری باید هدایت شود که رژیم را مجبور به عقب نشینی و گشودن فضای باز سیاسی بکند و به برقراری آزادی ها در ایران بینجامد. به نظر من در حال حاضر، زمان، زمان گسترش همه جانبه چنین مبارزه سیاسی و تلاش برای سمت دهی آگاهانه مبارزات مردمی است که هم اکنون در نقاط مختلف کشور در جریانست.

مطبوعات و سران جمهوری اسلامی به روال همیشگی، قطعنامه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را خصوصت با جمهوری اسلامی و توطئه آمریکا علیه خود قلمداد می کند و به یاره سرائی می پردازد. کیهان هوائی (۱۳ شهریور)، می نویسد: محافل آگاه! «این حرکت تازه تبلیغاتی علیه ایران را با شکل گیری سیاست های آمریکا در منطقه پی ارتباط نمی دانند». چون «ایران تنها مانع اصلی آنست به همین دلیل مجدداً به حربه تبلیغاتی عدم رضایت حقوق بشر متوسل شده است!» گویی آنچه در قطعنامه آمده است دروغ و تبلیغات بی پشتوانه است. در قطعنامه گفته شده است که تعداد اعدام ها اخیراً بطور محسوسی در ایران افزایش یافته است. و «مراتب تاسف عمیق و وحشت خود را از تعداد اعدام هائی که طی ۷ ماهه اول سال جاری مسیحی از طرف مقامات رسمی جمهوری اسلامی تأیید شده، ابراز داشته است». در این نشست گفته شده است که تعداد اعدام ها طی دوره مذکور در سال ۱۹۹۱ در مقایسه با دوره مشابه در سال ۱۹۹۰، سه برابر شده است. برآورد مطبوعات خارجی حکایت از آن دارد که ۹۰ درصد اعدام ها در سال گذشته در سراسر جهان، در جمهوری اسلامی صورت گرفته است. آیا این رقم ها که به استناد آمار های رسمی جمهوری اسلامی برآورد شده اند، تبلیغات است یا

واقعیت هولناک کشوری است که مردم آن از جور و ستم حاکمان کنونی جان بر لب آورده اند؟

در قطعنامه گفته شده است که در ایران: «افزایش نقض حق حیات، آزادی، محاکمه عادلانه و آزادی عقیده و مذهب مشاهده می شود». آیا این گفتار ها خلاف حقیقت و تبلیغات علیه جمهوری اسلامی است؟

خامنه ای، «مقام معظم رهبری» می گوید: «کسانی که امروز با حربه حقوق بشر به جنگ جمهوری اسلامی می آیند... انسان های فریب کاری هستند که شعار حقوق بشر را بعنوان يك فشار سیاسی بر علیه جمهوری اسلامی به کار می گیرند» (اطلاعات ۲۶ شهریور ماه)؛ وی در روز هائی این حرف ها را می زند که دادگاه انقلاب اسلامی ۸ تن از اعضای نهضت آزادی ایران و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران را که «گناه» شان امضای نامه سرگشاده ای به رئیس جمهور کشور می باشد، در بیدادگاه غیرعلنی و بطور محرمانه محاکمه و به زندان محکوم می کنند. «جرم» آنها ادعای واهی «ستون پنجم دشمن» و طرفداری از «دشمنان انقلاب اسلامی از طریق ارتباط با رادیو های خارجی» و ترهاتی از این قبیل است.

چهار نفر از همین امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفر را در اثر شکنجه های جسمی و روانی به «توبه» واداشته اند. مقامات قضائی کشور با این اعمال خود آشکارا به افکار عمومی جهان دهن کجی می کنند. آیا اینگونه رفتار با افراد شریف میهن ما اهانت به حرمت انسان و حقوق بشر و نقض گستاخانه آن نیست؟

نورالدین کیانوری و مریم فیروز، دو نفر از زندانیان سیاسی سرشناس ایران در جریان دو مسافرت گالیندوپوهل به تهران و بازدید از زندان اوین، از شکنجه هائی که به آنها شده است و منجر به فلج دست کیانوری و ستون فقرات مریم فیروز و کوری گوشش شده است، در حضور نمایندگان زندان و وواک، شرح ها داده اند. کیانوری از قتل هزاران زندانی سیاسی پی گناه، صرفاً به عقیده سیاسی شان، فرستاده ویژه سازمان ملل را آگاه کرده است و همه این شهادت دادن های تکان دهنده در گزارش آقای گالیندوپوهل به گوش جهانیان رسانده شده است. نمایندگان جمهوری اسلامی حتی يك کلمه در تکذیب حرف های آنها نگفته اند و با سکوت خود در برابر کمیسیون رسیدگی رسمی، این جنایت ها و نقض آشکار و بسیار خشن حقوق بشر را تصدیق کرده اند.

ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر صریحاً می گوید: «احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد». جمهوری اسلامی هزاران بار این حق بشر را لگد مال کرده است و هم اکنون نیز ادامه می دهد. آیا محکوم کردن این اقدامات تبلیغات «امپریالیسم جهانخوار» است؟

ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر با صراحت می گوید: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که

ازداشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشت باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد». وقتی به جمهوری اسلامی اخطار می کنند که شما این حقوق اولیه بشر را نقض کرده اید، پاسخ خامنه ای اینست که اینها انسان های فریب کار هستند! آدم های فریب کار خود شما هستید که با نفی واقعیت ها و تکذیب ادعا های واقعی سازمان ملل و ربط دادن این قطعنامه به «شکل گیری سیاست آمریکا در منطقه»، می خواهید مردم ایران را اغفال کنید. اما تا کی می توان با دروغ حکومت کرد؟ مردم ایران ۱۳ سالست طعم تلخ رژیم خود کاهه شما را چشیده اند و با پوست و گوشت خود آن را لمس می کنند و جهانیان نیز سال هاست از آن آگاهند. همین قطعنامه های متعدد سازمان ملل و گزارش های منظم سازمان عفو بین الملل، قطعنامه های مجلس اروپا و کنگره آمریکا و اتحادیه بین المللی حقوق بشر و سایر نهاد های حقوق بشر شاهد آنست.

آیا حقوق بشر يك حربه سیاسی است؟

در این حرف خامنه ای، يك هسته معقول وجود دارد حقوق بشر يك حربه سیاسی است. البته وی از این گفتار هدف دیگری را دنبال می کند. اما در واقعیت، در کشوری که استبداد مطلق حکمفرماست، بی تردید هر اقدام و خواستی در جهت رعایت حقوق بشر که جوهر آنرا آزادی، برابر حقوقی و حکومت قانون تشکیل می دهد، مضمون سیاسی می یابد. بنا براین، مبارزه در راه تأمین حقوق بشر در ایران، مبارزه سیاسی سرنوشت ساز و علیه جمهوری اسلامی است. بهمین مناسبت، خواست ما هم اینست که محافل بین المللی با استفاده از این حربه انسانی - سیاسی به داد مردم ایران برسند و به مبارزه آنها در راه استقرار آزادی و احترام به حقوق بشر یاری رسانند.

اما از زاویه دیگری، خواست ما اینست که مساله حقوق بشر در ایران، صرفاً يك «حربه سیاسی» نباشد. بدین معنا که برای بده و بستان نباشد. یعنی تابع متغیر ملاحظات اقتصادی و بازرگانی و دیپلماسی سوق الجیشی و امثال آنها نگردد. متأسفانه بار ها، چه در



بقیه در صفحه ۲۶



نهضت مقاومت ملی به کدام سو می رود؟

سؤال: وضعیت نهضت مقاومت ملی در پی ترور دکتر بختیار چگونه است؟

جواب: فقدان دکتر بختیار نه فقط برای نهضت بلکه برای مجموعه اپوزیسیون دمکراتیک و برای ملت ایران ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است و خیلی مشکل بتوان حتی با کمک سایر نیرو های اپوزیسیون این ضایعه را جبران کرد و جای خالی او را پر کرد. اما بهر حال ما مردمان مبارز هستیم و مبارزه سیاسی بسیاری از ما از سالیان نورتتر شروع شده است. همانطور که در پی مرگ مصدق مبارزه ادامه یافت، اینبار نیز بعد از دکتر بختیار ادامه خواهد یافت. نهضت مقاومت ملی ایران سازمانی است که بر اساس هدف های دمکراتیک، ساخت دمکراتیک، پیشش دمکراتیک بنا شده است و رهبری نهضت، رهبری جمعی بوده است و دکتر بختیار با شخصیت برجسته تاریخی خود البته می توانست عامل باشد که گاهی در کنار اصل رهبری جمعی بطور جداگانه هم تأثیر خاصی بر تصمیمات ما داشته باشد.

س: در میان بسیاری از نیرو های اپوزیسیون این برداشت وجود داشته است که نهضت یعنی دکتر بختیار. بنابراین این نیرو ها از خود سؤال می کنند آیا نهضت می تواند بدون دکتر بختیار ادامه حیات بدهد؟

ج: فکر می کنم پیشتر به این سؤال شما جواب دادم. از جهتی البته بخاطر حیثیت و اعتبار سیاسی دکتر بختیار، شاید وجود این احساس در اپوزیسیون برحق بود، اما نباید فراموش کرد که دکتر بختیار تنها نبود و دارای یاران بسیاری در داخل و خارج کشور بود که نهضت مقاومت بخش متشکل آنها را تشکیل می داد و مصمم است که مبارزه را با همان هدفهای اعلام شده ادامه دهد.

س: یکی از انتقاداتی که اتفاقاً در مصاحبه گذشته با دکتر بختیار هم طرح شد، مسئله همین رهبری نهضت و رابطه دکتر بختیار در این رابطه بود. در حقیقت مسئله بصورت حضور تعیین کننده دکتر بختیار در نهضت و ضعف چشمگیر زندگی دمکراتیک طرح بود. این کارکرد نهضت در گذشته. آیا اکنون بصورت عامل بازدارنده عمل نمی کند؟

ج: این سؤال شما به این معناست که شاید نهضت در گزارش حیات داخلی خود در گذشته باندازه کافی حساسیت نشان نداده است و روابط دمکراتیک درون نهضت آتطور که شاید و باید در خارج منعکس نشده است. در داخل نهضت در مورد بسیاری از تصمیمات اساسی در مراجع تصمیم گیری قانونی بحث و شور می شد و این بحث ها و شور ها سرانجام بصورت تصمیم در می آمد. شکی نیست همانگونه که پیشتر هم عرض کردم دکتر بختیار نه فقط بعنوان رئیس شورای نهضت بلکه بعنوان رهبر و شخصیت تعیین کننده بزرگ آن دوران همواره در میان ما جایگاه ویژه ای داشت و ما ضمن شور و بحث و اخذ رای برای تصمیم گیری به نظر ایشان اهمیت فراوانی می دادیم.

مسئله سلطنت یا جمهوری

س: در درون نهضت وجود دو نیروی اصلی در کنار هم،

یعنی طرفداران جمهوری و مشروطه خواهان همواره مسئله انگیز بوده است. در حقیقت حفظ تعادل میان این دو نیرو از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. این مسئله از جمله در مورد همکاری شما با نیرو های سلطنت طلب و یا جمهوری خواه به میان می آمده است. الان این تعادل به چه صورتی است؟ دو نیرو از چه وضعیتی برخوردارند؟

ج: من فکر می کنم طرح سؤال به این صورت درست نیست. ما هیچگاه حتی در زمان حیات دکتر بختیار نگفتیم که در داخل نهضت دو جناح جمهوریخواه و سلطنت طلب وجود دارند. شاید سلیقه ها و تمایلاتی وجود داشته باشند، ولی این تمایلات هرگز بصورت جناح در نیامده است. حتی بحثی هم پیرامون آنها در داخل نهضت و در مراجع تصمیم گیری انجام نگرفته است. برای ما از اول مسئله اساسی عبارت بود از مبارزه برای استقرار حاکمیت ملی و دمکراسی لائیک. اگر به فارسی خودمان گفته باشیم یعنی حکومت عرقی و نه حکومت مراجع شرع. ابتدا در ایران باید چنین حکومتی مستقر بشود. البته این حکومت باید شکل داشته باشد. این شکل می تواند جمهوری باشد و یا مشروطه سلطنتی. به این شکل کار هم دکتر بختیار معتقد بود هم ما. شکل حکومت را مردم ایران باید با اکثریت آرای خودشان و بخصوص از طریق مجلس مؤسسان تعیین کنند. ممکن است اگر روزی لازم شد در میان هواداران نهضت یک نظرخواهی در این مورد انجام گیرد و یکی از دو تمایل دارای اکثریت شود ولی چنین نظر سنجی تا بحال صورت نگرفته است.

س: ولی بهر حال این واقعیت در مجموع نهضت وجود دارد. بطور مثال وقتی ما از علی شاکری نام می بریم، او را طرفدار جمهوری می دانیم و یا کس دیگر را می گوئیم سلطنت طلب است. آیا استنکاف از برخورد صریح بنوعی بخاطر حضور و تعادل شکننده این نیرو ها در داخل نهضت نیست؟

ج: البته به این خاطر نیست. ضمن آنکه باید توضیح دهم که اگر درباره من گفته شده است که ایشان جمهوری خواه است این بهمان اندازه غلط است که درباره کسان دیگر گفته شده باشد طرفدار سلطنت هستند. کسانی که عضو نهضت هستند و قبول کردند در چهارچوب اساسنامه عمل کنند، چنین برخوردی ندارند. یکی دو نفر شاید زمانی حرف هایی به طرفداری از جمهوری زدند که اینجا و آنجا هم چاپ شد. ولی این نظر شخصی آنها بوده است.

س: ولی در گذشته نهضت با امینی بیان نامه ای امضاء کردند که در آنجا آشکارا درباره دو شکل حکومت اظهار نظر شده است؟

ج: این امر مربوط به نهضت و شاهزاده رضا پهلوی نبود و مطالب به دکتر بختیار و آقای امینی بر می گردد. در این بیان نامه آنها نظر مشترکشان را در مورد چند اصل، مانند حکومت عرقی یا لائیک و برقراری دمکراسی اعلام کردند. البته در آن بیان نامه دکتر بختیار وفاداری خودشان را به قانون اساسی مشروطه هم اعلام کرده بودند. این

موضوع مربوط به خیلی پیش است و از آن نمی توان نتیجه گیری کرد. ● شما بعنوان مسئول هیئت اجراییه نهضت اگر قرار باشد میان ایندو انتخاب کنید به کدام رای خواهید داد، سلطنت یا جمهوری؟

ج: اگر قرار باشد روزی میان ایندو راه انتخاب بکنم، امیدوارم این هرچه زودتر برسد، البته یکی از ایندو شق را انتخاب خواهم کرد. ولی الان نه من لازم می دانم و نه به مصلحت نهضت و اپوزیسیون که از همین حالا نظری بدهم. تصور می کنم مسئولین هیئت اجراییه که با آنها مرتب در حال تماس هستم هم چنین نظری دارند. ما معتقدیم که باید مجموعه نیرو های دمکراتیک اپوزیسیون را صرفنظر از موضع آنها نسبت به جمهوری یا مشروطه بهم نزدیک کرد. اینها مسائل تعیین کننده نیستند. اگر دمکراتهای ایران بتوانند باهم بر سر مضامین اصلی یعنی حکومت عرفی و دمکراسی به تفاهم برسند، تصور می کنم شکل حکومت قابل حل باشد. بسیاری از ما سالیان دراز پیش از این پا به میدان مبارزه با دیکتاتوری گذاشته ایم. در رژیم گذشته قانون اساسی زیرپا گذاشته می شد و ما ۲۵ سال علیه این تجاوز به قانون اساسی مبارزه کردیم.

● س: بخشی از نیرو های نهضت و یا اپوزیسیون سلطنت طلب در گذشته با این تجاوزات به قانون اساسی چه برخوردی داشتند؟ آنها حالا به این گذشته چگونه می نگرند؟ ج: شرط عضویت در نهضت برای ما تعلق به اپوزیسیون گذشته نیست. همانگونه که شرط تعلق به اپوزیسیون دمکراتیک، دمکرات بودن اعضای اپوزیسیون در گذشته نیست. اگر ما بخواهیم به سوابق سیاسی اعضای گروههای اپوزیسیون رجوع کنیم، بسیاری از آنها دارای سوابق چند ن دمکراتیکی نیستند. برای ما آنچه مهم است اینستکه امروز کسانی که دم از مبارزه با ولایت فقیه می زنند و خواستار استقرار رژیم دمکراتیک در ایران هستند به ادعای خود پایبند باشند و آن را در عمل نشان دهند.

● س: موضع شما در حقیقت به این معناست که به قول برخی دوستان خودتان از رضا پهلوی تا حزب توده را باید علیه جمهوری اسلامی متحد کرد. این شعار در عمل پیش ترفته است، چون عناصر مانع الجمع در چنین جبهه ای فرضی وجود دارند. بنظر من ماندن در چنین موضعی یعنی عدم همکاری با هر دو طرف.

ج: نام هایی که ذکر کردید بهیچوجه از طرف ما ذکر نشده است، گو اینکه ما معتقدیم باید حداکثر نیرو های دمکراتیک با هم متحد بشوند. اما این شرط دمکرات بودن را همواره قید می کنیم و برای بازشناسی نیرو ها و شخصیت های دمکرات هم ما معیار هایی داریم. به نظر ما آنچه تاکنون مانع از تشکل وسیع نیرو های دمکراتیک شده است، عدم توانایی همه این جناح ها از سلطنت طلب تا جمهوری خواه در برقراری دیالوگ باهم بوده است. این دیالوگ نوعی تمرین دمکراسی میان نیرو هاست.

● س: اجازه بدهید وارد مثال مشخص بشویم. در میان نیرو هایی که با رضا پهلوی همگام هستند، عناصر و نیرو هایی مانند نهایندی، شفاء، سلطانی.... وجود دارند که آشکارا خواهان حکومتی مانند گذشته هستند. من در مصاحبه با دکتر بختیار فقط کلمه مستبد را در مورد اینان بکاربردیم، ایشان فاسد را هم اضافه کردند. اینها از بینشی در میان سلطنت طلبان ایران جانبداری می کنند که ریشه و عملکرد و فرهنگ تاریخی دارد. جمهوری خواهان اگر وارد این بازی نمی شوند، بخاطر اینست که نمی خواهند یکبار دیگر در باره شکل نظام با آتش بازی کنند و اسب تروای نیرویی شوند که دارای بینش استبدادی هستند. آیا فکر نمی کنید موضع شما از سوی این نیرو ها پذیرفتنی نیست؟

ج: باید قدری منصفانه قضاوت کرد. دکتر بختیار گفتند که عناصر فاسد و مستبد در رژیم گذشته وجود داشته و امروز هم هستند، ایشان کاملاً حق داشتند. بنده هم اینرا تکرار می کنم. عناصر فاسد و مستبد

تنها در میان جناح سلطنت طلب وجود ندارد، در میان جناح جمهوری خواه هم وجود دارند، اگر هم لازم باشد من نام می برم. بنابراین صرف برچسب سلطنت طلب کسی را مستبد نمی کند، همانطور که صرف جمهوری خواه بودن کسی را دمکرات نمی کند. اگر مشروطه خواهی امروز ادعای دمکرات بودن می کند اما پتوئی هم از وضع رژیم گذشته هواداری می کند این سوءتفاهم بوجود می آید که این آدم اصلاً خواستار رژیمی مثل رژیم گذشته است. مشروطه خواهی که از دمکراسی هواداری می کند باید به نقائص و عیوب رژیم گذشته بپردازد. لاقبل باید قبول کند که در ایران اتفاقی افتاده است که منجر به ۲۵ سال دیکتاتوری شده است و آن اتفاق کودتای ۲۸ مرداد است. شاهزاده رضا پهلوی در اظهاراتشان چند بار از مصدق تجلیل کردند. وقتی از مصدق تجلیل می شود، بدیهی است که نتیجه منطقی آن محکوم دانستن عواملی است که موجب سقوط حکومت ملی دکتر مصدق شده است. البته این معیار ها فقط به سلطنت طلب ها پرتی کردند، ما در مورد جمهوری خواهان هم معیار هایی داریم.

● س: شما به امکان موفقیت سیاست خودتان چقدر خوشبینید؟

ج: خوشبینی ما از اصولی بودن ما سرچشمه می گیرد. ما بعنوان دمکرات بخودمان اجازه نمی دهیم کسی را که به آزادی و استقلال ایران پای بنداست به صرف مشروطه خواه بودن طرد کنیم و یا برعکس. دلیلی نمی بینیم که این حق را از روز اول از دو گرایش سلب کنیم. مبارزه برای دمکراسی متعلق به همه ماست.

● س: در اپوزیسیون ایران نیروی جمهوری خواهی دارد بتدریج شکل می گیرد. نیروی سلطنت طلب هم از گذشته وجود داشته است، آیا انتخاب میان این دو نیرو و همکاری با یکی از این دو شما را دچار مشکل نمی کند؟

ج: تا بحال فکر نمی کنم ما را دچار مشکل کرده باشد. ● س: اگر فردا بخواهید با نیروی جمهوری خواه همکاری کنید و شرط این نیرو عدم همکاری با رضا پهلوی باشد، موضع شما چه خواهد بود؟

ج: ببینید شخصیت شاهزاده رضا پهلوی مسئله جداگانه ای است. چه ایشان تا زمانیکه الزامات مربوط به عنوان خود را حفظ کرده اند يك شخصیت «سیاسی» محسوب نمی شوند، بلکه شخصیتی هستند از نظر تاریخی دارای موقعیت خاصی است. اگر قرار باشد ما همکاری سیاسی داشته باشیم، این همکاری نه با ایشان بلکه باید با سازمان های سیاسی و یا شخصیت ها سیاسی بکنیم. سازمان های سیاسی می توانند جمهوری خواه باشند یا مشروطه طلب. اینها صرفنظر از موضعشان درباره شکل حکومت باید در عقیده و در عمل نیز دمکرات باشند.

جای نهضت مقاومت در کجاست؟

● س: از نظر شما با در نظر گرفتن معیار های موجود در دنیای سیاست، جای نهضت کجاست؟ نهضت يك نیروی راست است یا چپ یا میانه؟

ج: در گذشته از خود من بعنوان يك فرد جبهه ملی و مصدقی نام برده می شده، گاهی اوقات هم گفته می شد عنصر ملی متمایل به چپ. از نظر من نهضت نیرویی است متعلق به مقاومت ملی. مقاومت ملت ایران از نظر سیاسی مبارزه ای را دربرمی گیرد که علیه رژیمی که مورد قبول ملت نیست انجام می دهد. اما مقاومت ملی در چهارچوب سیاسی محدود نمی ماند. بسیاری از ما به مقاومت دیگری هم اعتقاد داریم. در صورتیکه رژیم دمکراتیک پارلمانی در ایران برقرار شد، ما در چهارچوب چنین رژیمی مقاومت های دیگری هم باید بکنیم. ما باید مقاومت اجتماعی بکنیم. برای عدالت اجتماعی و مبارزه فرهنگی برای پاسداری از فرهنگ ملی که امروز از همه جانب مورد تهاجم نموی جهان وطنی «فرهنگی» قرار گرفته است. این شاید چیزی باشد که می توان بر آن همانطور که در گذشته هم شده نام چپ گذاشت، ولی ما ترجیح می دهیم از آن بعنوان مقاومت اجتماعی نام ببریم.

● س: بهرحال در سراسر جهان نیرو های سیاسی را به چپ و راست تقسیم می کنند....

ج: پاسخ شخص من علاوه بر جنبه های فلسفی و فرهنگی، دلایل عملی و تاریخی هم دارد. امروز در سراسر کشور های سرمایه داری موج تبلیغاتی بزرگی علیه سوسیالیسم، بدلیل شکست رژیم های کمونیستی، براف افزاده است. در اینکه این رژیم ها شکست خورده اند شکی نیست. این موضوع هم درست است که سوسیال دمکراسی در اروپا دچار شکست هایی شده و به بن بست رسیده است. اما در تبلیغات امروز می خواهند وانمود کنند که گویا سوسیالیسم از هر نوعی شکست خورده است و این به معنای پیروزی سرمایه داری است. اما اگر نظری به جهان امروز بیفکنیم، درمی یابیم که در پرتو این بااصطلاح پیروزی سرمایه داری لیبرال، بشریت روی خوشبختی تدبیه است. از حدود ۵ میلیارد جمعیت امروز جهان حدود ۴/۵ میلیارد که بخش اعظم آن به دنیای سوم تعلق دارند، در فقر و مسکنت بسیار شدید و شرایط کاملاً غیر انسانی بسر می برند و البته اگر به تاریخ گذشته شان مراجعه بکنیم، می بینیم که دچار چنین وضعیتی نبودند. سرمایه داری لیبرال یعنی غلبه مطلق و یکجانبه قوانین اقتصاد بازار در جهان سراسر فنی امروزانسان را بسوی سعادت سوق نداده است، بلکه بشکل بلع دائمی و بیرحمانه ضعیف ترها بدست قوی ترها و در نتیجه نابودی بخش اعظم انسانها، فرهنگ ها و همراه با آن کره زمین و محیط زیست آن درآمده است. این مسئله همچنان با تمام عظمتش در مقابل ما مردم دنیای سوم که هم غارت شده هستیم و هم دچار استعمار بودیم قرار دارد که چه باید کرد.

درباره شعار انتخابات آزاد

س: برگردیم به سؤالات سیاسی روز. شما شعار انتخابات آزاد را طرح می کنید. شما در برابر رسانه های گروهی خارجی بار ها طرح کردید که در رژیم جمهوری اسلامی جناح میانه رو یا تند رو وجود ندارد. همه جناح ها در سرکوبگری و قلداری مثل همدیگرند. در حالیکه برخی نیرو ها مانند جمهوری خواهان ملی اصولاً عملی شدن این شعار را در گرو تحول جناحی در حاکمیت و پذیرش این شعار از سوی آنها می دانند. شما عملی شدن شعار خودتان را به چه نحو میسر می دانید و آیا بنظر شما این رژیم روزی به انتخابات آزاد کردن خواهد گذاشت؟

ج: پیداست که هیچ رژیم زورگو و قلداری به انتخابات آزاد با طیب خاطر تن در نمی دهد. این موضوع در مورد جمهوری اسلامی هم که کارنامه سیاسی در آدم کشی در داخل کشور و قتل های فجیع رهبران اپوزیسیون در خارج دارد، صادق است. ما شکی نداریم که تصمیم آخرین جنایت بزرگ آنها، یعنی ترور دکتر بختیار توسط رژیم گرفته شده است. روزی که دکتر بختیار این شعار را در پارلمان اروپا مطرح کرد هرگز از این واقعیت غافل نبود. ما می دانستیم که رسیدن به انتخابات آزاد در ایران محتاج مبارزه و یک توازن قوای سیاسی مؤثر است. در این محاسبه، ما مسئله وجود احتمال جناح های تندرو و معتدل را در نظر نمی گرفتیم و یا به آن پردیبا نمی دادیم. زیرا همه جناح های رژیم بر سر مخالفت با دمکراسی هم نظرند. ما فقط بروی اتحاد عمل اپوزیسیون حول این شعار و مبارزه مردم برای تحمیل چنین امری بر رژیم حساب می کردیم و می کنیم. در ضمن تصور هم نمی کنیم که برای تحمیل انتخابات آزاد به رژیم، ما نیاز به عمل قهر آمیز، شورش یا سرنگون کردن آن داریم. مضافاً به اینکه در چنین صورتی چرا که سرنویشت رژیم آینده در دست نیرویی قرار میگیرد که رهبری را در جریان شورش بدست خواهد آورد.

س: بنابراین از نظر شما این رژیم نیست که آگاهانه راه خودگرایانه بسوی دمکراسی را در پیش می گیرد، این مبارزه مردم است که...

ج: درست است

س: بعبارت دیگر شما شانسی نمی بینید که جناح رفسنجانی بتواند در این راستا تحول بوجود بیاورد؟

ج: بله اینطوری است. ما فکر می کنیم جناح رفسنجانی یا یک جناح معتدل از درون رژیم، ایران را بسوی دمکراسی بیشتر سوق دهد. صحبت از چنین مسائلی چه از سوی دستگاه تبلیغاتی رژیم و چه از

سوی برخی مراکز خارجی بیشتر با هدف قابل قبول ساختن چهره جمهوری اسلامی صورت می گیرند. این امر یک بازی تبلیغاتی بیش نیست. تا جائیکه من می دانم جناح معروف به تندرو یا نزدیکی به غرب مخالفت می کند ولی در زمینه فشار های اجتماعی و فرهنگی به مردم لاقابل آنقدر ها تندرو نیست. در حالیکه جناح معروف به معتدل جناحی است که از اقتصاد لیبرالی و نزدیکی به غرب هواداری می کند ولی در سیاست اجتماعی و فرهنگی قشری و سختگیر است. البته اگر روزی در داخل رژیم جناحی پیدا شد که از دمکراسی دفاع کرد، ما حتماً آنرا در ارزیابی خود منظور می کنیم.

کمک های خارجی

س: قطع کمک های عراق و دیگر کشور های خلیج فارس به نهضت بویژه در پی جنگ خلیج فارس بر فعالیت های نهضت تأثیرات اساسی برچا گذاشتند، رادیوی نهضت تعطیل شده است... آیا اکنون برای تشدید فعالیت خودتان در پی کسب چنین امکاناتی هستید؟

ج: کاهش یا تضعیف کمک هایی که دکتر بختیار از منطقه خلیج فارس دریافت می کرد ارتباطی با جنگ خلیج نداشت و این موضوع بیشتر از وضعیت و موقعیت بین المللی ناشی می شد. امروز ما از محافل بین المللی انتظار کمک های معنوی داریم، ضمن آنکه اگر بتوانیم از منبعی بدون تعهد و ایجاد وابستگی کمک مادی بگیریم این کار را خواهیم کرد. روش ما شبیه روش دکتر بختیار خواهد بود. یعنی این کمک ها باید بدون چشم داشت باشند و شخصیت ملی ما را مخدوش نکنند. البته ما حاضر نیستیم این کمک را از هرکسی بگیریم و تلاش می کنیم مبارزه خودرا حتی با امکانات محدود گسترش دهیم.

مسئله پیگیری ترور بختیار

س: مسئله پیگیری پرونده قتل دکتر بختیار به کجا انجامیده است و آیا بنظر شما پلیس و دولت فرانسه اقدامات لازم را در این زمینه انجام داده اند؟

ج: تا جائیکه فعلاً پیداست بازپرس کارش را با پیگیری و شهامت زیادی دنبال کرده است و فعلاً ۳ متهم در چهارچوب این پرونده در زندان های فرانسه بسر می برند، نفر چهارمی هم به نام تیموری که گفته می شود مسئول امور امنیتی هواپیمایی ملی ایران بوده است پس از چند روز بازداشت آزاد شد. بنا به اظهار رادیو اسرائیل گویا این شخص رئیس امور امنیتی جمهوری اسلامی در کل اروپاست. البته برای ما این سؤال وجود دارد که آزادی این شخص به دلیل عدم وجود مدارک کافی بوده است یا چیز دیگر. این احتمال وجود دارد که فشاری از جانب دولت ایران در این زمینه وارد آمده باشد. یکی از روزنامه های سوئیس خیر کوتاهی در این زمینه درج کرده است که حاکی از عصبانیت مأموران تحقیق از این تصمیم است. از متبع دیگری ما با خیر شدیم که آزادی تیموری، پدروخواست دالسرای پاریس انجام شده است. این اخبار سوءظن ما را دال بر فشار های سیاسی برای آزادی تیموری را تقویت می کنند. بنظر می رسد در فرانسه نیرو هایی خواستار روشن شدن کامل قضیه هستند و نیرو هایی هم در این میان سنگ می اندازند. به نظر من بازپرس قضیه خواهان پیگیری کامل پرونده و روشن شدن آن هستند. متأسفانه اظهارات وزیر خارجه فرانسه و رئیس کل وزارت خارجه که اخیراً به ایران سفر کرده است، نشان می دهند نیرو هایی تمایل دارند دولت ایران از این قضیه برکنار بماند، در حالیکه اطلاعات رسیده نشان می دهند که یکی از اعضای دولت ایران که تقاضای ویزای این دو نفر (رکیلی و آزادی) را کرده، در شمار متهمین است و احتمال صدور حکم توقیف بین المللی او می رود. به نظر من اگر پرونده روال عادی و قضایی خود را طی کند، نکات ناشناخته و اساسی بر همه روشن خواهد شد.

س: آیا در نهضت کسی بجز بویر احمدی در رابطه با این ترور مورد سوءظن پلیس قرار گرفته است؟

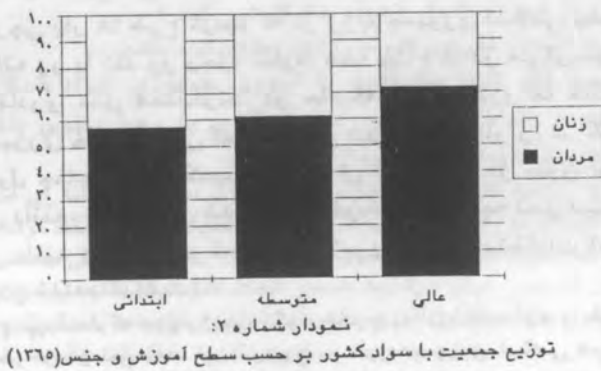
ج: اگر کسی مورد سوءظن قرار گرفته باشد، لاقابل من از وجود آن بی خبرم.

آقای شاکری از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید تشکر می کنم.



بررسی اجمالی تحولات کمی جامعه ایران ۱۳۳۵-۱۳۶۵

بخش سوم



(متوسط یا عالی) برخوردارند، افزوده شده است. مطابق آمار ۳ سرشماری آخر کشور طی ۲۰ سال گذشته هر سال ۱۱/۵ درصد به تعداد کسانی که دارای سطح تحصیل متوسطه یا بالاتر هستند، اضافه شده است. سهم این نسبت برای آموزش عالی ۱۰ درصد است. ما در اینجا کم و بیش با همان پدیده ای مواجه ایم که در بخش پیشین به آن اشاره شد. یعنی در دهه ۱۳۴۵-۵۵ و ۱۳۵۵-۶۵ از آهنگ رشد یکسانی برخوردار نبوده اند. طی دهه ۱۳۴۵-۵۵ رشد سالانه کسانی که از آموزش متوسطه برخوردارند، به ۱۴ درصد بالغ می شد. این نسبت برای دوره ۱۳۵۵-۶۵ فقط ۹ درصد است. در مورد کسانی که دارای تحصیلات عالی هستند، این وضعیت با شدت بیشتری صادق است. طی سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ هر سال بطور متوسط ۱۵ درصد بر شمار تحصیل کرده های دانشگاهی ما اضافه شده است، در حالیکه این نسبت برای دوره ۱۳۵۵-۶۵ از حدود ۶ درصد (۲/۵ برابر کمتر) فراتر نمی رود. مقایسه این ارقام بروشنی نشان می دهد که در دوران جمهوری اسلامی در زمینه سواد آموزی، آموزش متوسط و آموزش عالی رشد دوره پیش از انقلاب گاه بطرز چشمگیری کند تر شده است. هنگام سرشماری سال ۶۵، در مجموع ۷۷ هزار نفر از مردم دارای تحصیلات دانشگاهی. ۱۰ میلیون دارای تحصیلات در حد متوسطه و ۱۲ میلیون نفر در سطح ابتدائی بودند. در سال ۶۵ حدود ۷۵ هزار نفر دارای تحصیلات حوزه ای بودند. در سال ۱۳۴۵، ۱۱۰ هزار نفر دارای از تحصیلات دانشگاهی، ۱/۵ میلیون نفر از تحصیلات متوسطه و ۲/۸ میلیون از تحصیلات ابتدائی برخوردار بودند.

در قسمت دوم، رشد کمی تعداد با سوادان کشور طی دوره ۱۳۳۵-۶۵ مورد بررسی قرار گرفت. همانگونه که مشاهده شد. ارقام مربوط به سرشماری های ۳۵ تا ۶۵ همزیستی دو پدیده کم و بیش متناقض را در مورد تعداد با سوادان در ایران را پدیدار می سازند. از یکسو درصد با سوادان در ایران طی ۳۰ سال گذشته از رشد قابل توجهی برخوردار بوده است، از سوی دیگر همزمان بر تعداد بی سوادان (هرچند با آهنگی کند) افزوده شده است. در این قسمت همچنین نشان داده شد که علیرغم رشد چشمگیر نسبت سواد آموزی زنان و روستائیان، هنوز نابرابری میان زنان و مردان و مناطق شهری و روستائی در این زمینه از بین نرفته است.

بخش سوم این سلسله مقالات، به تجزیه و تحلیل جمعیت با سواد ایران اختصاص یافته است.

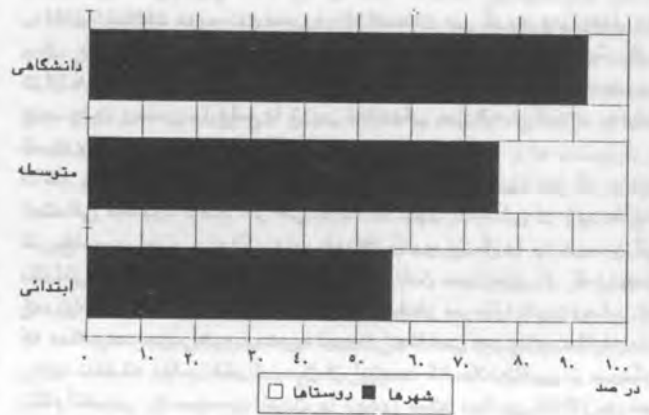
جمعیت با سواد ایران در بخش عمده خود از سطح آموزش نازل برخوردار است. مطابق داده های سرشماری سال ۱۳۶۵، سطح آموزش حدود نیمی از جمعیت با سواد کشور ما، از دوره ابتدائی فراتر نمی رود. ۲۸ درصد با سوادان دارای تحصیلاتی در حد دوره راهنمایی یا متوسطه هستند و فقط ۲ درصد از تحصیلات دانشگاهی برخوردارند. باقیمانده جمعیت یا دارای تحصیلات رسمی نیستند (۶ درصد) و یا وضعیت آنها هنگام سرشماری مشخص نشده است (۲ درصد). نسبت های فوق در مقایسه با سرشماری سال ۱۳۴۵ دستخوش تغییرات جدی شده اند.

نمودار شماره ۱ نشان می دهد که علیرغم وجود در صد چشمگیر افراد با سطح آموزش نازل، بر نسبت کسانی که از سطح آموزش بالاتر



نابرابری مردان و زنان

همانگونه که در مورد پاسوآدان مشاهده شد، تفاوت میان مردان و زنان از نظر سطح سواد نیز چشمگیر است. این شکاف در سطوح آموزشی بالاتر، افزایش می یابد. مطابق نمودار شماره ۲ مردان ۵۶ درصد کسان را تشکیل می دهند که از سواد ابتدایی برخوردارند. این نسبت برای سطح تحصیلات متوسطه به ۶۱ درصد و آموزش عالی به ۷۱ درصد می رسد. یعنی در مقابل هر ۱۰۰ نفر مرد با تحصیلات دانشگاهی ۲۰ نفر زن با تحصیلات دانشگاهی وجود دارد. در سال ۱۳۴۵ در برابر هر ۱۰۰ مرد با تحصیلات دانشگاهی، ۱۸ زن با تحصیلات دانشگاهی وجود داشت. طی ۲۰ سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۵ هر سال بطور متوسط ۱۳ درصد به زنان با تحصیلات دانشگاهی در ایران اضافه شده است. این نسبت برای مردان ۹ درصد است. اما با وجود رشد بالاتر، هنوز شکاف میان مردان و زنان از میان نرفته است و سیاست های محدود کننده جمهوری اسلامی در دانشگاه ها در مورد دختران عامل منفی در کاهش این نابرابری هاست.



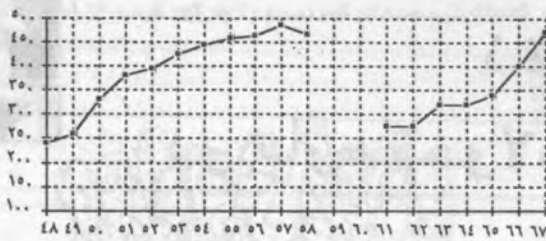
نمودار شماره ۲: توزیع جمعیت شهری و روستایی بر اساس سطح آموزش (۱۳۶۵)

نابرابری میان شهر و روستا

نابرابری میان مناطق شهری و روستایی از نظر سطح آموزشی ساکنان آنها بسیار چشمگیر است. اگر در مورد افراد شهری با تحصیلات ابتدایی نسبت مربوط به سرشماری سال ۶۵ کم و بیش برابر نسبت شهر نشین در ایران (۵۵ درصد) است، در مورد تحصیلات عالی این شکاف به حد اکثر خود می رسد. بطوریکه از مجموع ۷۷ هزار نفر با تحصیلات دانشگاهی، فقط ۵۷ هزار نفر (۸ درصد) در مناطق روستایی بسر می برند. البته بخشی از این توزیع تا برابر با توجه به تمرکز مراکز صنعتی، اداری، آموزشی و خدماتی در سطح شهر ها قابل توضیح است. اما همانگونه که در نمودار شماره ۲ نیز مشاهده می شود. در مجموع ساکنان روستایی کشور از سطح سواد نازلی برخوردارند و این خود یکی از شاخص های عقب ماندگی این مناطق به شمار می رود.

عقب افتادگی ایران

وضعیت آموزشی در ایران طی سه دهه گذشته و بویژه تحول روند پوشش آموزشی در سطوح مختلف تحصیل در بخش دیگری از این سلسله مقالات بطور مجزا مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در اینجا فقط به اشاره مختصری در باره وضعیت آموزش عالی و علت رکود و عدم رشد کافی پستده خواهد شد.

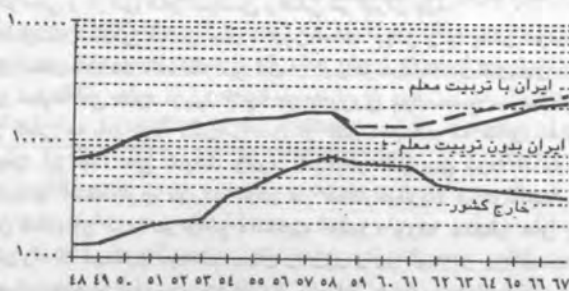


نمودار شماره ۴: تعداد دانشجویان در صد هزار جمعیت

ضربه انقلاب فرهنگی

یکی از شاخص های سنجش رشد یک کشور تعداد دانشجویان در ۱۰۰ هزار نفر جمعیت کشور است. در ایران در سال ۱۳۶۵ به ازای ۱۰۰ هزار جمعیت کشور چیزی حدود ۴۰۰ دانشجو وجود داشت. در همین سال در ترکیه ۱۱۰۰، ایتالیا ۲۲۰۰، آلمان ۲۸۰۰، آمریکا ۵۵۰۰، دانمارک ۲۵۰۰ و شوروی ۲۰۰۰ دانشجو در برابر صد هزار نفر جمعیت مشغول تحصیل بودند. در امریکای لاتین رقم متوسط بالای ۱۰۰۰ است و در کشوری مانند کوبا این شاخص به ۲۴۵۰ نفر می رسد. این عقب ماندگی نسبی ایران حتی در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان سوم از یکسو ریشه در عدم توسعه این بخش در مجموع نظام آموزشی ایران دارد. ولی از سوی دیگر باید خاطر نشان ساخت که «انقلاب فرهنگی» سال ۱۳۵۹ و بسته شدن دانشگاه ها به روند رشد آموزش عالی در ایران ضربه جدی وارد آورد. دو نمودار ۴ و ۵ بخوبی حکایت از این تحول منفی می کنند. نمودار شماره ۴ نشان می دهد که هنگام بازگشایی دانشگاه ها در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ شاخص تعداد دانشجو در صد هزار به سطح سال ۱۳۴۹ سقوط می کند و افزایش بطور نسبی سریع تعداد دانشجو طی سال های بعد آنرا فقط به حد سال های پیش از انقلاب می رساند. دانشگاه های ایران هنگام انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ حدود ۱۷۵ هزار دانشجو داشتند. در پی باز گشایی دانشگاه ها، تعداد دانشجو به ۱۱۷ هزار نفر بالغ می شد. نمودار شماره ۵ نشان می دهد که تعداد دانشجویان در داخل و خارج کشور در پی انقلاب طی چند سال دچار افت جدی شدند و آغاز مجدد رشد در سال های بعد ۱۳۶۲ به هیچ رو نتوانسته است آنرا جبران کند. اگر تعداد دانشجو با همان آهنگ سال های ۵۶-۱۳۵۲ رشد می کرد، ایران در سال ۱۳۶۵ بجای ۱۶۸ هزار دانشجو می بایست ۲۱۰ هزار دانشجو می داشت. لازم به تذکر است که در کلیه این محاسبات آمار مربوط به دانشگاه آزاد اسلامی در نظر گرفته نشده است. زیرا تعداد دانشجویان این دانشگاه در هیچ یک از انتشارات آماری رسمی کشور درج نمی شوند. باید یادآوری کرد که امروز در برابر یک دانشجو در بخش دولتی، یک دانشجو در دانشگاه خصوصی آزاد وجود دارد. در شماره های بعد مسئله بخش های مختلف آموزشی در ایران را با حوصله بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تاتمام
س. پیوند



نمودار شماره ۵: تحول تعداد دانشجو در ایران و در خارج کشور



نظریاتی

در باره تحولات اخیر در شوروی

توضیح متنی که در زیر می خوانید مصاحبه ایست که با نشریه «میز گرده» در ۱۲ سپتامبر ۹۱ انجام داده ام. از آنجا که مطالب مندرج در این مصاحبه، در چارچوب بحث ها و سوال ها نیست که خوانندگان «راه آزادی» نیز به اشکال متفاوت مطرح می سازند، لذا هیات تحریریه چاپ آن را برای خوانندگان خود، چون مشارکت در این بحث و گفتگو مفید تشخیص داد. در بازنگری به این مصاحبه و تنظیم آن برای «راه آزادی»، نکات چندی به آن اضافه شده و نوشته در مجمرع تدقیق شده است.

بابک امیر خسروی

از روسیه چون «زندان ملل» سخن می راند و از مدافعان و مبلغان نظریه «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» بود و همواره تاکید داشت که حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، جز پذیرش «حق آنها در جدا شدن از مجموعه ملت های غیرخودی و تشکیل دولت ملی مستقل»، معنی ندارد. این را هم می دانیم که بر همین مبنا، در گرجستان و ارمنستان و اران (آذربایجان شوروی) و در ترکمنستان وغیره، دولت های ملی تشکیل شدند و تا ۱۹۲۲ و حتی ۱۹۲۴ دوام داشتند. اما همگی این دولت های مستقل ملی، در حیات لنین و به نست ارتش سرخ و بلشویک ها سرنگون شدند. و برای توجیه این کار ها، طبق معمول نظریه جدیدی آورد که «منافع سوسیالیسم بالاتر از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است»!

آقای آختانف نویسنده معروف قزاقستان می گوید: «در طول هفتاد سال، شوروی ها در سرکوب احساسات ملی قزاق ها، موثر تر از تزار ها در دو قرن بودند». و این وصف حال قاطبه این جمهوری ها بود. چنین وضعی را فقط با ترور بلشویکی می شد دوام داد. بدیختانه شوروی همچنان «زندان ملل» باقی ماند.

لذا جدا شدن آنها يك امر طبیعی است. نگرانی من از پیدایش احتمالی ناسیونالیسم افراطی است که چون اژدهائی از زیر خاکستر تاریخ سربرآورد و جنگ های خونین و ویران گری را موجب گردد. نگرانی من از نفرتی است که مردم این سرزمین از کمونیسم و کمونیست ها در سینه انباشته اند و از خطر سرمایه داری وحشی است که ممکنست سربرآورد و هیچ نیروی اجتماعی هم برای مقابله با آن وجود نداشته باشد. نگرانی من از اینست که خلاء ناشی از سرنگونی نظام کنونی با سیستم نوین و نهادهای شده دیگری که لازمه حیات دموکراتیک جامعه باشد، پرنشود و هرج و مرج یا رژیم خود کامه و زورمدار دیگری جای آن را بگیرد و دست آورد مثبت اجتماعی این دوره را هم فنا کند. امید وارم تحولات این کشور بزرگ به اینجا نینجامد و اصلاح طلبان این کشور قادر به کنترل امور و هدایت جامعه بسوی دموکراسی و عدالت اجتماعی باشند. منافع مردم میهن ما بیش از پیش در پیروزی چنین جریانی است.

سوال ۲ - در بسیاری از جمهوری ها فعالیت احزاب کمونیست ممنوع شده است و به احتمال زیاد این حزب منحل خواهد شد. آیا این حزب خواه و ناخواه به این سرنوشت دچار می شد؟

بدواً بگویم که من با منع حزب کمونیست یا هر حزب و سازمان دیگری که در چارچوب قانونیت عمل می کند مخالفم. بویژه با شکل اداری پیاده کردن آن و از طریق فرمان و اوکاز، که یادآور همان متد های متداول هفتاد سال است. آنچه تا به امروز صورت گرفته است، تعلیق فعالیت های حزب از سوی شورای عالی اتحاد شوروی تا رسیدگی به نقش آن در کودتای ۱۹ اوت است. به همین مناسبت گورباچف از دبیر اولی آن استعفا داد و به توصیه او، کمیته مرکزی بطور جمعی کناره گیری کرد.

وقتی گفته می شود «فعالیت حزب کمونیست در جمهوری های شوروی ممنوع شد»، دربرخورد اول يك نوع تشابهی با ماکارتیسم در آمریکا، قانون پی گرد در آلمان و قانون سیاه ۱۳۱۰ و قانون منع فعالیت حزب توده در سال ۱۳۲۷، در ذهن تداعی می شود. گویی حزبی که از مردم و برای مردم و مدافع حقوق آنان بود، مورد تضييق قرار گرفته

سوال ۱ - نظر شما در باره وقایع اتفاق افتاده در شوروی چیست؟

این سوال خیلی کلی است. با توجه به وقایعی که در يك ماه اخیر گذشته است، مسائل متنوعی را دربرمی گیرد. مع هذا آنچه در راستای همین طرح کلی سوال می توانم بگویم اینست: حوادثی که در شوروی می گذرد پیامد قانونمند روندی است که از ۱۹۸۵ به ابتکار گورباچف تحت عنوان بازسازی و علنیت آغاز شد. منتهی کودتای نافرجام اوت، به آن شتاب کنترل ناپذیری داده است.

به اعتقاد من در اتحاد شوروی و یا آنگونه حالا گفته می شود، اتحادیه دولت های دارای حاکمیت (Souveran)، شمار معکوس گذار به اقتصاد بازار و نظام سرمایه داری و یا باتوجه به ساختار کنونی اقتصاد دولتی، به سوی نظام سرمایه داری دولتی، آغاز شده است و به آنجا هم ختم خواهد شد. قدر مسلم آنست که يك نظام توتالیتر غیر انسانی، که در طول دهه ها، سرتاپای آن را دروغ و فساد فراگرفته بود، از هم پاشیده است. نظامی که هیچ وجه تشابهی با ایده الهای بزرگ انسان دوستانه و عدالت جویانه جامعه همبسته ای که اندیشه پردازان اولیه سوسیالیسم متصور بودند و تبلیغات دروغین و حیرت آور ۷۰ ساله وانمود می کردند، نداشت. از این زاویه و تا این حد مایه خوشحالی و آرامش بخش است. زیرا اضافه بر مردم اتحاد شوروی که قربانیان مستقیم و درجه اول آن بودند، برای ما ها نیز، که طی دهه ها، چنین نظامی مدل و آرزو بود، نقش و تاثیر بسیار منفی و مخرب داشت و خطر جدی برای استقلال و تمامیت ارضی ایران و برقراری يك دموکراسی و آزادی های سیاسی واقعی در ایران بود.

اما اینکه نظامی که در حال تکوین است. بهتر و یا بدتر خواهد بود، زمان نشان خواهد داد. نگرانی من از این نیست که در شوروی سرمایه داری احیاء می شود. زیرا آنچه در شوروی بود، مسخ سوسیالیسم و دهن کچی به آن بود. نگرانی من از این نیست که کشور هائی از ترکیب آن جدا می شوند. زیرا آنچه در شوروی بود، ادامه همان مناسبات استعماری دوران تزار در متمرکزترین و توتالیتریستی ترین شکل آن بود. در واقع «انقلاب اکتبر» روند جنبش های رهائی بخش را، که در قرن بیستم، جهان را زیر و رو کرد، در روسیه به مدت ۷۰ سال بتاخیر انداخت. هم اکنون ما ناظر آن در حد افراطی هستیم. جدا شدن کشور های بالتیک که در آستانه جنگ جهانی دوم بین استالین و هیتلر معامله شد و حتی بخشی از خاک آن را به ۴۰ میلیون مارک آن زمان معامله کردند مایه ننگ و سرافکنندگی است که از سوی «ژرمنلح و سوسیالیسم» صورت گرفت. می دانیم که لنین تا آستانه انقلاب اکتبر،

خود را از حزب کمونیست به حزب سوسیال دموکراتیک و یا اسامی دیگر تغییر می دهند. تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود» و سلطه درک و تفکر کمینترنی، سیمای کمونیسم را چرکین کرد و از اعتبار انداخته است.



سوال ۲ - آیا شکست نهائی سوسیالیسم روسی، به معنی شکست سوسیالیسم است؟

بدواً بگویم که من این اصطلاح «سوسیالیسم روسی» را اصلاً درست نمی دانم. کسانی که این نظریه را مطرح می کنند، در واقع می خواهند کاسه کوزه ها را سر روسیه بشکنند و «لنینیسم» را نجات بدهند. اساس ساختمان دولت و حزب و سیاست داخلی و خارجی آن، سیستم تک حزبی، سرکوب مخالف و دگر اندیش، دیکتاتوری پرولتاریا، تمرکز جمهوری و سرکوب دولتهای ملی در قفقاز و ترکمنستان و غیره، تماماً در حیات لنین و بر اساس آموزش ها و رهنمود های او صورت گرفته اند. منتهی سلطه بعدی یک چنگیز خان کاپیتال خوانده، راهی را که لنین ترسیم کرده بود تا جهنم به پیش راند. آنچه شکست نهائی خورده است سوسیالیسم مبتنی بر دکتورین لنین یا لنینیسم است. تصادفی نیست که در اقصی نقاط جهان مثلاً کوبا، وقتی برپایه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، راه رشد سوسیالیستی را اتخاذ می کنند به همان سرنوشت اتحاد شوروی نچار می شوند. نمونه ویتنام و اتوپیا و سایر کشور های آسیا و آفریقا نیز، مزید آنست. وارد شدن در بحث لنینیسم و انتقاد از اساس فکری آن از حوصله این گفتگو خارج است. ولی جز مرزبندی قاطع با آن و نفی آن، راه نجاتی نیست.

اگر کته نظر مرا بخواهید، من اصلاً معتقد نیستم که در روسیه سوسیالیسمی بوده است تا شکست خورده باشد. مارکس معتقد بود که تا یک صورت بندی اجتماعی - اقتصادی از توان نیفتد و دیگر قادر به رشد نیرو های مولده نباشد، جای خود را به یک صورت بندی اجتماعی - اقتصادی دیگر نخواهد داد. در عین حال او معتقد بود که سوسیالیسم فقط در کشور های پیشرفته سرمایه داری، آنهم تقریباً در همه آنها در آن واحد صورت پذیرفتنی است. لنین با اراده گرائی (voluntarism)، سوسیالیسم را به کشوری تحمیل کرد که ۸۶ درصد آن در روستا ها بودند و روسیه بنا به گفته خود وی، آسیای ترین کشور اروپا بود. به همین جهت، هرچه در شوروی در ۷۰ سال گذشت، توأم با زور و سرکوب و کشتار و استبداد تمام عیار بود. آزادی و دموکراسی، که می بایست جوهر سوسیالیسم باشد، از آن تهی بود. آن قالب بی جان را نمی شود سوسیالیسم نامید. به نظر من آنچه قاطعانه شکست خورده است، لنینیسم است نه آرمان هایی که با سوسیالیسم بیان می شد.

اشکال کار در این بود که ما سوسیالیسم را در سلب مالکیت و دولتی کردن آن خلاصه می کردیم و استقرار یک رژیم تک حزبی و استبدادی را کافی به مقصود می دانستیم. لذا در هر کشور عقب مانده - حتی اگر وارد مرحله سرمایه داری هم نشده بود - به مجرد اعلام مالکیت دولتی بر وسائل تولید و مصرف و توزیع و دولتی کردن همه شئون اجتماعی - سیاسی کشور و سرهمبندی حزب واحد، سوسیالیستی نامیده می شد. معیار خوب و بد آن هم با شدت و ضعف دوستی با شوروی بود. روشن است که چنین درکی از سوسیالیسم، از اساس غلط بود و نوعی کاریکاتور سازی از آموزش مارکس می باشد. در واقع این درک از سوسیالیسم و چنین «سوسیالیسمی» شکست خورده است و چه بهتر که چنین واقعه مهمی رخ داده است.

است. فکر می کنم خوانندگان محترم نشریه شما بخوبی بدانند که حزب کمونیست اتحاد شوروی، دهه هاست که دیگر حزب بلشویک ها نبوده است. در زمان تصفیه های بزرگ، زمان استالین، اولین قربانیان آن بلشویک ها بودند. کافیسیت به نوشته پر ارزش مدودوف، «در دادگاه تاریخ» مراجعه بشود که چگونه وی این واقعیت غم انگیز را نشان می دهد. از رهبران طراز اول حزب و همکاران لنین، جز دو سه نفر، بقیه را اعدام کردند. دو سوم اعضاء کنگره ۱۷ را، چون مورد غضب استالین قرار گرفت، از میان بردند. کافیسیت به گزارش تکان دهنده خروشچف به کنگره ۲۰ مراجعه بشود.

حزب کمونیست اتحاد شوروی در طول دهه ها عملاً به بزرگترین وزارتخانه با صد ها هزار کارمند حقوق بگیر و آپاراتچیک مبدل شده بود. با این تفاوت که وزارتخانه کار خود را می کند، اما این دستگاه به کار دیگران می پرداخت و به اتکاء ک. گ. ب، که خود صد ها هزار عضو فعال و دو میلیون خیرچین داشت، بر جان و مال و ناموس مردم حکومت می کرد. در اداره ها، وزارت خانه ها، موسسات، ارتش و همه جا در کنار ارگان های اداری، کمیته های حزبی بودند که قدر قدرت بودند. از طریق یک شبکه ۱۸ میلیون نفری، که بر سرتاسر کشور پهنوار شوروی، چون تار عنکبوت پنجه افکنده بود، جامعه را تحت کنترل داشت. ماده ۶ قانون اساسی شوروی، حزب را چون «نیروئی که جامعه را هدایت می کند و مغز سیاسی شوروی، ارگان های دولتی و سازمان های سیاسی است»، مشخص می کند. آپاراتچیک های حزب و دولت واقعاً «طبقه نوینی» را تشکیل می دادند. مردم از این ها خوف داشتند. هیچ مسوولیت کشوری و لشکری بدون عضویت در این حزب میسر نبود. لذا میلیون ها شهروند عادی برای آنکه پیشرفتی داشته باشند و «زندگی» بکنند، با اکراه به آن می پیوستند. در این میان اپورتونیست ها و افراد پست و ماجراجو ها برای سوء استفاده و کسب امتیاز و قدرت طلبی در آن لانه کردند و بخش اساسی آپارات آن را، که دارای امتیازات زیادی بود، بدست آوردند.

چنین دستگاه اهریمنی عملاً مانع اصلی اصلاحات واقعی سیاسی - اجتماعی در شوروی بود. اساساً دموکراسی و آزادی سیاسی با نقش حزب واحد قدر قدرت در تناقض بود. بنا بر این هرچه دارد اتفاق می افتد در رابطه با چنین دستگاهی است. هر محدودیتی ایجاد می شود در این سمت و سوست. مساله محوری، قطع دخالت های این دستگاه انگلی در امور کشوری و لشگری و فرمانروائی اوست. مسلماً اگر کمونیست ها و مارکسیست - لنینیست هائی در جمهوری ها هستند که می خواهند جامعه را با الگو های خود بسازند، باید از آزادی فعالیت برابر حقوق با هر حزب و سازمان دیگر بهره مند باشند، نه کمتر و نه بیشتر. و اگر هم روزی در شرایط آزاد و دموکراتیک، اکثریت مردم به آنها رای بدهند، حتماً باید حکومت را (Regirung) تشکیل بدهند. اما باید صادقانه اذعان کرد که حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست با توجه به نقش رهبری کننده ای که طی هفتاد سال در تمام بدبختی ها و ظلم و جورری که بر آنها رفته، داشته است، هرگز چنین شانسی نخواهد داشت. حتی آرمان ساختمان سوسیالیسم با خاطره ای که مردم این سرزمین از آن دارند، کوچک ترین کششی ندارد.

بنظر من نیازی نیست که حزب کمونیست اتحاد شوروی را منع کنند، این حزب علت وجودی و شرایطی را که تحت آن قادر به حیات بود، از دست داده است. در هر جمهوری هم که می خواهند کالبد آن را حفظ بکنند، بهر حال اسمش را عوض می کنند. نام آن را در قزاقستان به حزب سوسیالیست و در ازبکستان به حزب مردمی تغییر می دهند. اما همه اینها تلاش های بیهوده است. در این جوامع باید احزاب واقعی و دموکراتیک بوجود آید و به سیستم دولت - حزب یگانه پایان داده شود و همانند جدائی دولت از مذهب، جدائی دولت از سلطه یک ایدئولوژی و حزب واحد بطور واقعی پی ریزی شود. طنز تاریخ است که ۷۰ سال پیش، لنین برای تعویض نام حزب سوسیال دموکرات روسیه به حزب کمونیست، چنین استدلال می کرد که در اثر خیانت و سازشکاری های انترناسیونال دوم، نام سوسیال دموکراسی چرکین شده است و شایسته بلشویک ها نیست. و به دنبال آن، قاطبه احزاب سوسیال دموکرات و یا فراکسیون هائی از آن ها که به کمینترن پیوستند، با نام حزب کمونیست، خود را احیاء کردند. اینک بسیاری از همین احزاب، روند معکوسی را آغاز کرده اند و برای نجات خود و دادن یک سیمای مورد پسند و پذیرش افکار عمومی و یا اتخاذ مشی نوین و دموکراتیک، نام

سوسیالیسم می بینید؟

سوال من اینست کدام سوسیالیسم؟ اگر سوسیالیسم در سلب مالکیت ها و دولتی کردن همه شئون اجتماعی و فرهنگی باشد و برای اعمال آن دیکتاتوری پرولتاریا و استبداد تک حزبی برقرار بشود، جواب من صد در صد اینست که چنین سوسیالیسمی کوچکترین آینده ای ندارد و اصلاً گذشته ای هم نداشته است.

متأسفانه باید بگویم که علی رغم دلبستگی و احترام عمیقی که به مارکس دارم و شیفته ی او هستم، باید اذعان بکنم که نطفه های چنین سوسیالیسمی در اندیشه ها و آموزش های وی نیز که اساساً ناشی از شرایط اجتماعی- سیاسی سرمایه داری قرن نوزدهم بوده است، وجود دارد. منتهی، لنین اندیشه ها و آموزش های مارکس را یک جانبه و یک بعدی نگاه کرد و آنها را در جهت افکار اراده گرایانه و چنان تئوری هائی سوق داد که انقلاب در روسیه را میسر سازد و بدین منوال اندیشه های مارکس را مسخ و چرکین کرد.

به نظر من، پاسخ را از سوسیالیسمی بر پایه آموزش های مارکس نیز نمی توان استخراج کرد. چون اگر برخورد مکتبی بشود معلوم نیست چیز بهتری از آب دربیاید. مارکس جوامع سرمایه داری را در جهت دو قطبی شدن کامل می دید که در یک سوی آن پرولتاریا (اکثریت جامعه) و در سوی دیگر سرمایه داری (اقلیت ناچیز) قرار خواهد گرفت. ولذا سوسیالیسم را بر پایه حاکمیت یک طبقه (پرولتاریا) و دیکتاتوری آن میسر می دید، زیرا دولت را صرفاً در دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر خلاصه می کرد.

در عمل جوامع سرمایه داری به شکل دیگری تکامل یافتند. برخلاف استدلال مارکس، اقشار و طبقات میانی جامعه، نه تنها کاهش نیافتند و حاشیه ای نشدند، بلکه با مرور زمان به عظیم ترین و مهم ترین نیروی اجتماعی مبدل گردیدند. اینک طبقه کارگر در کشور های پیشرفته صنعتی بیش از ۷۰ در صد جمعیت را تشکیل نمی دهند و اکثریت جامعه از آن اقشار میانی است. روشنفکران نیز به نیروی اجتماعی بسیار مهمی مبدل شده اند که در عصر مارکس ناچیز بودند. مساله دولت هم به این سادگی نیست. در این مورد نظریات گرامشی (درباره جامعه مدنی و سیاسی) و تحقیقات متفکرینی چون پولانسکی آموزنده است- عناصر جامعه شناسی مهم دیگری هم وارد دنیای معاصر شده است که نمی توان نسبت به آنها بی توجه بود.

برای توضیح و تصویر جامعه آرمانی ما، اندیشه های مارکس، بشرط برخورد خلأفانه بآن، یکی از سرچشمه های پر بار آنست و نظریه های سایر اندیشمندان و حتی منتقدان مارکسیسم و مطالعه بیش از یک قرن تجربه سوسیال دموکراسی جهان، همراه با ریشه یابی علل شکست لنینیسم و «سوسیالیسم واقعاً موجود»، می توانند مؤلفه های دیگر آن باشند. و همه این ملاحظات باید در پرتو تحولات و تغییرات کنونی جهان در آستانه قرن ۲۱، رشد نیرو های مولده و عصر کمپیوتر و رباتیسم و تقسیم بندی های اجتماعی- طبقاتی جوامع پیشرفته سرمایه داری و توسعه دموکراسی در این کشور ها، در نظر گرفته شوند.

با تحولاتی که در شوروی به وجود آمده است، صحنه جهانی بکلی تغییر یافته است. اتحاد شوروی که روزی قبله آمال ما و دست یافتن به آن، آرزوی ما بود و چنین تبلیغ می شد که در حال تبدیل شدن به قدرت تعیین کننده و راهبر در مقیاس جهانی است، اینک برای مقابله با مشکلات روزانه مردم و تامین خورد و خوراک آنها در زمستان آینده، نست تکی به سوی «امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا» نراز می کند. و آمریکا شرط کمک را تعهد رسمی دولت شوروی برای گذار به اقتصاد بازار می کند و گروباچف آن را می پذیرد و در کنفرانس وزرای ۳۵ کشور در مسکو (۱۱ سپتامبر ۹۱) رسماً اعلام می دارد. روشن است که در شرایط کنونی، نظام مسلط در جهان برای دهه های آینده، علی رغم میل و آرزوی ما، همچنان سرمایه داری خواهد ماند. لذا فکر می کنم متفکران و صاحب نظران جهان فرصت کافی دارند که درباره سوال شما که «سوسیالیسم آتی چه تفاوت هائی با سوسیالیسم

آنچه در هفتاد سال گذشت، یک پارانتز تاریخی بزرگی بود که با کسب قدرت بلشویک ها در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷ با یک کودتای موفق آغاز شد و با یک کودتای ناموفق در ۱۸ اوت ۱۹۹۱ بسته گردید. سر و ته این نخ دوباره با سرمایه داری گره خواهد خورد و جهان را دوباره نظام سرمایه داری فراخواهد گرفت. از صدمات بزرگ تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود»، و اینک شکست نهائی آن، از جمله اینست که سیمای سوسیالیسم را که روزی الهام بخش بشریت مترقی و انسان دوست برای مبارزه در راه ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و همیسته و عاری از ظلم و استثمار بود، تیره و تار کرده است. لنین در اوایل انقلاب می گفت که کارگران جهان با غرور از نمونه سوسیالیسم در شوروی صحبت خواهند کرد و خواهند گفت: اینست آنچه ما به کارگران کشور خود وعده می دهیم!

از دهه ها پیش به این سو، و به ویژه پس از کنگره بیستم و گزارش جسورانه و افشاکننده تاریخی خروشچف درباره دوران دهشت انگیز فرمانروائی استالین و آگاهی جهانیان از واقعیت پراتیک «سوسیالیسم واقعاً موجود» و سرکوب جنبش آزادی خواهانه در بوداپست (۱۹۵۶) و پراگ در ۱۹۶۸، بزرگ ترین صدمه روحی به زحمتکشان و ترقی خواهان جهان وارد ساخت و موجب یأس فراوان آنان شد. و اینک فروپاشی مفتضحانه این نظام چون یک بوبر کاغذی، تیر خلاص بر بسیاری از باور ها و امید هائی است که به راه حل های سوسیالیستی بسته بودند.

اما هرگز نباید از شکست تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود» به تطهیر نظام سرمایه داری و تقدیس آن اقتاد. این نظام برپایه سود هرچه بیشتر و بر اساس استثمار هرچه ممکن تر استوار است و هیچ رابطه و ضابطه انسانی جز سود و سرمایه نمی شناسد. دست آورد های بشریت در تامین حدودی از عدالت اجتماعی و آزادی و دموکراسی، نتیجه مستقیم مبارزات مردم و زحمتکشان در طول قرن ها برای آن بوده است. هیچ کس نمی تواند منکر آن باشد که کمونیست ها و سوسیالیست ها پرچمدار این مبارزه بوده اند و فداکاری ها و قهرمانی های حماسه انگیزی از خود نشان داده اند. من طی مقاله های متعددی در راه آرانی و سایر نشریات حزب دموکراتیک مردم ایران و در سخنرانی های خود این مساله را تاکید کرده ام. دموکراسی امروز در کشور های جهان، هدیه بورژوازی نیست، بلکه پیامد مستقیم مبارزات مردم است. در نوشته های خود در بحث های تدارکاتی کنگره دوم حزب نشان داده ام که چگونه حتی برای حق رای همگانی در کشور فرانسه، مهد حقوق بشر، پنج انقلاب صورت گرفته است.

ایدئولوگ های سوسیالیسم از همان سوسیالیست های تخیلی به اینسو، انسان دوستان و عدالت جویانی بودند که علیه استثمار کر و وحشی، علیه بی عدالتی ها و فقر توده ها، نبود آزادی ها و حقوق دموکراتیک، پای به میدان گذاشتند. حل این مشکلات و مسائل در مقیاس جهانی و به درجاتی در نمونه هر کشور پیشرفته سرمایه داری، حتی در سوئد و آلمان و انگلستان و آمریکا، با شدت و ضعف وجود دارند. در کشور های جهان سوم که بیش از نو سوم جمعیت جهانی را تشکیل می دهند، این مسائل تا حد انفجاری است. آیا گناه این همه بی عدالتی و اختلاف طبقاتی به گردن کمونیست ها و «سوسیالیسم واقعاً موجود» بود تا با شکست آن از میان رفته باشد؟

لذا مبارزه برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی همچنان در دستور روز است و شکست تجربه اتحاد شوروی چیزی از آن نمی کاهد. مساله اساسی که مشغله فکری جهانیانست، اینست که آیا راه حل آن ساختمان جامعه سوسیالیستی حتی بر اساس دکترین مارکس و انگلس است یا راه و شکل دیگری نیز دارد که متناسب با تحولات کنونی جهان باشد.

ما در اسناد کنگره دوم حزب دموکراتیک مردم ایران گفته ایم که سوسیالیسم وسیله است نه هدف. آرمان ما آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی است. من عمیقاً به این نظریه باور دارم. جامعه ایده آل برای من، جامعه ایست که در آن آرمان های بالا بطور همسو تامین شده باشد و یا در حرکت به این سمت و سو باشد. اسم آن برای من مهم نیست. کائوتسکی می گفت اگر کسی پیشنهاد بکند که آرمان های مارا بربریارد و اسم آن چیزی جز سوسیالیسم باشد، من تعصبی ندارم (نقل به معنی). منم تعصبی ندارم.



شهادتی

در باره حادثه تیر اندازی به شاه

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

خبردار شدم که به شاه سوء قصد شده. آمدم منزل دیدم میگویند ریختند و پسر عمو را بردند. چون مطمئن شدم که فخرآرایی را در محل کشته اند برای نجات پسر عمویم و رفع سوء تفاهم خودم را به فرمانداری نظامی معرفی کردم، بعد در زندان هم تا موقعیکه حکم ما قطعی نشده بود (حبس ابد) رفقای کمیته مرکزی و از جمله کیانوری با من صحبت میکردند.

کند کار هم در زندان شیراز بلند میشود. بقرایی با ارکانی در حیاط زندان هواخوری میکردند و بقرایی مطلبی میگوید که بنظر ارکانی میرسد که از ماجرا بیخبر است. میگوید مگر خبر نداری که این کار بدستور کیانوری بوده. بقرایی متحیر میشود و مساله را در جلسه اعضای کمیته مرکزی که در شیراز بودند (قاسمی- چودت- بقرایی- حکیمی) مطرح میکند. در آنموقع یزدی و کیانوری و نوشین و علوی در یزد تبعید بودند. بعداً که در تابستان ۲۹ آنها را به زندان قصر منتقل میکنند مساله جنبه حاد تری بخود میگیرد. و اما دنباله ماجرا. ارکانی زنده ماند و بزندان قصر آمد و تا آزادی من از زندان با هم بودیم. بعد آزاد شد. موقعیکه عنایت رضا در نیمه اول سال ۳۰ به ایران آمد بمن گفت که در پلنوم چهارم بطور مفصل درباره ترور شاه بدون اطلاع کمیته مرکزی بحث و حملات شدیدی به کیانوری شد. در آستانه انقلاب هم که جزوه «من متهم میکنم» دکتر کشاورز منتشر شد نسخه ای از آنرا به ارکانی دادم. وقتی بچه های توده ای آنرا خوانده بودند باور نمیکردند که جریان ۱۵ بهمن زیر سر کیانوری بوده است از جمله سیاوش کسراوی یکی از رفقای ارکانی گفته بود که چرا مطالب آنرا ارکانی تکذیب نمیکند؟ ارکانی هم جواب میدهد که وقتی مساله در پلنوم چهارم مطرح شده و مورد تأیید قرار گرفته دیگر مسخره است اگر آدم آنرا تکذیب کند. من فکر میکنم تمام این مطالب را درباره حوادث ۱۵ بهمن حکومت جمهوری اسلامی بداند و کیانوری از سیر تا پیاز آنرا گفته باشد چون نه تنها سرری نیست بلکه نابودی محمد رضا شاه از نظر مقامات جمهوری اسلامی کار مثبتی است ولی چه شد که در نمایشات تلویزیونی کیانوری اشاره ای بآن نکرد شاید باین سبب باشد که حضرات مبارزه

زنده از این جزیره بیرون بیایم و بهمین سبب دلم میخواهد رازی را برای تو بازگو کنم تا مبادا در تاریخ بدست قراموشی سپرده شود.

در حوادث ۱۵ بهمن من دست داشتم و ماجرا از اینقرار بود که روزی ناصر فخرآرایی که بچه محلمان بود و از کودکی با من دوست بود و میدانست که من توده ای هستم به سراغم آمد و گفت من خبرنگار روزنامه پرچم اسلام هستم و میتوانم در تمام تشریف فرمائی ها بعنوان مخبر و عکاس حضور داشته باشم و بهمین مناسبت قادرم در داخل دوربین عکاسی يك اسلحه کمری بگذارم و بعنوان عکس گرفتن از اسلحه برای ترور شاه استفاده کنم. آیا حزب توده موافق هست که من دست به چنین اقدامی بزنم؟ گفتم میپرسم و بتو پاسخ میدهم. دکتر کیانوری مسئول حوزه ما بود. او را به تنهائی دیدم و مطلب را با او درمیان گذاشتم. بدقت گوش داد و گفت در این زمینه با کسی مطلب را نگو تا بتو جواب بدهم. ۷-۸ روز بعد مرا خواست و گفت دست بکار شو. فخرآرایی شخصی را میشناخت که اسلحه میفروخت. با اتفاق نزد او میروند و يك طپانچه میخرند. آن شخص گویا با تخایر ارتش رابطه داشته و از آن طریق اسلحه بدست میآورده است. بعد از دستگیری ارکانی هم آن شخص را شناسائی کرده و گرفته بودند اما اعتراف بفروش سلاح به ارکانی نکرده بود. بعد میروند حوالی شهر ری و تمرین تیراندازی میکنند. بالاخره به ارکانی اطلاع میدهد که ۴ آبان شاه به امجدیه خواهد آمد و در نظر دارم برنامه را اجرا کنم. ارکانی به کیانوری اطلاع میدهد. کیانوری میگوید بیا روز ۴ آبان به امجدیه برویم و از نزدیک شاهد ماجرا باشیم. در ساعت مقرر میروند به امجدیه برای خرید بلیط ورودی، لکن در آنجا باخبر میشوند که شاه بمناسبتی در مراسم حضور نخواهد یافت. گویا کیانوری گفته بود «بخشکی شانس»

یکبار هم قرار بوده که شاه در اصفهان در مراسمی شرکت کند که فخرآرایی موفق نمیشود. بار آخر ۱۵ بهمن بوده که آن حادثه رخ میدهد- همان شب از طرف فرمانداری میریزند منزل ارکانی و هائی ارکانی پسر عمو و شوهر خواهر او را بجای ارکانی میگیرند. ارکانی میگوید من بعد از شرکت در مراسم یادبود مرگ دکتر ارانی، در گارد ماشین نودی شهر ری

توضیح: برای روشن و روشن تر ساختن گوشه هائی از تاریخ جنبش سیاسی ایران، نشریه راه آزادی قصد دارد، هر بار ممکن شد، با انتشار نامه ها، شهادت ها و خاطره های کوتاه و یا اسناد مهم و معتبر، به اینکار بپردازد. نامه زیر باوجود آنکه امضاء ندارد و از سندیت آن می کاهد، چون با مجموعه اطلاعات موثق و دست اولی که در اختیار داریم همخوانی دارد و مباحثات پلنوم چهارم را تدقیق می کند، برای آگاهی عموم خوانندگان راه آزادی دست به چاپ آن می زنیم. از همه علاقمندان خواهانیم اگر چنین مطالبی دارند، حتی الامکان با ذکر نام و معرفی خود آن را در اختیار ما برای انتشار بیرونی قرار بدهند. نسل کنونی و جوان باید گذشته خود را هرچه بهتر بشناسد.

مجلدات اول - دوم و چهارم خاطرات سیاسی ایرج اسکندری را که بهمت شما تنظیم و منتشر شده است و همچنین یادواره های اسکندری بقلم حسین فرزانه را قبلاً خوانده بودم. در سفر اخیری که به آلمان داشتم جلد سوم آنرا نیز بدست آورده و مطالعه کردم. بنظرم رسید درباره حوادث ۱۵ بهمن و تیراندازی به شاه، ابهاماتی برای شما وجود دارد که لازم دیدم اطلاعات دقیق تر خود را برای ثبت در تاریخ جنبش چپ ایران بازگو کنم.

با عده ای زندانیان سیاسی جریان آذربایجان و ۱۵ بهمن ۲۷ بودیم که در زندان قصر دوران محکومیت خود را طی میکردیم تا اینکه در اواخر تابستان ۱۳۲۹ در حکومت رژیم آراء، تبعیدیهای یزد و شیراز توده ای را که شامل عده ای از اعضای کمیته مرکزی هم بود به تهران عودت دادند. عبدالله ارکانی یکی از آنها بود. در آذر ماه ۲۹ ده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که روزیبه هم جزو آنها بود فرار کردند. از آنجا با ارکانی همزنجیر بودیم تا اینکه از اردیبهشت ۳۳ بعد از کودتا، کلیه زندانیان قدیمی سیاسی را که حدود ۲۰ نفر در تهران بودیم به جزیره خارک تبعید کردند. در سال ۱۳۳۴ بعلت وضع بد هوا و سوء تغذیه، ارکانی دچار کم خونی شد و امیدی به زنده ماندن نداشت. روزی مرا که از همه به او نزدیکتر بودم بگوشه ای برد و گفت من امیدی ندارم که



نویسنده‌گی در غربت

بزرگ علوی

یادآوری: بزرگ علوی نویسنده ایرانی که حدود چهل سال از زندگی خود را به خاطر اندیشه‌های سیاسی خویش در تبعید گذرانده، در نوامبر ۱۹۸۹ در برابر گروهی از ایرانیان مقیم شیکاگو سخنانی ایراد نمود که در فصلنامه «ایران شناسی» به چاپ رسید. در زیر متن این سخنرانی با اندکی اختصار از نظر شما می‌گذرد.

کردم که دیگر جز به زبان فارسی به زبان دیگری چیزی ننویسم. یعنی من از منبع الهام و تشویق و خرده‌گیری و نقد و انتقاد محروم بودم و همین مهمترین مانع برای پیشرفت فن نویسنده‌گی است. صحیح است که در ایران هم یک نقد علمی بندرت در مطبوعات خوانده می‌شد و بیشتر نااهلان بودند که به کسان خود نان قرض می‌دادند و یا حسودانی که می‌کوشیدند از ارزش آثار مورد توجه بکاهند. اما خود گفتگوهای خصوصی با دوستان و اهل فن تشویق کننده بود. تا سالهای پیش از جنگ دوم جهانی ما جرگه‌ای داشتیم. اغلب هر روز در کافه‌ای و گاهی در خانه‌ای گرد هم می‌آمدیم. هر کس هرچه در چنته داشت در بساط پهن می‌کرد. صادق هدایت، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، عبدالحسین نوشین و صادق چوبک و دیگران گوش می‌دادند، دوستانه و بی ریا خرده می‌گرفتند، گاهی هم جدل می‌کردند، آنچه خوانده و یا شنیده بودند لوس و بی‌مزه یا برعکس گیرا و مؤثر و قابل‌انشار می‌دانستند. یکی را تشویق می‌کردند و دیگری را وادار می‌ساختند که برود بیشتر سرنوشته خود کار کند. فلان کتاب را ورق بزنند و یا فلان داستان رمان را بخوانند. صادق هدایت شگرد نواندیشی را در آستین داشت و قلمبه‌گوییها را ساده می‌کرد، کشش داستان را رو برآه و قابل فهم می‌ساخت، مینوی اصلاح جمله و قواعد دستوری را ضروری می‌شمرد. نوشین پاک جوی یعنی منزله طلب بود و نمسی توانست کوچکترین خدشه را تحمل کند. این همکاری دسته جمعی هر کس را ترغیب می‌کرد که زحمت بکشد.

این همکاری چند جوان در آن روزگار که هنوز شهربانی و اداره سیاسی به اهمیت قدرت و نفوذ کلامشان پی نبرده بود و ایراد و اطوار و ذهن کجی چند متجدد را سبب ویرانی ایران تلقی نمی‌کردند، زمینه‌ای فراهم آورد که برپایه آن ادبیات جدید به مقامی برسد که امثال دولت آبادی و شاملو و غیره وارد صحنه شوند.

در همین دوران به چشم می‌خورد که علاقه طبقه باسواد و روشنفکر روز به روز به ادبیات اروپا، ترجمه داستانهای کوتاه و رمانهای نویسندگان برجسته اروپا فزونی می‌یافت و نامهایی مانند تولستوی، شتافن تسوایک، چخوف، هرمان هسه، اناتول فرانس، کافکا، ادگار آلن پو دیده می‌شد. اینها همه مشوق نویسندگان جوان این دوره بودند که آینده‌ای را در دوردست می‌دیدند و در نظرشان روزی را پیش بینی می‌کردند که داستانهای بلند ایرانی بر مبنای حالات و عواطف و افکار و رخدادهای زمان و هیجانهای درونی مردم ایران خواننده داشته باشد. اگر شما پرسید که این مطالب چه ربطی به سرنوشت نویسنده در غربت دارد، در جواب می‌گویم: در وطن و در جرگه دوستان و آشنایان و هموطنان چه عواملی مشوق نویسنده بود و در غربت از چه محروم. آنچه خود نداشت نمی‌توانست از بیگانه تمنا کند. در غربت من از این چشمه فیاض محروم بودم. چشم و گوش مرا به طوفانی که در وطن می‌خروشید بسته بودند. دور و برم را کسانی فراگرفته بودند که کوچکترین علاقه‌ای به آثار ادبی نداشتند و اگر نظاهر می‌کردند بقصد ترضیه خودخواهی شان بود. در تلاش معاش بودند و با مسائل روز دست

اگر موضوع بحث درباره تأثیر غرب در نویسنده‌گی و شعر ایران بود می‌توانستم ساعتها شما را مشغول کنم و شاید هم آنچه شما بر حسب تجربه و بر حسب معلومات مدرسه‌ای می‌دانید تکرار می‌شد. زیرا همه ما نویسندگان این هشتاد ساله تحت تأثیر ادبیات غرب پرورش یافته‌ایم، آب‌خورد ما ادبیات غرب بوده است. آنچه ما از نثر فارسی مستقدمین به‌ارث برده‌ایم جز گلستان سعدی و تاریخ بیهقی و شرح حال عارفان و غیره چیز دل افروز و آموزنده‌ای نبود و بر پایه آن نمی‌شد کاخ بلندی استوار کرد. داستانهای بلند هم مانند سمک عیار و اسکندرنامه و غیره هم می‌دانید که در این بیست سی سال اخیر در اختیارمان قرار گرفت. نخستین نمونه‌های نثر فارسی نوین زیر سایه ادبیات اروپا از راه قفقاز به ایران آمد. بنابراین ما همه‌مان کمابیش غرب‌زده هستیم. البته نه به آن معنایی که فرید و بعد آل احمد بکار بردند. اگر اصطلاح نویسنده را به معنای شاعر و نویسنده معنی کنیم، این نکته درباره گویندگان چهل سال اخیر هم تا اندازه‌ای صدق می‌کند.

شعر فارسی جریان طبیعی خود را طی کرد. از سادگی و اصالت به نازک کاری کشید، با عرفان سرشار شد و بصورت نظم و قافیه‌سازی درآمد و داشت ارزش خود را از دست می‌داد که نیمایوشیج قد علم کرد و شعر را باز هم تحت تأثیر ادبیات غرب به ریخت امروزی درآورد. نیما را باید پایه گذار شعر فارسی امروزه بنامیم. نخستین

منظومه‌اش «افسانه» تحت تأثیر ادبیات فرانسه سروده شد و اغلب نگارهای او بی هیچ تردیدی از روی نمونه‌های اروپایی شکل گرفته‌اند. هرچه هم تشبیهات و ایهامات شاملو و نادر پور رنگ و روی ایرانی دارند و بر مبنای فرهنگ ایران نضج گرفته‌اند، خودشان هم اقرار دارند که از شعر اروپایی متأثر هستند.

در ۳۵ سالی که در تبعید گذراندم تمام وقتم به مطالعه و تتبع و جستجو و درس دادن و خود را برای تدریس آماده کردن و کلنجار رفتن با امور سیاسی و زرد خورد با این و آن می‌گذشت و فرصت خالص برای کاری که خیال می‌کردم بلدم وجود نداشت. بخصوص که گفتگو با دوستان و اهل ادب دیگر منبع الهام نبود. در دوران استبداد محمدرضا شاه اغلب اهل قلم جرأت نمی‌کردند از ایران با من بخوان و بنویسی داشته باشند. کسی هم که در مجله‌ای درباره فرهنگ فارسی به آلمانی من نقدی نوشت، چند روز بعد سازمان امنیت از او سینه جیم کرد که این آدم را از کجا می‌شناسی و روابط خود را با او دقیقاً شرح بده. در صورتی که این دانشمند که بعدها خودش مآووق را برام نقل کرد، مرا اصلاً ندیده و نشناخته بود و گفته بود: فرهنگ جدیدی منتشر شده و او صلاح دانسته است آن را به خوانندگان بشناساند.

در این دوران تا سقوط شاه تمام وقت من صرف تهیه کتابهای علمی و سیاسی می‌شد. مگر می‌شود در دانشگاهی کار کرد و اثری انتشار نداد. در این مدت فقط چند داستان کوتاه نوشتم و در مجله‌ای خارج ایران انتشار دادم که بندرت به دست هموطنانم در ایران می‌رسید. یک بار فقط داستانی به زبان آلمانی نوشتم و دیگر پشت دستم را داغ

به گریبان. با یکدیگر سر مقام و منال جدل می کردند. هیچ چیز آنها را بر نمی انگیزت اسرار درون امثال مرا بجویند. به گنجی افتاده می خواندم و می نوشتم و برگها را پاره می کردم. از همه مهمتر این که خواننده نداشتم و اگر کسی در گوشه ای از ایران جرأت می کرد مجله ای را که در خارج ایران نشر می یافت دزدکی بخواند دل دمی خواست تا با من تماس برقرار کند و خُرده بگیرد یا به به بگوید و یا آه آه. این را بگویم که در عرض ۳۵ سال غربت تا انقلاب بهمن فقط دو نفر گستاخ بودند و به من از ایران نامه نوشتند. در صورتی که در سال ۱۹۷۹ که به ایران برگشتم و دو ماه در وطن بسر بردم با قریب ۹۰۰ نفر ملاقات کردم. چند نفری هم بودند که در خارج ایران از من دعوت کنند به دیدنشان بروم و یا به دیدن من بیایند. چرا ذکر این جزئیات برای موضوع نویسنده در تبعید ضروری است. برای این که هر هنرمندی از دوسر چشمه آب می خورد. یکی استعداد و طبع ذاتی است و دیگری واکنش هنردستان است در برابر آنچه عرضه شده است. بقول هنرشناسان باید آدم شیفته و مقنون باشد تا به هنر رو آورد. استعداد در درجه دوم است. استعداد را می توان از راه تمرین و تکرار و زحمت و مشقت مدام پرورش داد. اما فقط کسی می تواند هنرمند گردد که بدین هدف شلاق کش چه بخواهد چه نخواهد رانده شود. با فرشته هنر و دیو سرگردانی در افتد. افراط کنیم یا به عالم ملکوت برسیم یا به جهنم. برزخی نیست که در آن بی استعداد بتواند زیست کند، بخصوص در کشوری که ۸۰ تا ۹۰ درصد آن خواندن و نوشتن نمی دانند و از راه نویسنده گی و شاعری نمی توان ثروت اندوخت و به مقامی رسید. تنگدستی و بی اعتنائی باید تحمل کرد تا داد خود از مهر و کهنرستانند و مورد قبول افتد. یک عمر علی اکبر دهخدا دو زانو روی دوشکی در روشنی چراغ نفتی نشست صدها، هزاران کتاب را ورق زد تا جنگی در گرفت. تختی سرنگون شد، حکومتی سقوط کرد و دوستانش موفق شدند وسایل کار او را فراهم آورند. صادق هدایت با چندرغازی که از بانک ملی و اداره دولتی از راه میرزابنویسی می گرفت آثار خود را بچاپ می رساند، آن هم در سبده نسخه و جز فحش و لعنت و ریشخند چیزی نصیب او نشد. در همان دورانی که رادیوهای لندن و مسکو آثار او را پخش می کردند، یکی از رجال سرشناس در خاطراتش او را «پیره» می نامد. دیگران او را دیسوانسه می خواندند. جز این که او را شیفته کارش بدانیم و یقین داشته باشیم که به ارزش آثارش ایمان داشت و می دانست آنچه می نویسد مایه و اساس ادبیت است که موجب سربلندی مردم ایران خواهد بود، شق دیگری ندارد. انتقال فکر تازه ای به دیگران آسان نیست، دشوار است. اما انتقال احساس و درون انسان، انتقال عواطف به دیگران، زیبایی، عشق، کینه توزی، حسد، طمع، جاه طلبی و ثروت طلبی که ممکن است به علل و سببهای گوناگونی بروز کنند، فقط از عهده هنرمند بر می آید. مشوق هنرمند برای تحمل این زنجیر عکس العمل خواننده و شنونده و بیننده است. این واکنش بخصوص برای نویسنده بسیار مهم و پر ارزش و قاطع است.

بزرگترین شکستی که ممکن است به یک نویسنده و شاعر وارد شود این است که کتابش خواننده نداشته باشد. اگر خواننده داشته باشد حافظ و فردوسی می شود و پس از قرنها هنوز در دنیا خواننده دارد و تحلیل و تفسیر می شود. هر سال کتابهایشان از انتشار می یابند و اگر خواننده نداشته باشد سرنوشتشان نظیر صدها و شاید هزارها نظم سازی است که آمدند و نوشتند و فراموش شدند.

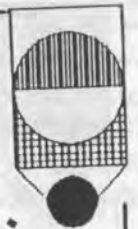


و من، خواننده نداشتم و هر اثر من روشنائی روز را ننیده گرفتار مرگ می شد. چه وحشتی! می ترسم که بسیاری از نویسندگان با استعداد که در غربت بسر می برند دچار همین بدبختی شوند. امید این است که در دنیای امروز با وسایل ارتباط و تکثیر آثار این موهبت نصیب نویسندگان و شاعران گردد که ندای خود را به گوش خوانندگان برسانند. وجود خواننده مرحله دوم پایداری بنای اثر نویسنده است، اگرچه مرحله ای بسیار ضروری و مؤثر که ممکن است اثر شایسته ای را هم بی ارزش سازد. اما مرحله اول استعداد و نیروی خلاق نویسنده و شاعر است که گفتیم، اگر اوضاع و احوال مناسبی وجود داشته باشد، پرورش یابد و شکوفا گردد. درک رخدادهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی سرنوشت ساز، بخصوص آنچه عیان نیست و پنهان است، به اهل قلم توانایی می بخشد که آگاهانه در سیر حوادث و انحراف او تنزل به تعالی و برعکس کردن تباهی و زشتی و گسترش راستی و حقیقت قدم به میدان گذارد. البته نویسنده خود باید به اصول اخلاقی و میراث چند هزار ساله فرهنگی ما که انسان باید همیشه در ستیز میان روشنائی و تاریکی در صف اول قرار بگیرد و در این نبرد دخالت کند، معتقد باشد.

آیا برای یک نویسنده و یا گوینده ایرانی در تبعید که در شهری و یا گوشه ای از اروپا و امریکا و آسیا بسر می برد، چنین وسیله ای و اوضاع و احوالی فراهم می شود. نویسنده باید سرنوشت خود را با سرنوشت وطنش توأم بداند. باید با ایران سروکار داشت، باید مواجی که جامعه را متلاطم می کند، نمودار سازد. در غیر این صورت کار عبثی کرده است. نویسندگان مغرب زمین با تجربیاتی که در عرض چند صد سال اندوخته اند، بهتر از ما می توانند از عهده تحلیل و راهگشایی حوادث کشور خود برآیند. فن را می توان از آنها آموخت. اما زبردستی فقط از راه بیان مسائل ایران بدست می آید. اجازه بفرمایید به یک تجربه شخصی اشاره کنم. در چند سال پیش، پس از انقلاب بهمن ماه ژمانی نوشتم به اسم «موریانه» درباره فعالیت ساواک در ایران. تمام آنچه را که در این سی سال در حکومت محمد رضا شاه در اروپا توسط کنفدراسیون دانشجویان پس از حمله و دستبرد به اسناد ساواک در کنسولگریهای ایران در سوئیس و در مونیخ منتشر شده بود و کتابهای نشر یافته در ایران را خواندم و در طی دو ماه اقامت در تهران و شهرهای دیگر در گفتگو با زندانیان و شکنجه دیدگان اطلاعات دست اول را یادداشت کردم و از خاطرات خود در اروپا راجع به دسیسه های ساواک و تماس با آنها در کنسولگریها و سفارتخانه های ایران سود بردم به تصور این که آنچه ساواکیها در این سی ساله کرده اند، نقش کنم. اسم این کتاب را از این لحاظ «موریانه» گذاشتم تا بنمایانم که این بنیاد و کارمندان آن دستگاه آدم کشی که بر پا ساخته بودند و عروسکهای که بر مستد فرماندهی نشانده بودند موریانه وار از درون بنای ایران را می جود و آنچه باقی می ماند تفاله ای است که روزی با یک تپا فرو می پاشد.

من بدین خیال بودم که نقش این دستگاه را در فراهم ساختن انقلاب برملا کرده ام، غافل از این که به گرتی از واقعیت پی برده بودم. دو سه سال پیش یک ساواکی مقیم امریکا کتابی در این زمینه انتشار داد و مرا بوحشت افکند. دیدم مخوف ترین صحنه های من در «موریانه» سایه کمزنگی از واقعیت هم نیست. «موریانه» در ایران بچاپ رسیده و هنوز اجازه انتشار نیافته است. اگر در اختیار من بود کتاب خود را می سوزاندم و از نو طرحی بر می انداختم. زیرا آنچه در گزارش آن ساواکی آمده، صد بار دهشتناکتر از آن است که خیالباف ترین نویسنده در دنیا می تواند بنگارد.

گفته شده است که نویسندگان و شاعران سازندگان تاریخ هستند. تا چه اندازه این حکمت صدق می کند، می توان شک کرد، تردیدی نیست که دسترنج آنها یکی از عوامل پرورش و پیشرفت و تعالی فرهنگ و بقای هر ملتی است. وقتی نویسنده ای می تواند نقش خود را در سیر تکامل اجتماع ایفاء نماید که دانسته و مصمم به رموز تحولات اجتماعی پی برد، صدف را از خرف بازشناسد و آنچه دریافت است هنرمندانه فاش سازد. و این زمانی میر است که نویسنده سهمی از وجود خویش را در جوشش با خواسته ها و آرزوهای اجتماع عین کند. به نظر من، به این هدف عالی وقتی می توان سهلتر رسید که جامعه نویسندگان و هنرمندان ما ورای هرگونه تمایلات سیاسی و اجتماعی و دینی با هم بسازند، با هم بنشینند، جرأت داشته باشند عقاید گوناگون و مختلف را بشنوند و راهی برای همکاری بقصد تشویق یکدیگر جستجو کنند. شرط اول تکیه بر علاقه به وطن و احترام به گذشته و اعتلای آینده باید باشد، بدون در نظر گرفتن سود گروهی و یا قشری از جامعه، نویسندگان و یا شاعرانی می توانند کامکار و خوشبخت شوند و آثار هنری ماندنی بوجود آورند که درک کنند آن ثروت معنوی که بدان می نازند، زبان و دانش و گذشته تاریخی و فرهنگی به آنها تفویض شده، تحمل صدمات فراوان و از خود گذشتگی و محرومیت میلیونها نفر نصیبشان شده است و هرگز فراموش نکنند که به بینواترین مردم ایران مدیون هستند و روزی باید بدهم. خود را بپردازند



روزهای پرباری در میان هموطنان مقیم آمریکا

قسمت دوم

درباره رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا سوال کردم. می گفت رژیم می خواهد با حفظ اصول با غرب و آمریکا رابطه برقرار بکند. البته رابطه با آمریکا را مجلس باید تأیید بکند. به نظر او برقراری ارتباط و هرکار دیگری که مقداری فضای سیاسی باز بوجود آورد، خوبست. توصیه می کرد در بحث های خودمان و نوشته هایمان تأکید بکنیم که چپ دموکرات نمی خواهد فقط هرچه چپ هست دور خود جمع بکند. دموکرات بودن و عمیق و اساسی بودن قید شود.

۲- آقای پ، که صاحب نظر در مسائل ایرانست می گفت: در جلسه نیویورک، آقایان نوربخش، عادل و فرازی از چهار گروه دعوت کرده بودند: اقتصاد دانان از دانشگاهها و از خارج، بانکدار، سرمایه دار صنعتی و تجار (برخوردارو لاجوردی، سوداگر و باتمانقلیچ و غیره). سرمایه داران ایرانی مقیم آمریکا، مرکزی در کالیفرنیا دارند. بیش از ۴۰۰ نفر آمده بودند. فرستادگان رژیم با گروه های مختلف جلسات متعددی داشتند. در گذشته مقامات با سرمایه داران و شاهی ها ملاقات هائی داشتند، اما برای اولین بار بصورت آشکار صورت می گرفت و در يك مقیاس بسیار وسیعی بود.

معتقد بود حکومت از جنگ و نتایج آن خیلی وحشت زده شده است. احتمال داشت دولت بالاخره به سیاست فعلی برسد اما پنج سال دیگر طول می کشید. از سوی دیگر در چارچوب تروسی که از آمریکا پیدا کرده اند، نوعی ساده لوحی پیش آمده است. می گویند حالا که اینطور است پس ما سیاست مان را عوض می کنیم. حال آنکه در نشست نیویورک، برای سرمایه داران ایرانی، مساله سرمایه خودشان مطرح بود. حتی یکنفر از آنها در باره آزادی چادر صحبت نکرد! اینها امنیت سرمایه می خواستند. شاید دویست بار این کلمه در جریان کنفرانس ملنین انداخت. می گفت شاید سرمایه دارها به اینجا برسند که جمهوری اسلامی بهتر از نظام گذشته است! اگر این ائتلاف صورت بگیرد، اقتصادی است. ولی توام با اختناق خواهد بود. نوع پیشنهادی آن.

رفسنجانی، تفکرش نزدیکی با غرب است. وی مطالبی را متوجه شده است که بقیه به آن نرسیده اند. پیش بینی من اینست که رفسنجانی اگر پیروز بشود، اسلام را می بوسد و می گذارد به کنار. او فهمیده است که با اسلام ناب محمدی نمی شود حکومت کرد. اقتصاد مدل اسلامی شکست خورده است. رفسنجانی می گوید ایدئولوژی را باید کنار گذاشت و واقع بینانه پیش رفت، یکی از شگردهای رفسنجانی اینست که محتاط و گام به گام است. می گفت بعد از پایان جنگ با مدل عراق نه ویتنام، جمهوری اسلامی به دنیای يك بعدی اعتقاد پیدا کرده است و فکر می کنند بقیه بی فایده است. ضمناً فکر می کنند اقتصاد عمده و اساس است نه زور سیاسی و نظامی. بهمین علت از دموکراسی صحبت نمی کنند. شتاب در رابطه با غرب و آمریکا و کشور هائی چون عربستان سعودی و مصر و اردن را در این رابطه باید ارزیابی کرد. می گویند اگر حالا نمی شود رابطه سیاسی با آمریکا برقرار کرد، می توانیم ازدواج مصلحتی بکنیم. برای اولین بار گفتند که آمریکا می تواند جزو شرکت کنندگان امنیت منطقه باشد. این به معنای دست راستی شدن نیست. اینها خیال می کنند که می توانند از شرایط استفاده بکنند. معتقدند ایران و آمریکا و اسرائیل با هم علیه اعراب عمل می کنند. فکر می کنند منافع ایران و آمریکا در مسائل منطقه و اوپک همسوس دارد. جلسه نیویورک را در چنین مقطعی است که باید ملاحظه کرد.

اخیراً ایران سیاست اقتصادی «چانشین کردن واردات» را با سیاست «تشویق صادرات» جا بجا کرده است. با این سیاست، احتیاج به نماینده معتبر دارد. روشن است که برخوردارها و لاجوردی ها را که امریکائی ها می شناسند، می توانند این نقش را ایفا کنند.

همانطور که قبلاً ذکر شد، در جریان این مسافرت با شخصیت های فرهنگی، ادبی و اجتماعی متعددی ملاقات کردیم و گفتگو داشتیم. در میان آن ها، اضافه بر شخصیت های مقیم آمریکا، کسانی هم بودند که یا بطور موقت از ایران آمده و یا کسانی بودند که بعنوان متخصص، با ایران رفت و آمد منظم داشتند. تحلیل آنها از وضع کشور و حاکمیت و چشم انداز تحولات در حال تکوین، بسیار جالب و قابل تعمق بودند. ذیلاً بخش هائی از گفتار دوتفر از آن ها را از روی یادداشت هایم به اطلاعاتان می رسانم. البته شخصاً با همه جوانب تحلیل آن ها موافق نیستم، ولی فکر می کنم آگاهی از نظریات این آقایان برای ما که در جستجوی پاسخ و توضیح واقع بینانه ای از وضع جمهوری اسلامی هستیم، می تواند عناصر مفیدی برای تعمق بیشتر در مساله فراهم سازد. از سوی دیگر باید در نظر داشت که این گفتگو ها زمانی صورت گرفته است که سیاست گشایش به غرب و کاهش محدود فشار ها در داخل کشور، که از سوی رفسنجانی آغاز شده بود، هنوز سیاست مسلط در جمهوری اسلامی به نظر می آمد. هنوز چرخش جدیدی که در اثر ضد حمله جناح های افراطی که تقریباً هم زمان با همین گفتگو ها آغاز شده بود نتایج امروزی خود را بروز نداده بود. در این رابطه به مقاله من تحت عنوان «تامل پیرامون قطبناهمه نقض حقوق بشر در ایران» که در همین شماره راه آزادی چاپ شده است، عنایت شود.

۱- آقای الف از کسانی بود که با محافل مطبوعاتی ایران رفت و آمد دارد و تا حدودی در جریان کار های آنهاست. از ایشان راجع به نشریه های مختلف فرهنگی - ادبی که در سال های اخیر در صحنه مطبوعات جمهوری اسلامی عرض اندام کرده اند، سوال کردم. می گفت، اغلب این ماهنامه ها دولتی نیستند. بچه های آزاد اندیش و مترقی آن را اداره می کنند. کار آنها عموماً جنبه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارد.

می گفت می خواهند به کانون نویسندگان اجازه فعالیت بدهند و به تشکل های سیاسی نیز به همچنین. زیرا رکود سیاسی در کشور آنها را نگران کرده است (منظورش جناح رفسنجانی بود). می گفت مردم حال و جان اقدامات خشونت آمیز را ندارند و می خواهند مسائل بطورمسالمت آمیز حل شود و فضائی برای حرف زدن داشته باشند. در باره سانسور سوال کردم. می گفت خود این نشریه ها خود سانسوری می کنند و مطالب را در قالب و تا حدی می نویسند که جلو این آزادی ها گرفته نشود. رفسنجانی، پشت این حرکت هست و معتقد است که در جو سیاسی و مشارکت دیگران، رژیم می ماند. ولی عده ای به آن معتقد نیستند. در باره ترور ها سوال کردم. می گفت استنباط ما اینست که اینها جریان هائی هستند که می خواهند رفسنجانی را تضعیف کنند. خارج از حیطه قدرت او هستند. سوال کردم پس چرا رفسنجانی صریحاً موضع علیه این ترور ها نمی گیرد؛ می گفت نمی تواند به این صراحت وارد میدان شود. در مورد دکتر فاضل که گناهش این بود که مدیران حزب الهی را به کنار گذاشت، به محض خلع او از سوی مجلس، از او تقدیر کرد و وی را عضو شورای انقلاب فرهنگی کرد. در اینگونه موارد صریح عمل می کند، ولی نه در همه موارد.

درباره نقش خامنه ای سوال کردم. می گفت نقش او شعار دادن است. در خارج کسی او را جدی نمی گیرد. بین این دو ائتلاف چندان نیست و کار های خامنه ای بیشتر خوراک داخلی دارد.

درباره انتخابات مجلس چهارم می گفت اگر طرفداران رفسنجانی اکثریت بیآورند، آزادی ها را برقرار خواهند کرد، همین نشریه های ما قدم اول است. احتمال دارد تعدادی از طرفداران نهضت آزادی هم به مجلس راه بیابند، ولی مطمئن نیستم.

وانفاسی از هم گسیختگی ها و سردرگمی ها، بخواهیم دوباره شمای شسته و رفته دیگری را ارائه دهیم که ممکنست از نظرگاه نسل های بعدی بازهم تخیلی از آب دربیاید. آن هم برای ما ایرانی ها و بطریق اولی چپ های دموکرات، که مشغله های سیاسی- فکری فوری تر و ضروری تر دیگری درپیش داریم که هیچ ارتباط واقعی و منطقی و مستقیم با درک و فهم ما از جامعه سوسیالیستی ندارد.

ما براین باوریم که دستاوردهای اجتماعی و تامین عدالت اجتماعی در ایران، نه از طریق اقدامات اداری و روش های نظامی و شتاب زده سلب مالکیت و ایجاد بخش دولتی قدرقدرت و در همه جا حاضر، بلکه از راه ترقی و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی و ارتقاء سطح تولید و بازدهی کار و بالابردن درآمد ها و سطح زندگی مردم و به کار گرفتن همه امکانات و استعداد ها تحقق پذیر است. اضافه برآن، پیروی از یک سیاست اجتماعی و عدالت چویانه، با انگیزه کاهش دائمی تضاد های اجتماعی، بر بستر یک جامعه پیشرفته سرمایه داری و سطح بالای تولید و بازدهی کار در جامعه، ضرورت دارد. تازه همه این تحولات باید بر زمینه یک دموکراسی جا افتاده در جامعه مدنی و آمیخته با فرهنگ مردم و در شرایط وجود سندیگاههای کارگری پیشرفته و احزاب سیاسی مردمی و مترقی و معتقد به تحولات بنیادی و عدالت چویانه، صورت بگیرد. اضافه بر همه این پیش شرط های بسیار مهم عینی، شرط آگاهی مردم به تحولات بنیادی و پذیرش برتری ارزش های جامعه آرمانی پیشنهادی ما از سوی آنها و تمایل شان برای چنین تغییر و تحولی، تعیین کننده است.

روشن است که جامعه کنونی ما و کشور ویران شده ما در حال حاضر، فرسنگ ها از چنین وضعیت و شرایطی که فوقاً اشاره کردیم فاصله دارد. از این رو و باتوجه به ضرورت تدارک چنین تمهیدات و پیش شرط هائی، سوسیالیسم دموکراتیک نمی تواند نظام جانشین جمهوری اسلامی و حتی در دستور روز فردای برکناری آن باشد و بی تردید پرداختن به آن وظیفه نسل های بعدی و از مشغله های فکری آنهاست نه ما. من بار ها گفته ام که نسل ما نسل مبارزان راه آزادی و دموکراسی است.

سوال ۵ - در پرتو تحولات اخیر در اتحاد شوروی، چه سیاست و برنامه ای را باید چپ ایران درپیش بگیرد؟

چنانکه فوقاً اشاره کردم، چپ دموکرات ایران برای چندین نسل، وظایف سیاسی- اجتماعی دیگر دارد تا بتواند در تغییر و تحولات و گذار جامعه عقب مانده و استبداد زده کنونی به جامعه مردم سالار و پیشرفته و متجدد، نقش معین خود را ایفا کند. رسالت اصلی و ویژه چپ در طول این مرحله عبارتست از مبارزه تومانی و جدائی ناپذیر برای آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی است، که لازمه آن تلاش برای پیشرفت اقتصادی- اجتماعی و ارتقاء سطح زندگی و تامین رفاه مردم است. آرمان کنونی ما، دستیابی و ساختمان چنین جامعه ایست. فقط چنین شعارها و مبارزه در این راه است که چانه دارد و می تواند توده های مردم را بسیج کند.

به عقیده من چپ دموکرات ایران باید بر اساس چنین دیدگاه و چشم اندازی، در سیستم فکری و چارچوب تشکیلاتی خود تجدید نظر کند و خود را بازسازی نماید.

من براین باورم که اقدام پایه گذاران حزب توده ایران، به ویژه هسته ای که بر محور شخصیت هاش چون زنده یاد ایرج اسکندری حرکت می کردند، راه درست و مناسبی با شرایط و نیاز های کشور آغاز کردند. بدبختانه شوروی ها و عوامل آنها و عناصر کمونیست باتربیت و فرهنگ کمینترنی، مسیر حزب را، تقریباً از حدود سال ۱۳۲۴ به بعد، کج کردند و به بیراهه بردند و عاقبت به ناپودی کشاندند. اکنون چپ دموکرات ایران، باید بر محور آزادی و دموکراسی و استقلال و عدالت اجتماعی، همراه با میلیون دموکرات و ترقی خواه، جنبش وسیعی را برای هدایت مبارزه مردم به وجود بیاورد.

امیدوارم بتوانم در مقاله مستقل و جداگانه ای، با تفصیل بیشتری به این موضوع بپردازم.

رژیم معتقد است که سرمایه دار های مانده از زمان شاه، قادر به اینکار ها هستند. مساله دیگر تکنولوژی است. هرچه هست مال زمان شاه است. همه مؤسسات و کارخانه ها از کار افتاده و متروک است. اینها هستند که تکنولوژی را می شناسند و قادر به راه انداختن آن هستند. بحث جمهوری اسلامی با سرمایه دارها، اقتصادی است نه سیاسی. اینها هم مساله شان عمدتاً اقتصادی است. ولی روشنفکران خواست شان سیاسی است. می گفت در جمهوری اسلامی سیستم تیول داری برقرار است. نهاد های مختلف، دست آیت الله ها و بچه ها و نزدیکان آنهاست. در این سیستم، تیول اقتصادی را و یا بخشی از آن را در اختیار سرمایه داران زمان شاه خواهند گذاشت.

می گفت جامعه ایران سیاسی است ولی تشنه انقلاب نیست. جامعه ایست که از نظر تفکر به تعادلی رسیده است. فعلاً انقلاب اجتماعی فوری و عمیق و سریع را نمی پذیرد و اقدامات گام به گام می خواهد. سیاست رفسنجانی را معلوم نیست جامعه به سادگی بپذیرد. اقشار متوسط، طرفدار سیاست رفسنجانی است ولی بخش مردمی را نمی شود با شاهی ها و سرمایه داران به سادگی آشتی داد. رفسنجانی دارد پایه قدرت خود را عوض می کند. ادغام کمیته ها در شهرداری و سپاه در ارتش، از نمونه های آنست. پس از سرکوب رادیکال ها ست که سرمایه دار های ایرانی مقیم خارج وارد میدان خواهند شد.

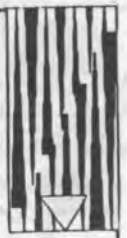
در کوتاه مدت، ورود سرمایه دار ها به صحنه کشور، دموکراسی نمی آورد، مگر به یک شرط که روشنفکران دموکرات با حرکت موازی سیاسی، که حکومت می خواهد از آن پرهیز کند، تعادلی از نظر سیاسی ایجاد کند و اینکار خیلی مشکل نیست. راهش اینست که سرمایه دار ها این را بفهمند و همکاری بکنند. اگر سرمایه دار ها و متخصصان نامرد باشند، در آنصورت و اویلاست.

از سوی دیگر، دموکراسی در ایران بوجد نمی آید، مگر اینکه بخشی از همین رژیم در جریان آن قرار بگیرد. باید اینها در داخل چنین روندی قرار بگیرند. سیاست حذف باید از میان برود. از سوی دیگر، چپ ایران باید، با این سرمایه داران خارج کشور وارد گفتگو بشود که اینان به مساله دموکراسی سیاسی و اهمیت آن در ایران، توجه بکنند، تا مساله را صرفاً از نظر اقتصادی دنبال نکنند. وی معتقد بود که چپ ایران باید مشی سیاسی خود را بر چنین واقعیت هائی پی ریزی کند.

در خاتمه بد نیست اشاره ای به ملاقات خود با تعدادی از هواداران حزب توده ایران در نیویورک بکنم.

پس از پایان جلسه سخنرانی ما در نیویورک چند نفری به من مراجعه کردند و خود را توده ای جدا شده از حزب معرفی کردند و تقاضای ملاقات کردند. جلسه ای با آنها که در حدود ۱۰ نفر بودند گذاشتم. و صحبت مفصلی کردیم. اغلب آنها چنان از وضع موجود سرخورده هستند که بیشترین شان راه انفعال را پیش گرفته اند. این وضع بدنیال مسافرت صفری به آنجا رخ داده است. در واقع از آخرین دسته گل های صفری است. قوی ترین نیروی آنها در همین نیویورک متمرکز بود. مسئول حزب توده هم که طبق توضیح رفقا آدم شارلاتان و نسخه بدل صفری است در همانجاست. بنا به توضیح این رفقا رفتار و کردار صفری طوری بد و متکبرانانه و مایوس کننده بوده است که همه را چپه می کند. در وسط جلسه صفری سؤال می کند مخالفان چند نفرند، دست ۸۰ در صد بالا می رود. صفری رو به افشین می کند و می گوید: «پس تو گفستی که این ها بیش از دوسه نفر نیستند!» و دیگر حاضر نمی شود آنها را مجدداً ببیند. حالا علی مانده و حوشش، اما همین چند نفر سخت به فعالیت افتاده و به نامه نگاری و صدور قطعنامه ها پرداخته اند!

ترجه به این موضوع بویژه از این نظر جالب است که یک شماره کامل از «مسائل حزبی» (شماره ۱) حزب توده، تماماً وقف همین «سازمان» های آمریکا شده و گرد و خاک زیادی راه انداخته اند. این «سازمان» ها که معلوم نیست تا بحال کجا بودند، یکپاره بعد از مسافرت کذاش صفری به جنب و جوش افتاده و مانند اصحاب کهف، از خواب طولانی بیدار شده اند. دست بر قضا، همه جا از صدر و معاون صدر حزب و رفیق مسئول کمیسیون ایدئولوژیک به دفاع چنانچه برخاسته و به جنگ «۶ نفر از اعضاء هیئت اجرایی کمیته مرکزی» رفته اند. و چنان از جزئیات و پیچش های اختلافات درونی سخن می گویند که گوئی دست صفری از آستین «سازمان» های آمریکا سر در آورده و «قلم فرسایی» می کند! ناشی گری ها واقعاً رقت آور است.



در

مخاض

سیاسی

برگزاری دومین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

شماره ۱۹ کار ارگان مرکزی سازمان گزارش مشروح این کنگره را همراه با جزئیات مربوط به نحوه برگزاری، قطعنامه ها و آرای هر یک از آنها، و پیام های کنگره به مردم ایران و اعضاء و هواداران سازمان را منتشر کرده است. فضای دموکراتیک و آرام کنگره و تحمل نظرات گوناگون و همچنین عدم حضور بخش مهمی از کادر ها و تعدادی از نمایندگان در کنگره از جمله نکات قابل تکرار است که در گزارش کنگره قید شده است. بررسی و اظهارنظر پیرامون گزارش شورای مرکزی و گروه های کار، هویت سازمان، برنامه و خط مشی سیاسی، کارپایه تشکیلاتی، صدور قطعنامه ها و انتخاب دستگاه رهبری دستور کار اصلی کنگره بوده است. در مورد طرح اساسنامه و برنامه، طرحی که شورای مرکزی سابق تهیه کرده بود در کلیت آن تصویب شد و قرارگرفته که اصلاحاتی از سوی شورای مرکزی منتخب کنگره در تدوین نهایی آن در نظر گرفته شود. در قطعنامه مصوبه درباره فعالیت فدائیان خلق در داخل کشور آمده است که:

۱- با استفاده از امکانات علنی و قانونی و فعالیت در تشکل های توده ای و دموکراتیک، در تقویت زمینه برای استقرار دموکراسی در کشور کوشش نمایند. ۲- فعالیتهای مشترک خود را بر مناسبات محدود غیر متمرکز و طبیعی متکی سازید. از حفظ و ایجاد هرگونه تشکیلات حرفه ای و مخفی، و سطوحی از فعالیت که نتیجه آن گزینش زندگی مخفی است پرهیز کنید. ۳- سازمان در خارج از کشور ارگانهایی چون کمیته ارتباطی یا کمیته های مرزی ندارد.

در سند مربوط به خط مشی سیاسی سازمان از جمله به این نکات برمی خوریم که:

«ما خواهان پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری مبنی بر دموکراسی پارلمانی و فدرالیسم هستیم و می کوشیم از طریق انتخابات آزاد باین هدف برسیم... ما برای تأمین حاکمیت مردم و گذار

شخصیتهای ملی و جمهوریخواه که هوادار دموکراسی پارلمانی و پلورالیسم سیاسی، حاکمیت ملی، دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران، جدائی دین از حکومت و سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر هستند و وابسته به بیگانه نیستند در جهت گسترش تشکیلات جبهه ملی همت گمارد. کار مبارزاتی این جبهه باید بر محور خواست تحقق حقوق بشر در ایران و انتخابات آزاد و دموکراتیک باشد. درباره اهداف جبهه ملی ایران (در اروپا) از جمله دمکراتیزه کردن جامعه ایران، که مبارزه بخاطر آزادی تشکیل سازمانها و احزاب و جبهه های سیاسی، سندیکا ها، آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد و تشکیل مجلس مؤسسان از اولین گامهای آن می باشد، مورد تأکید قرار گرفته است. در زمینه نظام حکومتی از جمله این نکات مطرح شده است که: «نظام جمهوری ایران، نظامی است ملی، مستقل و دموکراتیک که حافظ و ضامن حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مردم ایران است. نظام جمهوری ایران موظف به تحقق اصل تساوی حقوق زن و مرد در کلیه زمینه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دفع کلیه نهاد ها و قوانین تبعیض گرایانه می باشد. در زمینه امور اقتصادی و صنعتی جبهه ملی ایران (در اروپا) بر آن است که تنها بر پایه رفاه اجتماعی اتحاد مردم ایران و تعدیل ثروت و رفع تدریجی تفاوت های طبقاتی است که می توان ایرانی آباد، آزاد و مستقل بنا نمود. در زمینه انتخابات آزاد کنگره ضمن تأکید اینکه «حاکمیت ملت» تنها از طریق انتخابات آزاد می تواند جنبه عملی پیدا کند، اعلام نموده که «انتخابات آزاد» زمانی می تواند در ایران معنی و مفهوم واقعی خود را پیدا کند که از جمله مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر به مرحله اجرا درآید و تمام نیرو های سیاسی اعم از دولت و یا اپوزیسیون، همزیستی مسالمت آمیز را بپذیرند و کسی بخاطر وابستگی گروهی و یا مسلکی اش تحت تعقیب قرار نگیرد.

شایان ذکر است که سازمان سوسیالیستهای ایران، حسن نژیه و مدنی پیامهایی به پانزدهمین کنگره جبهه ملی ایران (در اروپا) ارسال کردند.

اطلاعیه مطبوعاتی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (برلن)

این اطلاعیه مساله بازگشت ایرانیان مقیم خارج از کشور را در زمینه های مختلف مورد بررسی قرار داده و از جمله با تأکید این نکته که طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکس حق دارد هرکشوری و از جمله کشور خود را ترک کند و یا به کشور خود بازگردد» نوشته است که: «بنابراین رژیم حاکم بجای دعوت، باید در فکر رفع آن عواملی باشد که باعث گریز این بی شمار مردم شد. در صدر این عوامل، مساله احترام به حقوق بشر، پای بندی به آزادیهای اجتماعی و دموکراتیک و پذیرش فضای تنفس

از استبداد به دموکراسی برخاست انتخابات آزاد تأکید کرده و برای تحقق آن مبارزه می کنیم. شرایط تحقق انتخابات آزاد در سایه گسترش جنبش توده ای و قدرت گیری اپوزیسیون می تواند فراهم شود. از جمله پیش شرطهای تحقق انتخابات آزاد در کشور، تأمین آزادیهای سیاسی بویژه آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی است. سازمان ما خواهان تشکیل جبهه گسترده از شخصیتهای سیاسی و اجتماعی، احزاب و سازمانهای ملی-دموکراتیک برای پایان دادن به حاکمیت رژیم کنونی و استقرار جمهوری مبنی بر دموکراسی در کشور است. سازمان، مبارزه برای اتحاد نیرو های طرفدار استقرار جمهوری پارلمانی و دموکراسی در کشور را جزء وظایف خود می شمارد و می کوشد این جبهه به آلترناتیو رژیم موجود تبدیل شود. سازمان مخالف نظام سلطنتی و حکومت ایدئولوژیک و مذهبی است... ما از هر نوع همکاری و اتحاد عمل نیرو های ملی و ملی-مذهبی طرفدار مرجعیت مردم و مخالف ولایت فقیه استقبال می کنیم. سازمان از حق موجودیت و فعالیت آزادانه تمام نیرو های سیاسی کشور صرف نظر از عقاید آنها دفاع می کند و حق و سهم هر یک از آنها را برای حل و فصل مسایل اجتماعی و در اداره کشور به رسمیت می شناسد... ما معتقد به نزدیکی فطری و عملی نیرو های چپ ایران در راستای ایجاد یک تشکل چپ که می تواند بر اساس آرمانهای مشترک و توافق کلی دیدگاهی و برنامه ای تأمین شود، هستیم و در راه تحقق آن مبارزه می کنیم.»

پانزدهمین کنگره جبهه ملی ایران در اروپا

این کنگره با شرکت نمایندگان سازمانهای جبهه ملی ایران از آلمان، فرانسه و سوئیس در شهر زوریخ- سوئیس برگزار گردید. کنگره اصول و اهداف و برنامه و خط مشی سازمان را تنظیم و اصلاح نمود. در اسناد منتشر شده این کنگره از جمله آمده است که: «جبهه ملی ایران در اروپا با حفظ استقلال خود و تأکید بر وجود فراقسیمیونهای علنی درون سازمانی بر این نظر است که باید با الهام از نظرات مصدق بزرگ و با کمک و همکاری دیگر نیرو ها و

آزاد برای کلیه شهروندان ایرانی است. دولتمردان جمهوری اسلامی می بایستی این را بدانند که علل فرار افراد، عدم آزادی و امنیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فردی بوده است. در بخش دیگری از این اطلاعیه آمده است که: «در شرایطی که هنوز هرگونه برابری حقوقی، امنیت فردی و جمعی و ابراز نظر آزادانه بر سر مسائل اجتماعی در میان جناح بندیهای درونی خود رژیم میسر نیست و هر همورد جناحی با تهدید و ارباب جناح دیگر همراه است و پرهیز از زور و قلدری و تمایل به تفاهم در کل ساختار رژیم درونی نشده است، ساده لوحی است اگر که بازگشت تمام مهاجران و متخصصان را محتمل بدانیم.

پیوند آزادی

اولین شماره نشریه پیوند آزادی، نشریه سازمان جهانی همبستگی زنان ایرانی، با سرلوحه «تلاش زنان خارج از وطن را، با مبارزات زنان ایران پیوند دهیم» در تیر ماه امسال منتشر شد. سرمقاله نشریه با عنوان «درونی نثار زن ایرانی» چنین آغاز شده است که «رژیم جمهوری اسلامی از هر کجا کم می آورد دق دلی و تلافی اش را سر باتوان ایران خالی می کند. در این شماره اخبار مبارزات زنان ایران در داخل و خارج کشور همراه با گزارشاتی از سوی شاخه های این سازمان در چند کشور و مطالبی به مناسبت گذشت ۱۲ سال از اولین فاجعه سنگسار کردن یک زن جوان بی گناه در ایران درج گردیده است.

پلورالیسم در حصار استبداد سیاسی

این عنوان مقاله ای است که به قلم ح. سپهر در نشریه پویا شماره ۶ درج گردیده است. نویسنده نقاط ضعف و کمبودهای گرایش های گوناگون اپوزیسیون از چه سنتی تا لیبرالی را مورد بررسی انتقادی قرار داده و «فقدان سنت دمکراتیک در جامعه، درک عاریه ای چه سنتی و ناپیکیری جریانهای لیبرال در مبارزه ضد استبدادی» را بعنوان برخی موانع اصلی تاریخی بر سر راه ائتلاف پیگیر در اپوزیسیون ایران قلمداد کرده است. وی همچنین تمایل به انحصار قدرت در میان بسیاری از نیرو های سیاسی و فقدان جنبشهای سیاسی، اجتماعی در جامعه و نبود پیوند تنگاتنگ و خلاق میان نیرو های سیاسی و پایگاه اجتماعی آنان را از یکدیگر عوامل عدم شکل گیری یک ائتلاف ملی و دمکراتیک پایدار دانسته است. نویسنده در باره یک عامل منفی دیگر یعنی سرخوردگی روزافزون روشنفکران سیاسی و فرار آنها از سیاست نوشته است که: «به دنبال قدرت طلبی های رهبران اپوزیسیون و بی لیاقتی آنها در امر جلب اعتماد مردم و نیز ناتوانی در تبدیل اپوزیسیون به نقطه امید و اعتماد مردم و همبستگی برقراری مناسبات غیر دمکراتیک در سازمانهای سیاسی که در برخی موارد ارزش و

موقعیت اعضا و فعالین جنب و جوش و شور گذشته خود در مبارزه اجتماعی را از دست داده و به دنبال عامه مردم به زندگی عادی و کسب و کار روی آوردند. در حالیکه اگر بجای گوشه نشینی و فرار از سیاست از تجارب و اندوخته ای خود بهره می گرفت و پایه گذار جمعیت و حرکات جدید سیاسی می گردید، اندک اندک می توانست مرکز ثقل اپوزیسیون رژیم را از مراکز سنتی و متعصب به نهاد های تازه نفس و نواندیش و واقع گرا انتقال دهد. نویسنده تشکیل تجمع های کوچک و روی آوردن به کار فرهنگی و انتشارات توسط روشنفکران سیاسی رها شده از سازمانها و ایدئولوژیهای بسته سنتی را ضمن آنکه مهم و ضروری ارزیابی کرده اما تاکید کرده است که: «بطور عملی و همه جانبه راهگشای مشکل سیاسی جامعه ایران نیستند.»

ملت ترکمن و قیام مآبی حزب کمونیست ترکمنستان شوروی

این عنوان مقاله ای است که در شماره ۲۸ و ۲۹ نشریه ترکمنستان ارگان مرکزی کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن ایران در افشاء اهداف برگزاری «کنفرانس بین المللی نمایندگان ترکمنهای جهان» در عشق آباد توسط حزب کمونیست ترکمنستان شوروی نگارش یافته است. به نوشته این نشریه، این کنفرانس که بدون مشورت قبلی با نمایندگان احزاب و گروههای سیاسی ترکمنهای جهان توسط حزب کمونیست شوروی خصلت کاملاً ضد دمکراتیک دارد برگزار گردید، از هیچگونه مشروعیت و قانونیتی برخوردار نبوده و هدف «نیازاف» دبیر اول حزب کمونیست از برگزاری این کنفرانس به اصطلاح بین المللی ایجاد یک «کمینترن» ترکمن و تبدیل عشق آباد بعنوان مرکز چاقبه و کشش تمامی ترکمنهای جهان می باشد. نشریه تذکر داده است که از کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن ایران نیز برای شرکت در این کنفرانس دعوت بعمل آمده بود که نمایندگان کانون با توجه به ماهیت این کنفرانس و اهداف برگزارکنندگان آن، از شرکت در آن خود داری و برزیدند.

به نوشته نشریه نیازاف، که در اولین جلسه این کنفرانس مقام ریاست دائمی آن را کسب کرد، فوراً اساسنامه ای را که قبلاً از طرف حزب کمونیست ترکمنستان شوروی تهیه شده بود، از تصویب کنفرانس گذراند و در زمینه انتخاب نام نشریه ماهانه ای که قرار است به زبانهای عربی، فارسی و ترکمن توسط این ارگان انتشار یابد، پیشنهاد نماینده جمهوری اسلامی در کنفرانس (آنا غراوی) تحت عنوان (ندای ترکمن) پذیرفته شد.

پیام دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران به مناسبت ۴۷مین سالگرد تأسیس حزب

دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در پیام رادیویی خود بمناسبت ۴۷مین سالگرد

تأسیس این حزب چوایب گوناگون فعالیت و سیاست حزب دمکرات کردستان ایران را مورد بررسی قرار داده است. وی علاوه بر رد هرگونه همکاری با سلطنت طلبان و «سازمان مجاهدین رجوی» نیرو های جدا شده از حزب دمکرات کردستان را «دارو بسته چیره خوار» مجاهدین دانسته و تاکید کرده است «تا هنگامی که نخواهند نام مستقلی برای خود برگزینند و همچنان به تحریک و رهنمود اربابانشان نام حزب دمکرات کردستان را موضوع معامله، سوداگری و وسیله ای برای انحلال طلبی و آشوبگری قرار دهند، هیچ تغییری در موضع حزب دمکرات در برابر آنان امکان پذیر نیست.» وی دو آرمان اصلی حزب را «دمکراسی» و «حقوق ملی» که بین آنها پیوند ناگسستنی وجود دارد را مورد تاکید قرار داده است. وی در بخشی از پیام خود یادآور گردیده است که: «آنچه بیشتر مایه تأسف است این است که نه فقط رژیم آخوندی، بلکه بسیاری از نیرو های سیاسی ایرانی ضد رژیم آخوندی هم هنوز از درک واقعیت مسأله ملی در ایران بدهورند. این نیرو ها هرچند وانمود می کنند که یا دیدی روشن به مسأله و معضل ملی در دیگر نقاط جهان می نگرند، اما هنگامیکه در رابطه با این مسأله به ایران می اندیشند، خود را از چهارچوب بسیار ارتجاعی و تنگ نظرانه رها نمی سازند و از همان دیدگاه شوینیستی به مسأله می نگرند که یادگار دوران دور و دوازده حاکمیت سلطنتی است.»

ضد حمله مخالفان تندروی

موج شدید براه افتاده از سوی جناحهای افراطی سلطنت طلبان در کیهان لندن که با مقالات تند کتانه سلطنتی و سایرین به اوج خود در هفته های اخیر رسیده بود، اکنون با یک تلاش متقابل از سوی نیرو های سیاسی دیگر و همچنین از سوی خود جناحهای دیگر سلطنت طلب مواجه شده است. کتانه سلطنتی با مقاله «مروری بر صورت مسأله» در شماره ۳۷۱ کار را به حمله آشکار ولی غیر مستقیم به رضا پهلوی کشاند و مخالفت خود را با هر نوع نرمش و مصالحه حتی با سایر نیرو های اپوزیسیون آشکار ساخت. وی در شمارههای قبل نیز، در مقالات خود نظیر «خطر تجزیه ایران و نقش چپ در آن»، «غلام یحیی ها و قاضی محمد های نوین به جنبش درآمده آند»، و یا در مقالات دیگر خود به تمام گروهها، از جمله به تمام گروههای چپ، نیرو های فعال در کردستان، ملیون، طرفداران راه حل مسالمت آمیز از راست تا چپ، سرمایه داران متمایل به بازگشت، و خلاصه به همه تاخته بود. بدنبال این موج که با مقالات متعدد دیگر در کیهان لندن تکمیل می شد، ابتدا داریوش همایون در دفاع از رضا پهلوی و سیاست لیبرال وی در شماره ۳۷۳ به مقاله ای تحت عنوان «آغازی نو، نه امتداد گذشته»، نوشت که در آن بطور ضمنی پشت به کتانه سلطنتی تاخته است و از تواندیشی رضا پهلوی و تلاش وی برای همراه بودن با سیر زمان و تلاش برای ایجاد آشتی ملی میان گروههای مختلف بقیه در صفحه ۲۶



در لابلای مطبوعات ایران

حذف میزبانی کتاب

طبق اطلاعیه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از این پس واحد بررسی و میزبانی کتاب این وزارتخانه حذف شده و برای انتشار کتاب دیگر نیازی به کسب مجوز نخواهد بود. به گفته یکی از مسئولان این وزارتخانه، مسئولیت حفظ ضوابط چاپ کتاب به مدیران بنگاههای انتشاراتی محول شده است.

رسالت روشنفکران

شماره ۴۲ مجله دنیای سخن در ادامه درج دیدگاههای گوناگون در باره رسالت روشنفکران در این شماره نیز نظرات مصطفی رحیمی، داریوش نظری و مسعود احمدی در این زمینه را منتشر کرده است. به اعتقاد مصطفی رحیمی نوجوش و تجدد، خواست هرکس و ملتی است. تمام کسانی که به همکاری با رضا شاه کشیده شدند عاشقانه سینه چاک تجدد بودند و ندانستند چه گهر های گرانبهایی (آزادی و معنویت) را فدا می کنند. آزادی اگر برای دیگران مفتی است برای خود نیز موهبتی است و این نکته ای است که غالب دولتمردان فراموش می کنند. روشنفکر باید در این میان به مردم مدد کند. البته بدان شرط که خود ابتدا پاک شود و سپس دیده بر آن پاک بگذارد. اگر آزادی باشد رهبر و یا رهبران را در یافتن راه درست و توابع آن مدد خواهند کرد و الا پندار و توهم جای حقیقت و واقعیت را می گیرد. لنین صادقانه تصور می کرد که راه راست و وسیله درست و روش درست را یافته است. گذشت ۸۰ سال عمریش و دهها میلیون کشته ثابت کرد که نه راه درست بود نه وسیله رفتن و نه روش رفتار. داریوش نظری نیز از جمله معتقد است که: در پروسه معتقدات روشنفکری نه لیبرالهای اومانیست انقلاب امریکا و نه ژاکوبین های صدر انقلاب فرانسه و نه بلشویک های ریا کار انقلاب روسیه هیچ کدام از سیاست، برداشتهای حقوقی نداشته اند... نتیجه اینکه روشنفکر متعهد بعد از یک پروسه زمانی کیفی به روشنفکر متعهد تحول می یابد. وی در ادامه افزوده است که: بلشویسم لنینی مشترکاً بر ۳ اصل استوار بود ایمان، تکفیر و توبه. همه در ها به روی عقل و تجربه بسته است. جامعه ای ساخته می شود آرام تر از آب با توده ای که از هر خاشاک می ترسد و گلابیاتور های قدرتمند تشنه کامی که در پروسه دمکراتیزه کردن جامعه مستبد انقلابی، متصلاً یکدیگر را خرد می کنند و می شکنند و می درند... شقاوت داینا سوری انقلاب لنینی و دمگ و جزم اسکولاستیکی انقلاب و آپاراتهای عظیم تبلیغ و شعار و سرنیزه ای که تمامی رهبران انقلاب به روی آن نشسته بودند، آرمان سوسیالیسم را همراه تمامی آرمانهای عدالتخواهانه بشری که در این ۷۰ سال بطالت و بطلان می توانست در جایی دیگر و به شکلی دیگر امکان تجلی یابد شهید کرد. وی در ادامه نوشته است که: عباس میرزا که اولین روشنفکر ایرانی در معنای معاصر است (قبل از قائم مقام) شروع به

اعتراض نهضت آزادی

روزنامه سلام در کنار متن بیانیه، پس از امضای آن افزوده است: «موارد فوق تأیید می شود، اگر چه در یک جامعه سالم، احتیاجی به درخواست حاکمیت و اجرای قانون نیست. مدیریت جامعه برای حفظ حقوق ملت و مطبوعات متعهد به اجرای آن است.»

در پی محکومیت ۸ تن از امضاءکنندگان نامه ۹۰ نفره به زندانهای ۶ ماه تا ۳ سال، نهضت آزادی با انتشار بیانیه ای، ضمن بی اساس خواندن اتهامات و درخواست تجدید نظر در احکام صادره، نسبت به اینکه دوران زندان محکومین در این احکام از تاریخ اعلام حکم محسوب می شود (نه از زمان بستگیری) اعتراض کرد و از جمله افزود که به دستگیرشدگان قول داده شده بود که در صورت عدم تقاضای علنی بودن دادگاه و داشتن وکیل تبرئه خواهند شد. ولی مسئولین به این قول خود عمل نکرده اند. از سوی دیگر سازمان عفو بین الملل در رابطه با محکومیت آقای علی اردلان به ۲ سال زندان ابراز نگرانی کرد و خواهان ارسال تلگرام و نامه از سوی افراد و سازمانهای طرفدار حقوق بشر به مقامات جمهوری اسلامی در این زمینه گردید. علی اردلان که ۷۵ ساله است مبتلا به بیماری قلبی است و طبق گزارش سازمان عفو بین الملل در یک سلول انفرادی زندانی است.

تشدید اختلافات جناحی بر سر مطبوعات

بدنبال شدت گرفتن اختلافات جناحی بر سر مطبوعات، موسویان یک روحانی ۲۸ ساله و مدیر مسئول روزنامه تندرو خراسان از طرف دادگاه ویژه روحانیت به جرم نشر اکاذیب و تحریک اذهان عمومی شد. اما دادگاه با توجه به یکسال حبس محکوم شد. اما دادگاه با توجه به خدمات قبلی وی، محکومیت او را به مدت ۳ سال تبعید در شهر قم و منوع القلم بودن در این مدت تعلیق کرد. هرچند موسویان از حق داشتن وکیل برخوردار شد، اما روزنامه سلام درباره چگونگی برگزاری دادگاه نوشته است: «آیا بهتر نبود همین کار با حضور هیئت منصفه و علنی انجام می شده. این روزنامه ضمن استقبال از انتشار حکم دادگاه همراه با کیفرخواست در رسانه ها آنرا حاصل فشار مطبوعات دانسته است.»

درخواست مشترک واحد های مطبوعاتی

اوایل شهریور ماه شمار زیادی از مطبوعات کشور با امضای بیانیه مشترکی، خواستار اجرای کامل قانون مطبوعات مصوب سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب و تعیین اعضای هیئت منصفه دادگاههای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی شدند. در بیانیه حفظ حقوق حقه مطبوعات و جلوگیری از اعمال سلیقه های خودی و شخصی در ارزیابی و قضاوت در مورد مطبوعات و حفظ حد و حدود آزادی قلم و حرمت آن، پاتوجه به اصل ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی و مواد ۲۲ و ۲۳ قانون مطبوعات و همچنین ماده ۲۴ قانون مطبوعات مورد تاکید قرار گرفته است. دهها نشریه و از جمله ابرار، مجله کانون وکلا، مجله تحقیقات حقوقی، علم و زندگی، گزارش، بهگام، دانش ورزش، دنیای سخن، ورزش و ارزش، آتیه، منشور برادری، کشاورز، خورجین، کار و دانش، آینه اندیشه، جامعه سالم، پژوهشهای علمی و صنعتی، دانستنیها، صنعت حمل و نقل، فرهنگ و بینش، آدینه، صنعت چاپ، دانشمند و فیلم جزء امضاءکنندگان این بیانیه هستند.

بیداری ملی می کند (اعزام محصل به خارج، تصحیح نظام ارتش، ایجاد بهداری چنگ، رسوخ افکار ترقی خواهانه) اما جامعه معتاد و خواب آلود پاسخ نمی دهد. همچنانکه به قائم مقام و امیریکبیر و دیگران پاسخ نداد... روشنفکر مترقی می بایست شمشیر امیرارسلان را در غلاف بگذارد و آستین (زابینسون کروژونه) را بالا بزند و با اتکا به فهم و عشق و درایت و دلیری، دنیایی این چنین متناقض و متلاطم را بازشناسی و حلای و تعریف و تصحیح نماید. به اعتقاد مسعود احمدی، بازنگری تاریخ صد سال اخیر ایران نشان میدهد که گذشته از اعمال قدرت و ترفند های زورمداران جهانی، مردم ایران نیز پیش از آن گرفتار گذشته خود بودند تا بتوانند از آن جدا شده و پدیده نوین روند تکاملی تاریخی جهان را پذیرفته و جایگزین گذشته نمایند... روشنفکر جامعه ای که میان گذشته و اکنون معلق مانده و قادر نیست که آن میراث دیروزین را به نفع ستاورد های امروزین به کناری نهد، نباید و نمی تواند که از بافت سنتی و ناهمگون جامعه خود بسیار فاصله بگیرد. برای روشنفکری که بخشی عظیم از فرهنگ عشیرتی و زمین داری را با خود حمل می کند، پیش از آنکه مقوله هائی تجربی و درونی شده باشند، مفاهیمی ذهنی و نا آزموده و در نهایت آرمانی اند. بنابراین جای هیچ تعجب و سرزنشی نیست که در دوران گذار انقلاب اخیر ایران بسیاری از روشنفکران مدعی آزادی، بی آنکه خود بدانند از دشمنان سرسخت آزادی می باشند و یا در پس بسیاری از صورتکهای امروزین، مستبدی پدر سالار خود را نشان می داشته.

شوروی با یک تازی امریکا در صحنه جهانی مقابله خواهند کرد. دولت رفسنجانی که پس از اعلام خیر برکناری گارباچف موضع بی طرفانه ای اتخاذ کرده بود پس از شکست کودتا به رئیس جمهور شوروی تبریک گفت. پس از اعلام استقلال جمهوریهای آذربایجان، ازبکستان و قرقیزستان شوروی روزنامه جهان اسلام در شماره اول سپتامبر خود خواهان شناسائی آنها از طرف کشور های اسلامی شد. ولایتی وزیر خارجه «موضع قدرت طلبانه» بوریس یلتسین رئیس جمهور روسیه را «تزاریسم نوین» خواند

در چنین روابط نا سالم شهری قرار گرفته اند موجب بروز دهها مسئله مختلف از جمله مسائل زیست محیطی می شود. امروزه شاهد جمعیتهای چند میلیونی در شهر ها هستیم که حتی برای يك ميليون نفر جمعیت نیز برنامه نداشته اند. چنین جمعیتی که فاقد فرهنگ شهرنشینی است و خود را در قبال مسائل اجتماعی از جمله مسائل زیست محیطی متعهد نمی داند در حقیقت خود يك آلودگی زیست محیطی و فرهنگ آنها يك آلودگی فرهنگی است. برخورد با چنین جمعیت و فرهنگی با توجه به رشد سرسام آور جمعیت و حل مسائل ناشی از آن اگر ناممکن نباشد حداقل نیاز به يك تلاش فراگیر و سرمایه گذاری عظیم دارد که با توجه به وجود همان دستهای پنهان و آشکار مسئله بازهم پیچیده تر می شود.

ماهنامه جامعه سالم

آخرین نشریه چاپ ایران است که اولین شماره آن تیر ماه امسال در تهران منتشر گردید. مدیر مسئول و صاحب امتیاز این ماهنامه اجتماعی، علمی، بهداشتی و اقتصادی دکتر سیاوش گوران است. سرمقاله شماره افتتاحیه جامعه سالم «اصل عدم مداخله یا تفکیک به مداخله» به قلم کاظم کردوانی است که مسئله حاکمیت ملی و روابط بین المللی را در پرتو جنگ خلیج فارس مورد بررسی قرار داده و از جمله نوشته است که: «ما کشور های جهان سوم با واقعیت دیگری نیز روبرو هستیم و آن اینکه کشور های بزرگ و سلطه جو اغلب با شعارهایی درست و مردم پسند به چنگمان آمده اند و استقلال و منافع ملی میهنیمان را به مخاطره انداخته اند. در چنین موقعیتی بهترین راه که آرزوی همه ما می تواند باشد بوجود آمدن آن چنان شرایط دموکراتیکی در کشور های جهان سوم است که نه تنها هر نوع بهانه ای را از استیلاجویان سلب کند، بلکه اصولاً خود جو حاکم بر این جوامع و همدلی مردم، پیشاپیش چنین کوششهایی را با شکست مواجه سازد.»

در مقاله دیگری با عنوان آلودگی اطلاعات به قلم دکتر حسن عشایری پس از بحثی درباره بهداشت روانی از دیدگاه عصب شناسی و مسئله پردازش اطلاعات در مغز انسان آمده است که: «بنظر میرسد که هیچ ایدئولوژی و آرمانی نیست که در مقابل دستکاری اطلاعات و این دروغ قرن مصونیتی ایجاد کند. دوستداران جامعه مطلوب عقیده دارند که سرمایه را باید بر خود انسان و آزادی و استقلال فکری او بنا نهاد و این در شرایط پیچیده ای امکان پذیر است. بدون عدالت اجتماعی، آزادی معنی و مفهوم نخواهد داشت و دور شیطانی از نو شروع می شود.»

مقالات دیگر ماهنامه جامعه سالم. مباحثی تحقیقی و اقتصادی اند از دکتر فریبرز رئیس دانا و مرور در مفهوم توسعه اقتصادی از جیبب اله تیموریان و مقالاتی درباره فرهنگ، ارتباطات، اطلاعات، تفاوتهای فردی و پرورش کودکان از دکتر علی اسدی، دکتر سید رضا معینی و احمد میر عابدینی و چند مقاله و ترجمه دیگر. ❁



بحران محیط زیست، نقش

عوامل سیاسی و اقتصادی و

فرهنگی

این عنوان یکی از مقالات شماره ۱۰۰ شهریور ماه مجله صنعت حمل و نقل است که در آن ناهنجاریها و آلودگیهای ناشی از عدم توجه به مسئله محیط زیست از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله در زمینه رابطه نظام اقتصادی با مسئله محیط زیست به تشریح این نکته پرداخته است که نه در شرایط نظام اقتصادی صرفاً متکی به بخش خصوصی و نه سیستم کنترل دولتی، امکان جلوگیری از تخریب محیط زیست به سود منافع عمومی جامعه وجود ندارد. مقاله مدیریت کشور در بکارگیری منابع و امکانات را یکی دیگر از عوامل جلوگیری از تخریب محیط زیست دانسته و در ادامه نبود مدیریت کارآمد در تشکیلات اقتصادی و صنعتی، اجتماعی و فرهنگی کشور عامل زود پند ها و فساد مالی و پیدایش مدیریت ضعیف فاقد شناخت علمی، تعهد اجتماعی و استقلال دانسته و مثال آورده است که: «بحرانهای اقتصادی موجب رشد سرطانی شهر ها و حاشیه نشینی و رواج حلبی آباد ها شده است. رشد شهرکهای بدون برنامه ریزی شهری و عدم رعایت نکات زیست محیطی همراه با فرهنگ روستائینی که بدون رشد و شکوفائی

وضعیت مدارس

مسئول شاخه بهداشت اداره کل آموزش و پرورش استان تهران اعلام کرد که اوریون، آبله، یرقان و بیماریهای پوستی از رایج ترین بیماریهای شایع در مدارس این استان می باشد. همزمان با بازگشائی مدارس وزارت آموزش و پرورش طی بخشنامه مقررات مربوط به رنگ های مجاز برای مانتو و شلوار مدارس دخترانه و مختصات لباس پسران را بطور اکید یادآور شده است.

مجله فکاهی گل آقا بمناسبت آغاز سال تحصیلی، برنامه هیئت دولت در سال هفتاد را چنین نوشته است: شنبه: سخنرانی، سمینار، جلسه، بحث، شمار. یکشنبه: کنفرانس، کمیسیون حرف، مصاحبه، شمار. و...

جمهوری اسلامی و کودتای

شوروی

روزنامه های تند رو اسلامی هنگام وقوع کودتا در شوروی ضمن انتقاد از گرایش شوروی بسوی دنیای غرب و سرمایه داری در دوران گارباچف، بطور مستقیم از سیاست دولت رفسنجانی انتقاد کردند. خونیانی ها یکی از رهبران جناح تندرو قبل از اعلام خیر شکست کودتا در مصاحبه ای با روزنامه کیهان ایران امیدواری کرده بود که رهبران جدید



پس چه کسانی طرفدار دمکراسی هستند؟!

قسمت دوم

«انقلاب» را به تأخیر بیندازد. و چون روی عصیان مردم و قیام توده ای حساب باز کرده آید و چنین حالتی، در شرایط آزادی نسبی و رفاه نسبی ناشدنی است، ناخودآگاه فقیر تر شدن مردم و بی خانمانی آنها، کارد به استخوان رسیدن شان و از سیاست هرچه بدتر بهتر، استقبال می کنید، منتهمی جرأت بیان چنین آیه های شیطانی را ندارید. شما با هر فکر و ایده ای که به نحوی از انحاء بوی رفرم و گذار مسالمت آمیز و راه حل سیاسی و تغییر گام به گام از آن برخیزد، خصومت دارید. زیرا سیستم فکری و استراتژی سیاسی تان را نقش بر آب می کند. حساسیت فوق العاده شما هم به طرح سناریوی من که حتی به صورت یک پدیده احتمالی و فرضی مطرح شده است، از همینجاست. این سوال اساسی مطرح است که وقتی در کشور حد اقل آزادی ها نباشد و همین سیاست سرکوب و اختناق فعلی استمرار بیاید و عملاً امکان ارتباط ما و شما با مردم و زحمتکشان در همین حد اقل ناچیز فعلی باقی بماند، و پیام های ما به گوش آنها نرسد، چه خواهد شد؟ اگر احیاناً توده های مردم به علت فقر و نا رضایتی و فشار و اختناق، دست به عصیان بزنند، آیا چنین قیام توده ای جز اینکه کور و تخریبی باشد و بر هیجان ها و احساسات لحظه ای متکی باشد، می تواند روند و سرنوشت دیگری داشته باشد؟ چه تضمینی وجود دارد که چنین حرکتی، حتی اگر به سرنوشتی جمهوری اسلامی بینجامد، پیام آور آزادی و دمکراسی باشد؟ در چنین شرایطی، آیا نامزد هائی چون شاه الهی ها و سازمان مجاهدین خلق شانس بیشتری ندارند؟ و روی کار آمدن نیرو هائی از این قماش، دیکتاتوری از نوع دیگر را بر مردم و بر ما و شما تحمیل نخواهد کرد؟

قیام توده ای داریم تا قیام توده ای

نوشته آید که «آقای امیر خسروی اولاً بیش از رژیم ولایت فقیه، با قیام توده ای مخالف است! آیا واقعاً چنین است؟ آیا اساساً طرح مساله بدین صورت صحیح است؟ در هر حال چون طرح کرده آید، توضیح کوتاهی می دهم. به شهادت نوشته های من و اسنادی که در تدوین آنها سهم داشته ام، من از همان «نامه به رفقاه» (پائیز ۱۳۶۳)، که اولین اقدام علنی ما در مخالفت با سیاست حزب توده ایران بود، با ولایت فقیه چون نافی حاکمیت مردم بر مردم، قاطعانه مخالفت کرده ام و این مبحث، از موارد اصلی مرزبندی ما با رهبری حزب توده بود که بالاخره به جدائی ما انجامید. من همچنان بر این عقیده باقی هستم و زوال آن و استقرار یک جمهوری لائیک، آرمان منست. اما بر خلاف راه کارگر، به دلایلی که قبلاً توضیح دادم، معتقد نیستم که همه چیز را باید به فدای سرنوشتی موکول کرد. سمت و سوی فکری من درست عکس آنست. به عبارت دیگر، من بر این باورم که بدون دستیابی گام به گام به آزادی ها و تغییرات و تحولات سیاسی تدریجی، رژیم ولایت فقیه و جمهوری اسلامی در مضمون کنونی آن، رو به زوال نمی رود. آزادی و دمکراسی قابل اتکاء و پایداری به دست نمی آید.

در واقع راه کارگر، یا به علت بی حوصلگی و ناشکیبایی سیاسی-که سر منشاء هرگونه لغزش چپ روانه و ماجراجویی است-ترجیح می دهد در توهم و تخیل یک راه حل سریع و کوتاه مدت، از طریق «قیام توده ای» و قهر و سرنوشتی، در رژیای خود باقی بماند؛ و یا به خاطر وفادار ماندن به دکم های ذهنی و مکتبی خود، به توجیه شعار سرنوشتی و راه قهرآمیز بپردازد. لذا چاره ای جز این ندارد که در هر دو حالت، به طور مطلق هرگونه امکان تغییر را در جمهوری اسلامی نفی کند. تغییرات و تحولاتی که تا حدی از فشار روی اقشار مختلف زن و مرد بگاهد؛ دست کمینه ها و نهاد های حکومت را در جهت قانونیت به حرکت وا دارد و احیاناً به تغییر در ترکیب سیاسی-اجتماعی حکومت بینجامد. تا بر بستر این تغییرات تدریجی و گام به گام، که زمان می خواهد و کار امروز و فردا نیست، شرایط مناسب و جدیدی برای مبارزه در راه آزادی های سیاسی گسترده تر، ولی اینبار با شرکت نیرو های جدیدی از اپوزیسیون که هم اکنون از هر گونه حق و حیات سیاسی محرومند و سرکوب می شوند، فراهم گردد.

نه شعار سرنوشتی، نه شعار انتخابات آزاد!

راه کارگر به درستی دریافته است که می گویم «نه انتخابات آزاد و نه سرنوشتی». منتهمی آلترناتیوی را من مطرح کرده ام، تحریف می کند. در آن نوشته صریحاً تأکید کرده ام: «مبارزه برای دمکراسی و رعایت حقوق بشر، توأم با مطالبات روزمره مردم برای نان و معیشت، تنها چارچوب واقعی و عملی است که می توان و باید برنامه حد اقل یک جبهه ائتلافی از نیرو های طرفدار آزادی و حاکمیت مردم را بر مبنای آن تدوین کرد». و در پایان مقاله، نوشته ام: «تغییرات و تحولات سیاسی ایران، اگر می خواهیم از راه مسالمت آمیز باشد، فقط می تواند گام به گام و مرحله به مرحله پیش برود. از جمله به این امر باید توجه داشت که مشی سیاسی روز ما و شعار تاکتیکی ما در جهت حمایت فعال از نیرو های سیاسی داخل کشور باشد که به نحوی از انحاء، برای آزادی و دمکراسی و حاکمیت مردم در شرایط بسیار دشوار خفقان و نا برابر می رزمند. توجه ما ضمناً به این امر معطوف باشد که نوعی هم آهنگی و همسوئی با خواست های نیرو های فعال داخلی باشد، تا جبهه نیرو هائی را که علیه حاکمیت مطلقه کنونی مبارزه می کنند، تقویت کند و موجبات سر در گمی مردم و چند بستگی بیهوده آنها را فراهم نسازد. طبیعی است چون ما در خارج از کشور، آزادی عمل داریم و از بنیان های فکری مترقی تر و متعدد تری برخورداریم، می توانیم و باید فعالیت مشترک و ائتلافی را بر پایه یک منشور جامع تر و در برگیرنده عمده ترین مسائل جامعه، استوار سازیم.»

نقل قول بالا، سیاست و مشی پیشنهادی مرا برای مبارزه مشترک و چارچوب حمایت ما را از مبارزان ملی-دموکرات داخل کشور، منعکس می کنند. مع هذا، راه کارگر در این نقل قول، کلمه «از جمله» را، رندانه با کلمه «باید» عوض می کند و پس و پیش جمله را هم حذف می کند تا به خوانندگان خود القاء کند که امیر خسروی «طرفدار آنست که مشی سیاسی روز حزب دموکراتیک مردم ایران باید حمایت فعال از نیرو های سیاسی داخل کشور که به نحوی از انحاء برای آزادی و دمکراسی و حاکمیت مردم می رزمند (منظور مهندس بازرگان و ۹۰ نفر و غیره است) باشد» و نه چیز دیگر!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این تحریف.

راه کارگر به تحولات سیاسی و مسالمت آمیز یاور ندارد.

گیر اصلی دیگر راه کارگر اینست که اساساً به حرکات و تحولات جامعه به سوی آزادی و دمکراسی، از طریق مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز، یاور ندارد. و بهمین جهت در نوشته شان، اصرار دارند که برای «مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و دمکراسی، هیچ چاره ای جز سرنوشتی آن وجود ندارد.»

به عبارت دیگر، مبارزه برای آزادی های سیاسی و دمکراسی و دستیابی به آنها را امر فدای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی می داند. و برای تحقق آن، هیچ مشی و سیاستی جز تکرار مطالب دهن پرکنی چون «انقلاب» و «قیام توده ای» ندارند و به همین کلی بافی های «انقلابی»، دل خوش کرده اند که در واقع نه زمان می شناسد و نه مکان.

شما که نه خود نیرو و توانائی سرنوشتی رژیم را دارید و نه برخوردار از انعطاف لازم و سیاست مناسب برای ائتلاف با سایر نیرو هائیید تا بلکه در اتحاد با آنها قادر به انجام آن باشید. پس اگر حاشا هم بکنید؛ چشم به انتظار معجزه قیام توده ای و انقلاب نشسته آید که کاملاً خارج از اختیار شما و فقط یک آرزوست. خطای جدی شما اینست که خیال می کنید اگر چنین اتفاقی بیفتد، همه چیز طبق دلخواه شما و به بهترین شکل صورت خواهد پذیرفت. به همین مناسبت در حال حاضر نگران هرگونه رفرم و هر گشایشی در وضع مردم هستید. شما ناخواسته با آزادی نسبی هم مخالفید، زیرا می ترسید همه اینها

اعتقاد من بر اینست که مبارزات مردم در درون کشور برای کسب آزادی و تامین معیشت، رفع مشکلات بی حد و حصر روزانه شان، همراه با فشار های بین المللی با مشارکت فعال نیرو های سیاسی خارج از کشور در این مبارزه، مقاومت رژیم را در هم خواهد شکست و راه را برای تغییرات بالا هموار خواهد کرد.

نظر من اینست که وظیفه چپ دموکرات، همراه با سایر نیرو های آزادی خواه ایران، شرکت فعال در چنین مبارزه ایست. نباید به آن کم بها داد و نا امید بود. حتی اگر هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی و به ویژه جناح قرقی آن، سیاست زور و ترور را تشدید کرده باشد. این اقدامات آخرین تشیبات و ۱۷ شهریور جمهوری اسلامی است. مسلم آنست که رژیم جمهوری اسلامی در همه زمینه ها با بن بست مواجه شده و با ادامه سیاست های قبلی قادر به حیات نیست. می توان گفت که شمارش معکوس، هر قدر هم مشکل و پرتنش باشد، آغاز شده است.

مع هذا، همان گونه که در مقاله «انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم» تاکید کرده ام، ما هنوز در آغاز آغاز راه هستیم. علی رغم جرقه های موضعی و علائم گوناگون، هنوز آن نشانه هائی از گرایش واقعی به سوی گشودن فضای باز سیاسی و تحمل دگر اندیشان، در حدی که بتوان روی آن بطور جدی حساب کرد، مشاهده نمی شود. به همین علت من با شعار انتخابات آزاد، از همان لحظه طرح آن مخالفت کردم و معتقدم که باید از هرگونه شتاب زدگی در ارزیابی از حاکمیت و توهم آفریدن در میان مردم پرهیز شود. هنوز هم وضع از این قرار است. ترور نا چوائمردانه دکتر بختیار، اظهاریه داستان کل کشور در تشدید وحشیانه «مبارزه با بد حجابی»، عقب نشینی های دولت رفسنجانی در مساله جلب متخصصان و سرمایه داران ایرانی و برگشت ایرانیان مهاجر به کشور، نمونه های تازه ای از این دشواری هاست. من با آگاهی کامل به همه این دشواری ها، معتقد به مبارزه سیاسی و کشاندن مردم به سوی آن هستم و هزار بار بر عصیان های کور که به تا کجا بینجامد، ترجیح می دهم.

واقعیت اینست که در گذشته، من نیز مثل شما، طرفدار دو آتشفه مفاهیمی چون انقلاب و قیام توده ای، خیزش توده ها و قهر و هرجه قاطع تر و خونین تر آن بودم. در حزب توده ایران هم، همواره به جناح چپ و رادیکال آن تعلق داشتم. بر این باور بودم که در حرکات سیاسی، هرچه خشونت و رادیکالیسم بیشتر باشد، به همان نسبت دموکراسی گسترده تر و عمیق تری را به دنبال خواهد داشت. از این گفتار انگلس که «انقلاب، عملی است که در آن بخشی از جمعیت اراده خویش را به کمک تفنگ و سرنیزه و توپ، یعنی به کمک وسایلی بسیار یا اتوریته به بخش دیگر تحمیل می کند و حزب پیروزمند الزاماً مجبور است فرمانروائی خود را به وسیله هراسی که سلاحش در دل های مرتجعین می افکند، حفظ کند»، به شوق می آمدم و نجار هیجان درونی می شدم. اما امروز در پرتو آنچه بر سر ما در انقلاب بهمن ۵۷ آمد و بازنگری به تجربیات سایر کشور ها و تعمق بیشتر و بیشتر در این مفاهیم، به استنباطات متفاوتی رسیده ام. من نگران آن قیام و خیزش کور توده ای هستم که در ویران کردن و سرنگون ساختن تالی ندارد، ولی در سازندگی عاجز و ناتوان است. برخلاف تصور شما، من از امواج خروشان حرکت توده ها نیست که هراس دارم، بلکه بیم من از آن نیرو های شیطانی است که بر این امواج سوار شوند و حرکت مردم را به بیراهه کشانده و استبداد نوع دیگری را حاکم کنند. ولی بی تعارف بگویم: نیرو های شیطانی را هم تمام جریانات سیاسی می دانم که ذاتاً تفکر استبدادی دارند. این ارزیابی هم شامل طرفداران ولایت فقیه و شاه الهی ها و جریان های سیاسی نظیر سازمان مجاهدین خلق ایران می شود و هم شامل طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا! بنابراین، هر «قیام توده ای» که نیرو هائی از این قماش را بر سر کار آورد، برای دموکراسی در ایران و سعادت و آسایش مردم ایران، فاجعه آور می دانم و از آن احتراز دارم. پس، قیام توده ای داریم تا قیام توده ای. شما با آن بر خورد مچرد و مذهبی دارید و بطور مطلق آن را تقدیس می کنید، اما من نسبت به آن برخورد مشخص دارم.

راه کارگر، قیام توده ای و سرنگونی رژیم و آزادی و دموکراسی را حلقه های بهم پیوسته و لازم و ملزوم هم می بیند. بین آن ها خط موازی می کشد و تصور یک ارتباط طبیعی و منطقی میان آن ها دارد که گویا یکی به دنبال دیگری خواهد آمد! ولی من به چنین قانونمندی باور ندارم. زیرا معتقدم رژیم جمهوری اسلامی ممکن است سرنگون شود، ولی مطمئن نیستم که حتماً پشت سر آن نظامی مبتنی بر

دموکراسی و آزادی بر قرار شود. اگر قادرید، بجای توهین و انگ زدن به دیگران، استدلال یکنید که چرا قانونمند است.

در مقاله «انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم» نوشته ام: «اگر مبارزات مردم و ضعف رژیم روزی به جایی برسد که راه حلی بجز انتخابات آزاد یا قیام قهر آمیز موجود نباشد، حزب دموکراتیک مردم ایران تمامی نیروی خود را برای آن به کار خواهد انداخت که مشکل از راه انتخابات آزاد حل شود». این موضع مستند، شما چه می گوئید؟ اگر مخالف آن هستید، استدلال یکنید و محاسن موضع خود را توضیح دهید. این ها بحث های اساسی است که چپ ایران با آن مواجه است. بسیاری از اشخاص فعال اجتماعی-سیاسی در داخل، تاکید دارند که مردم از خشونت و خون ریزی و جنگ بیزارند و به دنبال راه حل های سیاسی و آرام و مسالمت آمیز اند. یک حزب سیاسی جدی نمی تواند به صرف تعصب در ایدئولوژی و دنبال روی کورکورانه از احکام آئینی، نسبت به آمادگی ذهنی مردم کشور خود بی تفاوت بماند.

شعار لیبرالی و شعار انقلابی!

نوشته اید: «ما تا کنون بار ها شعار لیبرالی مبتنی بر برگزاری انتخابات آزاد توسط رژیم جمهوری اسلامی را مورد نقد قرار داده و توضیح داده ایم که این شعار که از ترس انقلاب و ابتکار عمل توده ای جای گزین شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شده است، نه فقط یک شعار ضد انقلابی، بلکه همچنین شعاری عمیقاً ضد دموکراتیک است».

این جمله، پار دیگر تمام سیستم فکری راه کارگر را برملا می سازد. شعار سرنگونی، چون با درک شما «انقلابی» است، مطلوب است. عشق تان به اینست که پایان دادن به رژیم حاکم، آن گونه که فوقاً نقل کردیم «به کمک سرنیزه و توپ» باشد و حزب پیروزمند-که لایذ خوایش را می بینید که خودتان باشید- فرمانروائی اش را «به وسیله هراسی که سلاحش در دل های مرتجعین (بخوان مخالفین) می افکند، حفظ بکند». شما با این مطلب که آیا چنین امری قادرید یا نه و یا به چه قیمتی برای مردم و زحمتکشان ایران تمام خواهد شد، کاری ندارید. مهم برایتان اینست که «انقلابی» باشد، قهرآمیز و خونین باشد، به یاری توپ و تفنگ باشد.

از دیدگاه شما، مبارزه برای تحقق آزادی های نسبی و فراهم آوردن شرایطی که بتوان با توسل به آن از طریق یک انتخابات آزاد، حاکمیت مردم را بر قرار کرد و در جهت استقرار رژیم مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر و گام بر داشت، صرفاً چون سیاسی و مسالمت آمیز است، (حتی اگر همسو با آمادگی ذهنی و عینی مردم هم باشد)، پس «لیبرالی» و ضد انقلابی است و مردود است. شما متأسفانه کاری با مضمون آنچه اتفاق می افتد، ندارید. جنگ شما، جنگ تعاریف و احکام تاریخی است.

مخالفت من با شعار انتخابات آزاد، به مثابه شعار محوری مبارزه، از آن جهت است که آن را در شرایط کنونی جمهوری اسلامی غیر ممکن و توهم انگیز می دانم. و لذا، مبارزه محوری کنونی را، مبارزه در راه تحقق آزادی ها و دفاع از مطالبات روزمره معیشتی مردم می دانم. از دیدگاه من، انتخابات آزاد، اقدام پایانی در روند مبارزه مرحله کنونی برای تحقق آزادی هاست. من در مقاله «انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم» نقطه نظر های خود را توضیح داده ام. شما هم اگر حرفی دارید. به استدلال آن بپردازید. مثلاً نشان بدهید که چرا و چگونه راه قهر آمیز و مسلحانه، ممکن تر، عملی تر، مطمئن تر و با آمادگی ذهنی مردم و زحمتکشان تطابق بیشتری دارد. و الا حرکت از این حکم که فلان شعار «انقلابی» است و بهمان شعار «لیبرالی» و در نتیجه طرفداران شعار سرنگونی، انقلابی اند و هواخواهان شعار انتخابات آزاد، ضد انقلابی، می تواند کار را به استنتاجات مهمل و سخیفانه ای به کشاند. بدین متوال مثلاً سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چون طرفدار شعار انتخابات آزاد است. می شود لیبرال. جمهوری خواهان ملی، می شوند، لیبرال های خائن به آزادی و دموکراسی. من هم که نه طرفدار انتخابات آزاد هستم و نه سرنگونی پنا به گفته شما می شوم «راست نسبت به لیبرال ها!» دست بر قضا، شاه الهی های دو آتشفه، سازمان مجاهدین خلق، که همگی طرفدار پرورپاقرص شعار سرنگونی هستند، در کنار شما می شوند جزو نیرو های انقلابی! آقایان راه کارگری ها، وضع رقت باری است، اینطور نیست؟

بابک امیر خسروی

۵ اوت ۱۹۹۱

گذشته و در زمان شاه و چه در جمهوری اسلامی، دیده ایم که چگونه این گونه ملاحظات و رعایت روابط با دولت ایران، موجب شده است که به نقض حقوق بشر در ایران بی اعتناء بمانند.

امیدواریم در پرتو تحولات مثبتی که در جهان در زمینه استقرار دموکراسی و تامین حقوق بشر صورت گرفته است، محافل متنفذ جهانی و جامعه ملل در باره ایران نیز به این نتیجه رسیده باشند که بدون اصلاحات سیاسی واقعی در جهت تامین آزادی ها و حرکت به سوی دموکراسی و حاکمیت مردم، هرگونه مانور و گذشت دولت جمهوری اسلامی در مناسبات بین المللی، امری ناپایدار و بدون چشم انداز است. امیدواریم محافل و مجامع بین المللی چنین پیامی را بطور روشن و با پی گیری، با استفاده از همه اهرم های سیاسی و اقتصادی و مالی، به گوش های سنگین سکان داران جمهوری اسلامی برسانند. زیرا در شرایط بن بست کاملی که جمهوری اسلامی با آن روبروست و به کمک های خارجی نیازمند است، چنین خطاری می تواند بسیار موثر واقع گردد. به یقین، وضع موجود قابل دوام نیست. زیرا جمهوری اسلامی در همه زمینه ها به بن بست رسیده و بطور فزاینده ای از اعتبار می افتد. اگر سرکوب و زور راه حلی برای معضلات عدیده اقتصادی- اجتماعی و سیاسی بود، در این ۱۳ سال می بایستی به ثمر می نشست و ایران بهشت برین بود. به نظر می رسد رو آمدن مجدد جناح افراطی در ماههای اخیر و تشدید بنیادگرایی اسلامی، به درستی جامعه بین المللی را نگران ساخته و به احتیاط واداشته است. دولت های متنفذ و ثروتمند جهان کوچکترین نفعی ندارند که اعتبارات و سرمایه های خود را در اختیار دولتی قرار دهند که خطر روی کار آمدن جناح های افراطی در آن محتمل باشد و چنین کمکی هائی عملاً به تقویت آنان بینجامد.

بار اصلی مبارزه بر دوش ماست.

اما بار اصلی مبارزه در راه آزادی و حقوق بشر و حاکمیت مردم، مانند همیشه، بر دوش زنان و مردان دلاور ایران و سازمان های سیاسی مخالف رژیم حاکم قرار دارد، که سال هاست با فداکاری و دادن قربانی های فراوان، آن را ادامه می دهند.

ولی بار اصلی در تجهیز افکار جهانیان و دولت ها و محافل ذی نفوذ بین المللی، بیش از همه بر دوش ما ایرانیان و سازمان های آزادی خواه اپوزیسیون خارج از کشور است. همان گونه که قبلاً در همین رابطه در مقاله راه آزادی که فوقاً بان اشاره کردیم، مطرح شده است، برای موفقیت در این کار ایجاد یک کمیته ائتلافی معتبر از نمایندگان سازمان های سیاسی و شخصیت های سرشناس و با اعتبار

و بویژه درک او از دمکراسی واقعی دفاع کرد و نیرو هائی نظیر کتانه سلطانی را متعلق به گذشته قلمداد کرده است. وی می نویسد: «نمی توانیم با شعار بازگشت به گذشته و زنده کردن هرآنچه بوده است، مبارزه را ببریم. و اینرا پادشاه خوب درک کرد... رضا پهلوی نه خواسته و نه می تواند نادر شاه و شاه اسماعیل باشد، و نه حتی رضا شاه پهلوی اول، نماینده نسل کنونی ایرانیانی است که نسل نادر شاه و شاه اسماعیل و رضا شاه پهلوی اول نیست و موفقیت آن نیز کمترین ارتباطی با آن زمان ها ندارد. بدر شماره بعدی کیهان لندن (۲۷۴) بعد از مدتها ستون کتانه سلطانی خالی است و در صفحه دیدگاه ها مقاله، «تسرین از جمهوریخواهان ملی تحت عنوان «سلطنت طلبها چه می گویند؟» نیز به موج مقابله با گرایشات افراطی کمک می کند. تسرین می نویسد: «مدتی است روزنامه نویسان کیهان لندن دشنه را از رو بسته اند و تندگویی و پرخاش گری را از سر گرفته اند که با گرایش های متعلی که در چند ساله اخیر در سازمانهای سیاسی اپوزیسیون به چشم میخورد سازگار نیست... کتانه سلطانی کیهان لندن را به تریبون حمله به افراد و جریانهای تبدیل کرده کهجز او میاندايشند و به این صورت به سنت آشنا (و دیرپايش؟) سلطنت طلبی در ایران تداوم بخشیده است. وی ضمن نکوهش هتاکي ها و لحن حق مقالات کتانه سلطانی همه به نکر همسوسی حملات او به روشنفکران داخل کشور با حملات سیاه ترین جناحهای رژیم حاکم می پردازد و سپس می نویسد: «علت تشویش سلطانی را باید در جای دیگری جستجو کرد. بی حرمتی کلام و ناشایستگی برخورد وی در خور فرد و جریانهای سیاسی ای است که موجودیت خویش را در خطر می بینند». نویسنده در اینجا به مقایسه این پرخاش گری با حملات

سیاسی-اجتماعی و فرهنگی و مذهبی به وجود آورد. چنین کمیته ائتلافی: «می تواند بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های بین المللی آن، منشوری تحت چند ماده تدوین کند و اجرای آن را از طریق کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، از دولت ایران مطالبه بکند» (راه آزادی شماره ۱۱). این کمیته «می تواند و باید با تمام دولت های بزرگ و طرف معامله با ایران، چون بازار مشترک اروپا، بانک جهانی و نظایر آن وارد مذاکره شود و از آن ها مصراسته بخواهد. کمک های مالی و فنی خود را مشروط به رعایت حقوق بشر در ایران بکنند و نیز با وسایل ارتباط جمعی (راديو و تلویزیون) و مطبوعات و خیرگزاری های معتبر تماس بگیرد و کارزار وسیع جهانی را علیه تقض حقوق بشر در ایران سازمان بدهد» (همانجا)

بابک امیر خسروی

۲۳ مهر ماه ۱۳۷۰

(اول اکتبر ۹۱)



مجاهدین خلق به کسانی و جریانهای که از آن فاصله می گرفتند می پردازد و ادامه میدهد «هرچه بیشتر نیرو های سیاسی به استراتژی انتخابات آزاد روی میآورند و هرچه بیشتر ایرانیان خارج کشور به یافتن راه حل های سیاسی آرام و معتدل برای تغییر فضای سیاسی داخل متعایل می شوند، جای تنفس برای امثال سلطانی ها کمتر می شود. در این راستا شاید جدی ترین ضربه را سلطانی از رضا پهلوی خورده است.» نویسنده آنگاه به مواضع اخیر رضا پهلوی و مخالفت او با سیاست تند روانه و بویژه طرح ماده ای اخیر وی اشاره می کند و کتانه سلطانی را متهم می کند به اینکه حق شماتت مقابله مستقیم با رضا پهلوی را ندارند و در خاتمه می نویسد: «صحنه سیاست ایران امثال سلطانی ها را زیاد بخود دیده است و با حدود و ثغور تاثیرشان آشنا است. ما نیز بیش از این چند خط دیگر در این زمینه نخواهیم نوشت. اما این با طیف سلطنت طلب مدعی مشروطه خواهی و آزادیخواهی است که برای پیشبرد سیاست انتخابات آزاد، با سامان دادن تشکیلاتی هوادارانش، سخنگوی مناسب تری از سلطانی و ارگان بهتری از کیهان لندن بیاید.»

آغاز جنجال در پی نشر خاطرات امینی

خاطرات دکتر امینی که مدتی است در کیهان لندن بچاپ می رسد، به لحاظ جنجال برانگیز بودن آن و از آنجا که وی به بسیاری از بست اندرکاران فعال در صحنه امروز نیز در این خاطرات پرداخته، عکس العمل های زیادی را برانگیخته است. در این خاطرات مواضع مصدق در دوران نخست وزیری وی، موضع حبه ملی، مواضع شخصیت های مختلف در این دوران، در کنار اشاره به افرادی نظیر بنی صدر و حسن حبیبی، و یا گرایش آشکار نویسنده به جناحهای از روحانیون و تعلق وی به اشرافیت روحانی که احتمالاً در مواضع اخیر وی در مورد روش آشتی با جمهوری اسلامی بی تاثیر نبوده است، بهر حال نمی تواند بدون عکس العمل بمانند. از جمله مطالبی که می تواند هیجان برانگیز تلقی شود، موضع منفی امینی نسبت به مصدق و تلاش وی برای توجیه امضاء قرارداد معروف وی با کنسرسیوم نفت بعد از ۲۸ مرداد است. اولین واکنش در این مورد از سوی محمد باهری در شماره ۲۷۴ کیهان لندن چاپ شده که در آن البته به شیوه خود از جنبش ملی شدن نفت دفاع می کند: وی مدعی است که خود شاه هم از طرفداران جنبش ملی کردن بود و تنها از اینکه مصدق رهبر آن است «رشک» می برده است و بشدت از این قرارداد (که امینی آنرا امضاء کرد) ناراضی بوده است (۱). وی در ضمن کیهان لندن را بخاطر چاپ این بخش از خاطرات و عدم حذف آن مورد شماتت قرار داده است.



قصه زبان و ملیت ما

و

سخنی کوتاه با جدائی خواهان

منصور همای

دارد اگر از این بیت سعدی:

«ترسم ترسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو میروی به ترکستان است»

لذت برده ام و آنرا بارها به گوش کسانی

که پیراهه رفته اند خوانده ام.

سال ۱۳۲۴ شمسی که حکومت خود مختار

فرقه دموکرات در آذربایجان برپا شد، من در

دبیرستان نظام تهران تحصیل میکردم. با

همدوره های آذربایجانی خود خیلی دمخور

بودم و ما دلبستگی شدیدی به زبان مادری خود

داشتیم و همیشه باهم به ترکی گفتگو

میکردیم. باید متذکر شوم که استقرار حکومت

ترک زبان در آذربایجان شور و شوقی در این

جوانان آذربایجانی برنپانگیخت. شخص من،

بدون اینکه به عمق فاجعه پی برده باشم، تنها

به اقدام فرقه دموکرات در مورد تقسیم اراضی

متعلق به خان های ذوالفقاری بین دهقانان

دهات اطراف زنجان بدیده تحسین می نگریستم.

در سال ۱۳۲۰ که به عضویت سازمان نظامی

حزب توده درآمد، در حوزه های حزبی به ما

آموختند که مفهوم ملت، نه آن چیز نیست که ما

تاکنون تصور میکردیم و تنها تعریف صحیح

این کلمه از آن معلم کبیر و کارشناس مسائل

ملی رفیق استالین است که میگفت «یکی از

چهار شرط لازم برای وجود يك ملت اشتراك

زبان است.» از این آموزش بایستی چنین

نتیجه می گرفتیم که چون ساکنین ایران زمین

به زبانهای گوناگون سخن میگویند پس ایران

کشوری است «کثیرالمله». البته من نتوانستم

این مسئله را هضم کنم ولی آنرا زیر سیبیلی

در کردم. ضمناً اگر اشتباه نکنم تا تشکیل فرقه

دموکرات و برقراری حکومت خودمختار در

آذربایجان، در نشریات حزب توده «مردم ایران

را از نقطه نظر زبان و سایر خصوصیات قومی

به ملت های مختلف تقسیم نمی کردند و آنها

را تنها در رابطه با مالکیت وسائل تولید و

روابط تولیدی طبقه بندی کرده بودند. این تخم

لق را آن دو سید اولاد ناخلف پیغمبر یعنی

میرجعفر باقراوف و سید جعفر پیشه وری در

دهان آنها شکستند.

در سال ۱۹۵۰ میلادی، در پی کشف سازمان

نظامی حزب توده، با يك گروه سیزده نفری از

اعضای این سازمان از رود اترک گذشتیم و به

اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدیم که البته

بعد ها فهمیدیم که بیگدار به آب زده ایم در

چندیست بحث های چندین ده ساله میان طرفداران تمامیت ارضی ایران و جدائی خواهان با شدت بیشتری از سر گرفته شده است. اینجانب متأثر از این بحث ها، میخواهم مطالبی چند پیرامون این مسائل بنگارم. اما قبلاً باید به خوانندگان این نوشته هشدار دهم که بضاعت علمی اندک به من اجازه نمیدهد که در عمق این مطلب به بحث پردازم و چون در زندگی حرفه ای بیشتر با حساب سر و کار داشته ام تا با کتاب، در قلمفروسانی نیز ید طولائی ندارم.

من در سرزمین گیلان در يك خانواده ترک زبان به دنیا آمدم. مادرم الفاظ ترکی را يك حرف و دو حرف بر زبانم نهاد و گفتم آموخت. بعد از یکی دو سال که راه افتادم و از درون خانه در بستم پا به کوچه گذاشتم دانستم که بچه های دیگر به زبانی غیر از زبان من سخن میگویند: یعنی گربه «پیشویک» نیست و «پیچا» است و بجای «گردکان» به گردو «آغوز» میگویند و قس علیهذا... بدین ترتیب علاوه بر زبان مادری گویش گیلکی را هم آموختم. چند سال بعد که با همسالان گیلک خود به دبستان رفتیم بدون زحمت یاد گرفتیم که در مدرسه به آن حیوان خوش خط و خال باید گربه بگوئیم و به «گردکان» و «آغوز» هم گردو گفته میشود.

اگر در این مرحله از آموزش زبان فارسی ویا در مراحل بعدی رنج بردیم نه بخاطر این بود که این زبان، زبان مادری ما نبود بلکه باید بخاطر می سپردیم که قیمة را با «غین» ننویسیم و قوریغنه را با غوریغنه اشتباه نکنیم و گاهی هم آقا معلم بدجنسی میکرد و سر درس املاء در جمله ای کلمات «عاجله» و «آجله» را ردیف میکرد که ما بایستی میدانستیم اولی یا عین نوشته میشود یا با الف. این اشکال مربوط به ترک زبان بودن و یا گیلک بودن ما نبود و دانش آموزان سراسر کشور با این مشکل روبرو بودند و هستند.

باری سالها سپری شدند و من کم کم با آثار استادان سخن فارسی آشنا شدم و اگر مدعیان ملول نمیشوند بایستی ادعا کنم که بعنوان يك ترک زبان مجذوب و مسحور اشعار سعدی و حافظ و نظامی شدم و آقای ب. لایون نویسنده مقاله «مسئله ملی در ایران و شوینیزم پمناپه سیاست رسمی دول حاکم بر ایران» معذورم

شهر عشق آباد بعد از چند جلسه پرسش و پاسخ، مقامات امنیتی برای ما برگ اقامت صادر کردند. وقتی مشاهده کردم که در مقابل کلمه ملیت نوشته اند «آذربایجانی» به مقامات مربوطه مراجعه کردم و توضیح دادم که در کشور ما همه ایرانی هستند و ملیت همه ما ایرانیست. پاسخ آنها این بود که چون از پدر و مادر آذربایجانی بدنیا آمده ام. نتیجتاً ملیت من آذربایجانی است.

هنگام تقسیم ما سیزده نفر مهاجر به گروههای دو سه نفری و اعزام آنها به جمهوری های مختلف، مرا به اتفاق يك افسر از اهالی رضائیه که او هم به افتخار دریافت ملیت آذربایجانی ناائل شده بود به باکو فرستادند. در شهر باکو دستگاه فرقه دموکرات ما را بعنوان افسران آذربایجانی به گرمی پذیرفت و ابتدا در بهترین هتل شهر و سپس بدون اینکه دانشجوی دانشکده حزب کمونیست باشم استثنائاً به ما در خوابگاه این دانشکده اطاق دادند.

در اولین دیدار با شخصی بنام چشم آذر که آنزمان صدر فرقه آذربایجان بود با پیش کشیدن این مطلب که حزب طبقه کارگر يك کشور را نمیتوان از نقطه نظر زبان و قومیت به چند شاخه تقسیم کرد، آب پاکی را روی دستش ریختم. چون آنها فهمیدند که از ما آبی گرم نمیشود روایتشان با ما به سردی گرائید و بزودی ما را از خوابگاه مدرسه حزبی بیرون رفتیم!

بعد ها شنیدیم که در باره ما میگفتند: «بولار قارسلشمیش آذربایجانی دیلاره» یعنی اینها آذربایجانی فارس زده اند.

بقیه در صفحه ۳۰

توضیح لازم

بحث آزاد پیرامون مسئله ملی در ایران که از چند ماه پیش در راه آزادی آغاز شد، استقبال قابل توجه خوانندگان ما را در پی آورده است و فضائی که در ماهنامه بدان اختصاص داده شده، به هیچ رو با حجم مقالات رسیده تناسب ندارد. تشریح برای حل این مشکل از یکسو تلاش می کند بر صفحات ویژه بحث مسئله ملی بیلزاید و از سوی دیگر مجبور است برخی مقالات طولانی را با اندکی اختصار درج کند. در همینجا باید بلافاصله متذکر شد که ما همه تلاش خود را بکار می گیریم تا در چرپان اختصار مقالات به محتوی آنها و فکر اصلی نویسندهگان آنها لطمه ای وارد نشود.

لذا ما از همه خوانندگان درخواست می کنیم مقالات خود را بطور اختصار و حداکثر در ۵ صفحه A4 و یک خط درمیان تنظیم کنند تا راه آزادی بتواند همه نظریات رسیده را متعصب سازد.

هیات تحریریه با استفاده از این فرصت از همه دوستان که به فراخوان تشریح پاسخ مثبت دادند صمیمانه تشکر می کند.

خاطرات کوزیچکین

مأمور ك. گ. ب وکارمند سفارت شوروی در تهران

قسمت چهارم

ترجمه ف. شیوا

نپذیرفته بودند باید دستگیر و به زور از کشور اخراج می شدند. به آنان اجازه داده می شد که تنها وسایل شخصی شان را با خود حمل کنند. سایر دارائی های آنان به تمامی به تملک استالین درآمد. به این ترتیب همه آرامنه، آسوریان و یهودیانی را که ریشه ایرانی داشتند با کشتی روانه ایران کردند و در ساحل بندر پهلوی (بندر انزلی کنونی (۶)) در کنار دریای مازندران، آنان را پیاده کردند. مقامات شوروی دیگر هیچ علاقه ای به سرنوشت آنان نداشتند. با همه اینها آرامنه هیچ کینه ای نسبت به روس ها در دل نپرورانده بودند، زیرا که بخوبی می دانستند که خود روس ها نیز اسیر دست نظام شوروی بودند و شاید بیش تر از هر خلق دیگری رنج می بردند. آرامنه مردمان خردمندی هستند.

ساعت ۹ صبح بود. خیابان نادری مملو از اتوموبیل هائی بود که دود آگروز آنها رنگ هوا را قدری آبی می کرد. مأمور راهنمایی که در وسط چهار راه ایستاده بود، دهان و بینی خود را با پارچه مرطوبی پوشانده بود. من از خیابان های نادری، استالین، چرچیل و حافظ عبور کردم (۷) و به در ورودی کمیته دولتی روابط اقتصادی رسیدم.

محوطه اقامتگاه هیئت شوروی که ساختمان کمیته دولتی روابط اقتصادی نیز در آن قرار دارد، با دیوار بلندی از آجر قرمز احاطه شده است. آنچه در داخل محوطه جریان دارد، از بیرون دیده نمی شود. در قسمت ورودی، دروازه آهنی محکم و مشیکی برای وسایل نقلیه تعبیه شده بود. این درها بطور خود کار و با نظارت نگهبانی که در عمارت نگهبانی نشسته بود، باز و بسته می شدند. در سمت چپ دروازه، در باریک و مشیک دیگری قرار داشت که برای مراجعان پیاده بود. من دگمه زنگ را فشار دادم. صورت نگهبان از آئینه ای به من تگریست، قفل در صدای وزوزی کرد و در باز شد. خود را در برابر پنجره وسیعی یافتم که نگهبان پشت آن نشسته بود. او پرسید که من چه کسی هستم و کجا می خواهم بروم. خوشبختانه در همین لحظه مترجم از یکی که روز قبل ما را دیده بود، وارد دفتر نگهبانی

رسم است که زبان روسی مان را حفظ می کنیم و آن را در مدارس ارمنی به کودکانمان می آموزیم. ما نمی خواهیم رشته های ارتباطاتمان را با فرهنگ کبیر روسی بگسلیم. تازه، روس های واقعی هم در تهران فراوان هستند که ما آنها را روس های سفید می نامیم.

من از تاریخچه این روس های سفید اطلاع داشتم. آنها بقایای ارتش سفید بودند که در جنگ های داخلی روسیه شکست خوردند. آنها به ایران گریختند و عده ای از آنها در آنجا اقامت گزیدند. اما در پاره آرامنه مهاجرت کرده از شوروی در دانشگاه هیچ چیز به ما نگفته بودند. من بعداً در گفتگو با آرامنه محل آموختم که ماجرا از چه قرار بوده است. پیش از انقلاب روسیه مناطق شمالی ایران زیر نفوذ روسیه بود و اهالی محل هیچ مشکلی در رفت و آمد میان دو کشور نداشتند. بسیاری از اتباع ایران که ملیت ارمنی داشتند، ترجیح داده بودند که در اراضی روسیه کار و زندگی کنند. آنان بطور عمده در قفقاز و نواحی جنوب ولگا ساکن شدند. دولت تزاری مائمی بر سر راه آنان ایجاد نکرد. در دهه ۳۰ استالین تصمیم گرفت که نظام گذرنامه داخلی را برقرار کند و برای انجام این کار ابتدا سرشماری نفوس صورت گرفت. در اینجا بود که خارجیان مقیم اتحاد شوروی کشف شدند. به آنان امکان داده شد که یا تابعیت شوروی را بپذیرند و یا آنکه از کشور خارج شوند.

این امر آرامنه را در تنگنا قرار داد. پذیرش تابعیت شوروی به معنی بردگی برای آن نظام بود. در آن زمان مردم دیگر این را فهمیده بودند. راه دیگر، خروج از اتحاد شوروی بود. اما این کشور دیگر موطن آنان شده بود. اکنون نسل های سوم و چهارم آنان بود که در خاک شوروی می زیست. عده ای از ایشان تصمیم گرفتند که تابعیت شوروی را بپذیرند، وعده ای دیگر هنوز در فکر بودند. اما در همان زمان که این عده موضوع را سبک و سنگین می کردند، استالین تصمیم تازه و مثل همیشه شدیدی اتخاذ کرد. فرمانی صادر شد که بنا برآن همه کسانی که تابعیت شوروی را

اعراب تنها حاکم خود را پرتخت می نشانند، در حالیکه تمام دستگاه دولتی توسط ایرانیان اداره می شد که مثل گذشته به کار خود ادامه می دادند. همین وضع در زمان حمله قبایل تاتار در سده سیزدهم نیز تکرار شد. در آغاز سده بیستم، در طول روند ایجاد مستعمرات، ایران هرگز مستعمره نشد، بلکه زیر نفوذ نیرومند دو کشور، یعنی روسیه و بریتانیا قرار گرفت. حتی استالین نیز ناگزیر شد که در سال ۱۹۴۷ قوای خود را از ایران خارج کند، اگرچه همه می دانستند که او علاقه به این کار نداشت. فرهنگ ایرانی با فلسفه، نجوم، ریاضیات و شعر عجین شده است. ایران فیلسوفان شاعر بزرگی همچون فردوسی، سعدی، حافظ و خیام به جهان عرضه کرده است. بسیاری از مردم ایرانیان را با اعراب یکی می دانند، اما این یک اشتباه فاحش است. زبان ایران فارسی است که متعلق به گروه زبان های هندو-اروپائی است، در حالیکه عربی یکی از زبانهای سامی است.

ما در برابر هتل نادری در خیابانی به همین نام توقف کردیم و از اتوبوس پیاده شدیم. اگرچه از نیمه شب هم گذشته بود، اما خیابانها همچنان از زندگی می جوشیدند و حتی برخی از مغازه ها هنوز باز بودند. رستورانها که جای خود دارند. اما من حریف هیچیک از آنها نبودم. در حالیکه از خستگی روی پا بند نبودم، در رختخواب خود سرتگون شدم.

روز بعد نخستین کاری که باید می کردم عبارت از معرفی خودم به افسر اداری ستاد کمیته دولتی روابط اقتصادی و دریافت هزینه های سفرم بود. پس از صبحانه به سرسرای طبقه پائین رفتم و از سر پیشخدمت به فارسی پرسیدم که چگونه می توانم به محل اداره کمیته بروم. او لیختدی زد و به روسی پاکیزه ای راه را به من نشان داد.

من با تعجب از او پرسیدم: - شما اهل شوروی هستید؟

و او پاسخ داد: - نه. من ایرانی و ارمنی هستم. پدر و مادرم، مانند بسیاری از آرامنه اینجا از شوروی مهاجرت کرده اند. بین ما

شد. او مرا شناخت، توضیح داد چه کسی هستم و پیشنهاد کرد که تا دفتر افسر کادر اداری مرا راهنمایی کند.

در طول راه من با مترجم به گفتگو پرداختم و گفتم که قرار است به معدنی در شهر بافق اعزام شوم.

او گفت: - آهان، به بیابان. آنجا برای تمرین زبان خیلی بهتر از تهران است. آنجا خیلی آرام تر است.

پرسیدم: - تهران چه ایرادی دارد؟

- خوب البته اینجا پایتخت است، با فروشگاه ها و سینماهای متعدد و غیره. زندگی در اینجا بسیار رنگین تر و شادتر از معدن است. اما کارکردن در اینجا وحشتناک است. بخش عمده وقت من صرف ملاقات و دیدار متخصصان خودمان می شود. من مدام در حال دوندگی بین اینجا و فرودگاه هستم. به من می گویند بلیط بخوم، کسی را بدرقه کنم، کسی را پیشواز کنم، مسئولیت اتوبوس ها را داشته باشم، مواظب پارها باشم. خلاصه زندگی سگی دارم. تازه، تکنیسین ها با آدم مثل پادو رفتار می کنند. بعضی وقت ها فکر می کنم که آیا می ارزید که از دانشگاه تاشکند فارغ التحصیل شوم تا به پادوئی راننده های بیل مکانیکی برسیم؟

گفتم: - پس چرا کار مترجمی درست و حسابی به شما نمی دهند، مثلاً در مذاکرات و معاملات؟ حتماً فارسی شما باید خیلی خوب باشد؟

- برای اینکه زبان همه مذاکرات و معاملات و اسناد انگلیسی است. موقع امضاء توافقنامه اقتصادی با ایران، شخص احمقی این شرط را پذیرفته است. راستی انگلیسی شما چطور است؟ همین الان در تهران يك مترجم انگلیسی لازم دارند.

چنین چرخش حوادثی در نقشه های من پیش بینی نشده بود. من آمده بودم اینجا که پایان نامه ام را بنویسم و فارسی خود را صیقل بدهم، نه انگلیسی خود را.

مترجم مرا در طول راهرو پیش برد و عاقبت دوی را به من نشان داد که روی آن نوشته بودند «معاون بخش اقتصادی (کارمندان)». من در زدم و وارد شدم. مرد سیاه مو و میانه سالی پشت میز نشسته بود. او يك قفقازی اصیل و ارمنی بود به نام سارین گولیان Saringulyan او مؤدب بود و از من در باره سفرم و هتل و کمی در باره دانشگاه پرسید. سپس ناگهان به انگلیسی پرسید:

- خوب، انگلیسی تان چطور است؟ ما همین الان يك مترجم لازم داریم و اگر سطح انگلیسی شما خوب باشد، شما را در تهران نگاه می داریم.

من می باید خود را از شر این کار خلاص می کردم و به همین جهت پس از مکثی طولانی چیزی زیر لب به انگلیسی زمزمه کردم و پاسخ او را دادم.

او نومیدانه گفت: - می فهمم. آه، دانشگاه مسکو، سطح تو دارد پائین می آید! شما ظرف دو روز به بافق پرواز می کنید. در آنجا با وضع بغرنجی روبرو خواهید شد. جمع شورویهای موجود در آنجا کوچک است و فاصله

تا تهران بسیار زیاد. شما به عنوان مترجم موظف هستید همه بی انضباطی ها را به اطلاع ما برسانید. مواظب ایرانی ها باشید. آنها بیش از اندازه کافی در آنجا مأموران ضد اطلاعاتی دارند.

سارین گولیان را ترک کردم و به دفتر امور مالی رفتم تا هزینه سفر و حقوق نخستین ماه ام را به ریال، یعنی ارز رسمی رایج در ایران، که همگان بجای آن واحد تومان را بکار می برند، دریافت کنم. ده ریال برابر يك تومان است و همه مردم لفظ اخیر را بکار می برند. در حدود ۲۰۰۰ تومان (تقریباً ۲۰۰ دلار) کف دست من گذاشتند. قبلاً هرگز اینهمه پول نداشتم!

گام بعدی من عبارت بود از ثبت در دفتر حزب و اتحادیه صنفی. در اینجا باید توضیح مختصری بدهم. هر شخص شوروی که از کشور خارج می شود، باید پیش از خروج نام خود را از دفتر ثبت اسامی اعضاء حزب حذف کند، کارت عضویت خود را به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بازپس بفرستد، و در عوض برگه حذف نام دریافت دارد. همین روند در مورد کارت عضویت در اتحادیه صنفی نیز طی می شود. کارت را باید به کمیته مرکزی سازمان اتحادیه صنفی پس فرستاد و در عوض برگه حذف نام دریافت کرد. در مجامع شوروی خارج از کشور سازمان حزبی به نام اتحادیه صنفی خوانده می شود و سازمان اتحادیه صنفی نیز سازمان کمیته محلی نامیده می شود. کامسومول را سازمان تربیت بدنی می نامند. همه این کارها برای استتار است و «برای آنکه دشمن نتواند حدس بزند» هدف از این اقدام پرده پوشی فعالیت های کمونیستی کمیته مرکزی است. رسماً هیچگونه سازمان حزبی در سفارت ها وجود ندارد، که در واقع یعنی هیچگونه فعالیت حزبی در آنجا صورت نمی گیرد.

همه روسها به این کار ها می خندند. اما اینها آنقدر ها هم که به نظر می رسد احمقانه نیست. مثلاً اگر سفارتخانه ای به دست افراد حکومت میزبان اشغال شود، کلمه ای در باره فعالیت حزبی در آنجا نخواهند یافت: درباره فعالیت های اتحادیه صنفی بله، اما نه درباره فعالیت حزبی.

بنابراین، شهروند شوروی هنگامی که به خارج می رسد، باید برگه های حذف نام خود را ارائه دهد. یکی از این برگه ها به دست نماینده کمیته مرکزی حزب می رسد و دیگری به دست نماینده کمیته مرکزی اتحادیه صنفی، و به این شکل شخص دوباره ثبت نام می شود. مهمترین چیزی که این شخص باید بداند این است که حق عضویت خود را بطور منظم بپردازد و درحوزه ها شرکت کند. در این خصوص در فصل های بعدی توضیح بیشتری داده خواهد شد.

بعد از انجام تمام تشریفات، به خارج از دیوار های محوطه شوروی رفتم. من دو روز وقت داشتم و تصمیم گرفتم که تهران را که اینهمه در کتاب ها در باره اش خوانده بودم، ببینم. با وجود خطاری که به ما داده شده بود که فقط به صورت گروهی به شهر برویم، من تنها و سرخود شروع به گردش کردم. از لحظه

ورود تنها در آن زمان بود که توانستم توجه خود را به زبان فارسی معطوف کنم. عده زیادی در خیابان ها بودند که همگی به لهجه شیروین تهرانی سخن می گفتند. شخص لازم نبود گوش تیز کند تا گفتگو ها را بشنود. ایرانیان با صدای بلند و بی توجه به آنتاشی که در اطراف هستند، حرف می زنند. با تعجب دیدم که تقریباً همه چیز را می فهمم. هر دانشجوی زبان می داند که مشکل اصلی در نخستین روزهای ورود به کشوری که زبان آن را آموخته است، عبارت است از فهمیدن لهجه محلی. اینطور که معلوم شد، من در این زمینه مشکلی نداشتم. هنگامی که گفتگوی موزون و آهنگین ایرانی را شنیدم، در دل از آموزگارانم که تا این درجه زبان فارسی را خوب به من آموخته بودند، سپاسگزاری کردم.

فروشگاه های متعددی در خیابان نادری وجود دارد که در طبقه همکف ساختمان های نو طرف خیابان جای گرفته اند. فروشگاه، همه چیز داشتند، همه نوع لباس، کفش، بشقاب و ظروف از همه جای دنیا، چراغ، و آنقدر طلا که به سختی می شد باور کرد که واقعی هستند. باخود فکر کردم: چطور می توان در اینجا خرید کرد، در حالیکه همان چیز حتی با کیفیتی بهتر در يك فروشگاه دیگر هم وجود دارد؟ در مسکو کار آسان تر بود. هرگاه چیز خوبی در جاش می دیدی، در جا باید آن را می قاپیدی، بی آنکه حتی لحظه ای فکر کنی. در غیر این صورت دقایقی بعد دیگر چیزی به جا نمانده بود. اما در اینجا انسان سرگیجه می گرفت. فرق دیگری که وجود داشت این بود که در اینجا از سف و تنه زدن و ازدحام در فروشگاه ها خبری نبود. مردم به آسانی وارد می شدند و به آرامی اجناس را تماشا می کردند. من تصمیم گرفتم که يك دست لباس چین برای خود بخرم و باقی چیزها را برای فرصتی دیگر بگذارم. لازم نبود که چهار چنون شوم. از برابر تعدادی فروشگاه در خیابان استانبول عبور کردم. قفسه های آنها از کف زمین تا زیر سقف پر از لباس چین بود. همه نوع مارکی داشتند. بعد از واریسی يك دوچین یا بیشتر شلوار و پوشیدن آنها، چیزی انتخاب نکردم، بلکه به تنگ آمدم و در حوالی غروب به سوی هتل بازگشتم، در حالی که هم به فراوانی کالا در بازار سرمایه داری و هم به کارل مارکس و تئوری های تجارت آزاد او لعنت می فرستادم. تنها فردای آن روز بود که پس از آن که ضربه های اولیه فراوانی کالا را از سرگذرانده بودم و يك دست شلوار چین رانگلر Wrangler برای خود بست و پا کرده بودم. آرام شدم. از فروشگاه ها دیگر سیر شده بودم و بنابراین تصمیم گرفتم که باقی روز را به تماشای مناظر تهران بپردازم. قرار بود که فردای آن روز به سوی بافق حرکت کنم.

باقی شهر کوچکی در بخش جنوب شرقی (مرکزی-م) فلات ایران، در دل شوره زارها و بیابان های کویر لوت است. شهر شامل يك مسجد، کلبه های روستائی که از گل و خاک ساخته شده اند، و فقر بود. جمعیت اندک شهر بطور عمده به کار دامداری و خرده کاسبی

من در پاکو با گروهی از افسران ارتش ایران که به حکومت خود مختار آذربایجان پیوسته بودند آشنا شدم. داستان این افسران فارس زبان و اینکه چگونه فقط بخاطر آذربایجانی نبودن مورد سوء ظن رؤسای حکومت خود مختار و مسئولین حکومت آذربایجان شوروی قرار گرفته بودند خود به تنهایی میتواند موضوع یک کتاب باشد. هنگام پیوستن به فرقه دموکرات، برای این افسران مسئله ترک و فارس مطرح نبود. آنها به خیال خود میخواستند از آذربایجان بعنوان پایگاهی برای برقراری حکومت توده ای در سراسر ایران استفاده کنند. سرنوشت دردناک آنها تنها در یک بیت شعری که یکی از این افسران اغلب زیر لب زمزمه میکرد خلاصه میشد: آشنا بیگانه پندارد مرا، بیگانه خصم - وای از این سرنای بیجا کز گشاده سرزدیم. باری بعد از این مقدمه که بدرازا کشید و اما دانسته شد که نویسنده این سطور تا حدودی در متن قضایا بوده وقت آن رسیده که گریزی به صحرای کربلا بزنم.

سرنان حکومت خودمختار آذربایجان مدعی بودند و جدائی خواهان تازه نفس این ادعاها را تکرار میکنند که مردم آذربایجان از «ستم ملی» رنج می بردند. یعنی به جای اینکه به زبان مادری آموزش ببینند ناچارند به زبان مسلط (فارسی) تحصیل کنند، فرهنگ خود را نمی توانند رشد دهند و حکومت مرکزی فارس زبان توجهی به توسعه اقتصادی سرزمین آنها نمیکند. گمان نمی کنم امروز بر کسی پوشیده

اشتغال داشتند. شهر می توانست همچنان فراموش شده باقی بماند، اما معادن سنگ آهن آن باعث شد که ایران بتواند صنایع فلزکاری خود را ایجاد کند.

مقامات ایران از سالها قبل و حتی از پایان سده نوزدهم در تلاش ایجاد صنایع فلزگدازی ملی خود بودند. آتیه نگرترین افراد درک می کردند که بدون صنایع سنگین داخلی، ایران همواره از نظر اقتصادی وابسته به کشورهای پیشرفته خواهد بود و می کشیدند که این وضع را اصلاح کنند. میرزا تقی خان امیر کبیر که در آن زمان صدر اعظم بود، در پایان سده نوزدهم نخستین کوره باز را به کشور وارد کرد، اما این طرح صنعتی در اثر کمبود لوازم و نخایر، شکست خورد. در دهه ۲۰ توافقنامه ای با شرکت آلمانی کروپ برای احداث کارخانه فلز گدازی امضاء شد که در اثر آغاز جنگ جهانی نوم رها شد.

پس از پایان جنگ ایران به مذاکره با امریکائی ها و سوئدی ها و فرانسوی ها پرداخت. اما همه یک صدا گفتند که سنگ آهن کافی در ایران وجود ندارد و در صورت ایجاد کارخانه ذوب آهن، باید سنگ آهن را از خارج وارد کنند. این برای ایران به معنی تداوم وابستگی بود.

آنگاه در دهه ۶۰ اتحاد شوروی در صحنه ظاهر شد. متخصصان شوروی پس از بررسی های زمین شناسی به این نتیجه رسیدند که سنگ آهن در ایران وجود دارد و

باشد که ادعا های گردانندگان فرقه دموکرات بهانه ای بود برای اینکه آذربایجان را از ایران جدا کنند و آنرا به جمهوری آذربایجان شوروی ملحق نمایند. حتی مطبوعات شوروی هم اخیراً جسته و گریخته سخن از صدور انقلاب به آذربایجان ایران بمنظور بلعیدن آن میگویند. بنا براین در اینجا روی سخن من با مدافعان امروزی استقلال آذربایجان است. باید از این آقایان که معلوم نیست از کجا چنین رسالتی را برای خود قائل شده اند سؤال شود که شما چرا میخواهید کودک آذربایجان را به زبان ترکی آموزش بدهید؟ برای اینکه او بتواند از اشعار شاعران ترک زبان چون فضولی و واقف و صمد و رفون مستقیض شود؟ مگر آذربایجانیهای باسواد امروز که به فارسی آموزش دیده اند اگر تشنه خواندن آثار این شاعران باشند نمی توانند آنها را بخوانند و بفهمند؟ مگر خود من در خواندن روزنامه ترک زبان «ملاتصرالدین»، «هوپ هوپ نامه» میرزا علی اکبر صابیر (طاهر زاده) و یا «حیدر بابا یا سلام» استاد فقید شهریار نجار اشکال شده ام؟ یا مگر این استادان در مدرسه ترک زبان آموزش دیده بودند که هر یک درساحه خود اشعاری چنین دلچسب می سرودند؟ شما می خواهید که جوانان آذربایجانی آموزش عالی را هم به زبان ترکی به بینند؟ اصطلاحات علمی و فنی را از کجا می آورید؟ با وجود اینکه استادان و متخصصین ایرانی بعد از ده ها سال کوشش توانسته اند معادل فارسی این اصطلاحات را بیابند، هنوز هم کمیتمان لنگ است. شما می خواهید این راه رفته را از سر بگیرید؟ شاید خیال دارید این اصطلاحات را

مقدار آن به اندازه ای هست که بتوان کارخانه ذوب آهن تأسیس کرد. دولت ایران از نفوذ سیاسی اتحاد شوروی در هراس بود، اما علاقه آنان برای ایجاد اقتصاد ناوابسته بر این هراس می چربید. (A) بنابراین در سال ۱۹۶۳ توافقنامه همکاری های اقتصادی میان ایران و اتحاد شوروی به امضاء رسید. این توافقنامه ایجاد مجتمع ذوب آهن اصفهان را نیز دربر می گرفت. همکاری های میان دو کشور قرار بود که صرفاً اقتصادی باشد و هیچ رگه ای از سیاست در آن وارد نشود. شاه همچنان یک ضد کمنیست افراطی بود.

اما کمک صرفاً اقتصادی باید با پول نقد خریداری می شد و خزانه ایران خالی بود. نفت درآمد کافی ایجاد نمی کرد و قیمت نفت در آن زمان بسیار نازل بود. باقی می ماند صدور فرش و میوه های خشک بجای پرداخت پول. و چه چیز دیگری بود که بجای پول می شد پذیرفت؟ در جنوب ایران گاز طبیعی بود که در آن زمان آن را می سوزاندند، زیرا مصرفی برای آن نداشتند. ایرانیان گاز را در عوض ایجاد کارخانه پیشنهاد کردند. اما برای این کار لازم بود که لوله های گاز احداث شود. روس ها پذیرفتند که لوله ها را از جنوب ایران و در طول مناطق غربی ایران تا ازخس ارمنستان شوروی نصب کنند. باید اضافه کنم که برخی از آتیه نگرترین متخصصان شوروی شاه را شریک قابل اعتمادی حساب نمی کردند.

بقیه در شماره آینده

از آن سوی ارس وارد کنید؟ امروزه در آن سرزمین مهندسی که از یک دانشکده فنی که در آن به زبان ترکی تدریس میشود فارغ التحصیل بشود هنگام کار در دفاتر طراحی و در کارگاه و کارخانه بایستی از آئین نامه و مدارک فنی به زبان روسی استفاده کند و گزارش ها و نامه های اداری را به این زبان بنویسد. شما میگوئید یک شهروند آذربایجانی که زبان فارسی را نمی داند در مواجهه به ادارات دولتی و هنگام حضور در دادگاه رنج می برد. من از شما می پرسم آیا این آذربایجانی عماداً نخواسته است زبان فارسی را یاد بگیرد یا اینکه مانند میلیونها هموطن سراسر ایرانزمین بعلت فقر خانواده و یا کمبود مدرسه و معلم نتوانسته از نعمت سواد برخوردار گردد؟

و اما در مورد آن جنبه «ستم ملی» که شما آنرا نتیجه تمرکز قدرت در دست حکومت فارس زبان میدانید باید گوشزد کنم که این امر کوچکترین ربطی به تسلط یک «ملت» بر «ملت» دیگر ندارد و تنها به سیستم نادرست اداره مملکت مربوط است که البته این خود تا حدی عکس العمل در مقابل حکومت های ملوک الطوائفی و خانخانی دهه های قبل است. مگر حکومت های مرکزی به توسعه و آبادانی شهر های یزد و کرمان و کاشان که مردمانش فارس زبانند بیشتر از تبریز و مراغه و رضائیه توجه کرده اند؟

این را قبلاً گفته و نوشته اند و من هم ناچارم تکرار کنم که راه حل این مشکل، واگذاری قسمتی از اختیارات حکومت مرکزی به مسئولین محلی است. انجمن های ایالتی و ولایتی مرکب از منتخبین واقعی مردم می توانند پمثابه پایه های یک حکومت دموکراتیک باشند و برای رشد و توسعه منطقه خود اتخاذ تصمیم کنند. حدود این اختیارات را بایستی اندیشمندان و خبرگان سراسر کشور تعیین کنند. ما نباید فراموش کنیم که مردم این مملکت طی قرن ها یک کاسه بوده اند و این پیوند اقتصادی منطق مختلف کشور بایستی با تقسیم عادلانه ثروت ملی مستحکم گردد.

من یکبار دیگر آقایان جدائی خواهان را مورد خطاب قرار میدهم و در دنیای پر تلاطم امروز این سگان کشتی ایران است که باید در نست با کفایت مردان کاروان قرار گیرد نه اینکه سرنشینان این کشتی را در قایق های با پرچم های جداگانه بنشانیم و بدست امواج سهمگین بسپاریم. درد ما درد چند زبانی نیست. درد ما فقر و بیسوادی میلیونها هموطن ماست. اگر یاره سرائی های از این قبیل که بایستی به دروازه های تمدن بزرگ برسیم و یا ژاپن خاورمیانه بشویم و غیره را کنار بگذاریم و بتوانیم همان شعار پتجاه سال پیش «نان برای همه، بهداشت برای همه، فرهنگ برای همه» را عملی کنیم بایستی کلاهمان را هوا بیندازیم.

اگر در سراسر این نوشته بجای کلمه آذری که اخیراً بر سر زبانها افتاده زبان توکی را بکار برده ام به نوشته شاد روان احمد کسروی استناد کرده ام که معتقد بود زبان ترکی از حکومت سلجوقیان به بعد چانشین آذری، زبان باستان آذربایجان شده است.

RAHE AZADI

Nº: 15

Oktober 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاه: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

همه افراد مورد سؤال قرار گرفته دارای شرایط یکسانی نیستند. کسانی که بین ۲ تا ۷ سال از اقامت آنها در خارج می گذرد، بیشترین علاقه را به فعالیت های فرهنگی و هنری نشان می دهند از سوی دیگر کسانی که به مسائل سیاسی علاقمند هستند، همزمان در فعالیت های فرهنگی و هنری نیز بیش از دیگران شرکت می کنند.

مسائل مورد علاقه:

نتایج نظرخواهی نشان می دهند که هموطنان خارج از کشور بیش از همه اخبار سیاسی ایران را دنبال می کنند. حدود ۷۰ درصد افراد مورد پرسش قرار گرفته بطور منظم یا گاه بگاه از اخبار سیاسی ایران مطلع می شوند:

دنبال کردن اخبار ایران:

گناه بگاه	همیشه	گناه بگاه
اخبار سیاسی	۴۹ درصد	۳۰ درصد
اخبار اجتماعی	۴۰ درصد	۲۶ درصد
اخبار فرهنگی	۲۷ درصد	۳۲ درصد
اخبار اقتصادی	۱۳ درصد	۲۰ درصد

نتایج نظرخواهی در مجموع خود حکایت از کمبود های جدی در عرصه خبر رسانی و ارتباطات میان ایرانی های خارج از کشور می کند. هرچند این نتایج نشان دهنده تلاش های خود بخودی و کمتر سازمان یافته در سطح خارج از کشور برای مطلع شدن پیرامون آنچه در ایران می گذرد، است، اما نبود نشریات یا تیراژ وسیع، کمبود سازمان های فرهنگی، هنری، سندیکایی بخوبی احساس می شود. آن دسته از ایرانیانی که دارای نوعی روابط سیاسی یا سایر اشکال سازمان یافته اند، بیش از دیگران در جریان مسائل قرار دارند و اکثریت بزرگ مهاجرین از این شبکه برکنارند.

کمک مالی رسیده

۳۰۰ ج از کلن ۵۰ مارک

شهادتی درباره ... بقیه از صفحه ۱۵

با سلطنت و بخصوص اعمال تروریستی را در انحصار خود میدانند. یکبار هم کیانوری در پرسش و پاسخ که از او سؤال شد سوء قصد بجان شاه را به حزب نسبت میدهند در جواب گفت «چرا عنوان سوء قصد بان میدهید این حسن قصد است.» (نقل به معنی).

مطلب دیگر روابط قاسمی با روزبه است. بعد از مراجعت رهبران تبعیدی به تهران، ما که از سابق روزبه را میشناختیم و او را دوست داشتیم معاشرت بیشتری با هم میکردیم. یکرور ارکانی در همان اوایل به من گفت قاسمی میگوید به این رفقا بگوئید زیاد دور و ور روزبه نگردند. من تعجب کردم و متوجه شدم که قاسمی از روزبه خوشش نمی آید و از این میترسد که بلوکی در زندان تحت قیادت روزبه تشکیل شود. اما روزبه کلمه ای در این باره اظهار نیکبرد و خیلی خود دار بود. ما هم بالاخره در آن مواقع، اعضای کمیته مرکزی و بخصوص قاسمی و کیانوری را عقل کل میدانستیم. این نکته را هم گوشزد کنم که ارکانی خود زنده است و در تهران بکار ترجمه اشتغال دارد.

درباره قطعنامه های پلنوم چهارم، یکرور در سال ۵۸ پورهرمزان را در فرودگاه مهرآباد دیدم. به سابقه دوستی که از قبل داشتیم خوش و بشی کردیم و ضمن گفتگو به او گفتم چرا حزب قطعنامه های پلنوم چهارم را منتشر نمیکند. این حد اقل کار مثبت و آموزنده ایست که میتوانست بکند. در جواب من گفت «هرکس

میخواهد خودش برود پیدا کند. ما که با دست خود آتو بدست دشمن نمیدهیم».

بالاخره ناصر بنا کننده فشرده قطعنامه را که خسرو شاکری در تاریخ جنبش کارگری آورده بود اقتباس و در سطح نسبتاً وسیعی منتشر کرد. اسم مستعار او هم ناریا نبود بلکه ناری بود. او هم بعد از سالها زندان که از سال بنظرم اواخر ۶۰ یا اوایل ۶۱ شروع شده بود در سال ۶۶ آزاد شد بقیه کفیل.

دوستان عزیز نمیدانم این مختصر اطلاعات کار شما را در تاریخچه جنبش چپ ایران دقیقتر میکند یا خیر؟ امیدوارم که در کارتان موفق باشید.

موفق و پیروز باشید
۷ خرداد ۱۳۷۰

۱- جریان گفتگوی ارکانی با بقراطی را شخص اخیر عیناً در پلنوم چهارم گفت. اضافه بر آن بقراطی توضیح می داد که در روز های اول بعد از نستگیری اعضای کمیته مرکزی، کیانوری خیلی مضطرب و سستپاچه بود و مرتب از این و آن درباره مجازات شریک جرم در قوانین مدنی ایران سؤال می کرد. می گفت، ما نه از علت نگرانی او و نه از سوالات کیانوری سردر نمی آوریم تا اینکه در زندان شیراز، ارکانی پرده از سر برداشت.

۲- کیانوری مدعی بود (پلنوم چهارم و نیز در گفتگو های دیگر، که از طریق ارکانی، فقط از قصد ناصر فخرآرایی اطلاع داشت و بستوری برای اقدام ندادند بود و از بیان جزئیات که در این نامه آمده است کاملاً خود داری می کرد. و می گفت همین اطلاع را به سایر اعضای کمیته مرکزی هم رسانده بود.

اما ماجرا از این قرار بوده است: شبی که جلسه کمیته مرکزی در منزل مریم فیروز برقرار بود، پس از پایان جلسه، موقعی که در استراحت مشغول خوردن بستنی بودند که مریم برای میهمانان تهیه کرده بود. در میان گفتگو ها، کیانوری به شیوه خود می گوید اگر کسی بخواهد شاه را بکشد شما چه می گوئید؟ طبری هم می گوید اگر کسی شاه را بکشد ما خوشحال می شویم (نقل به معنی). کیانوری به این گفتگو اتخاذ سند می کرد که موضوع را به اطلاع کمیته مرکزی رسانده است. لذا آنها هم به اندازه او مطلع بودند! البته بقیه اعضای کمیته مرکزی بدرستی ادعای او را رد می کردند و می گفتند: کیانوری نه از يك مساله مشخص و نه از نوعی ارتباط آن با حزب و یا اقدامی با موافقت حزب سخنی نگفت. يك مطلب کلی گفت، يك جواب کلی شنید.

۳- اصلاح این نکته هم ضرورت دارد که کیانوری مسؤل حوزه ارکانی نبوده است. ارکانی دانشجوی دانشکده علوم بود و حوزه آنها در مجلس دکتر کشاورز تشکیل می شد و گوینده آن هم طبری بود. بهمین مناسبت و به این «جرم»، هم کشاورز و هم طبری غیایا محکوم به اعدام شدند. احتمال دارد حرف ارکانی مربوط به تابستان سال ۱۳۲۷ باشد که به علت تعطیلات و مسافرت افراد، دو سه ماهی، حوزه های مشترک در دانشگاه تشکیل می شد. از جمله حوزه دانشکده علوم یا دانشکده فنی موقتاً مشترک بود. کیانوری گوینده و عضو حوزه ما در دانشکده فنی بود. اشاره ارکانی در صورت صحت به این دوره موقت است. در هرصورت کیانوری مسؤل حوزه ما هم نبود.

بابک



رابطه با ایران:

از میان پاسخ ها، بیشترین شکل رابطه با ایران را نامه نویسی با خانواده و دوستان و نیز دریافت کتاب و نشریات چاپ ایران تشکیل می دهند:

گاه بنگاه	بطور منظم	
نامه نویسی با خانواده	۱۷ درصد	۴۸ درصد
نامه نویسی با دوستان	۱۷ درصد	۴۷ درصد
دریافت نشریات	۱۵ درصد	۱۸ درصد
دریافت کتاب	۵ درصد	۴۸ درصد
گوش دادن به رادیوهای فارسی زبان	۳ درصد	۳۲ درصد
دریافت نوار موسیقی	۲ درصد	۲۷ درصد

نتایج نظرخواهی نشان می دهند که دریافت نشریات و کتاب در میان مردان بیشتر از زنان دیده می شود ولی زنان در نامه نویسی نسبت بیشتری را بخود اختصاص می دهند. همچنین فعال ترین رابطه با ایران در میان کسانی دیده می شود که از اقامت آنها در خارج ۲ تا ۷ سال می گذرد. کسانی که کمتر از ۲ سال پیش و یا بیشتر از ۷ سال پیش به خارج آمده اند نسبت به بقیه رابطه کمتری با ایران دارند.

دنبال کردن اخبار و مسائل ایران

رسانه های جمعی کشور های خارجی و روزنامه های فارسی زبان چاپ خارج از کشور دو منبع اصلی خبرگیری ایرانیان مقیم اروپا از کشور خود بشمار می روند. دوستان و آشنایان منبع خبری دیگر مهم هموطنان خارج از کشور بشمار می روند. ضمن آنکه در صد کسانی که اخبار را بطور مستقیم از روزنامه های چاپ ایران بدست می آورند، قابل توجه است:

منبع خبری پیرامون اخبار و مسائل ایران:

گاه بنگاه	بطور منظم	
- رسانه های جمعی خارجی	۴۵ درصد	۳۵ درصد
- روزنام های فارسی چاپ خارج	۲۸ درصد	۳۲ درصد
- دوستان و آشنایان	۲۵ درصد	۶۰ درصد
- روزنامه های چاپ ایران	۱۵ درصد	۱۵ درصد

مدت اقامت در خارج کشور بر نحوه خبرگیری ایرانی ها تأثیر مستقیم دارند. هرچه مدت اقامت افراد پرسش شونده در خارج از کشور بیشتر باشد، بر میزان استفاده آنها از رسانه های جمعی خارجی و نیز مطبوعات ایران چاپ خارج از کشور افزوده می شود. نشریات چاپ ایران بطور عمده توسط هواداران و اعضای گروه های سیاسی دریافت می شود و بقیه افراد بیشتر از طریق دوستان و آشنایان و یا رسانه های جمعی خارج کسب خبر می کنند. بطور کلی افرادی که به مسائل سیاسی بی توجه اند، نسبت به دیگران کمتر در صد کسب اخبار مربوط به ایران از طرق نامبرده برمی آیند. از سوی دیگر مطابق نتایج نظر خواهی در مجموع رابطه مستقیمی میان استفاده از منابع گوناگون خبری و سن افراد نیز وجود دارد. گروه سنی ۲۹-۲۵ سال بیشترین علاقه را به دنبال کردن اخبار ایران نشان می دهند، در حالیکه مسن تر ها بیشتر به منابع فارسی اتکا می کنند.

شرکت در فعالیت های خارج از کشور:

نتایج نظرخواهی نشان می دهد که هموطنان مقیم خارج از کشور به کنسرت های موسیقی ایرانی در خارج از کشور بیش از سایر فعالیت ها روی خوش نشان می دهند. حدود نیمی از افراد مورد پرسش قرارگرفته در طول يك سال گذشته در حداقل يك کنسرت موسیقی ایرانی حضور یافته اند. سایر فعالیت های فرهنگی، حدود يك سوم افراد مورد پرسش قرار گرفته را بخود جلب کرده اند و شمار کسانی که در يك سال گذشته حداقل در يك فعالیت سیاسی نظیر تظاهرات یا سخنرانی شرکت کرده اند از يك پنجم افراد فراتر نمی رود. این نتایج در مجموع بازگو کننده ناکافی بودن نسبی امکانات فرهنگی ایرانیان در خارج از کشور پس از ۱۰ سال تجربه مهاجرت می باشند، هرچند

نظرخواهی راه آزادی از ایرانیان مقیم اروپا

ایرانی ها

چه رابطه ای با ایران دارند؟

نظرخواهی پیرامون رابطه هموطنان مقیم خارج از کشور با ایران از ۱۵۵ نفر از ایرانیان مقیم فرانسه، آلمان، سوئد، اتریش، دانمارک و هلند انجام یافته است. نظرخواهی با استفاده از پرسشنامه از طریق مراجعه مستقیم به افراد توسط خبرنگاران و دوستان راه آزادی صورت گرفت. راه آزادی با تشکر از همه کسانی که ما را در انجام این نظرخواهی یاری دادند، نتایج کلی آنرا به اطلاع خوانندگان می رساند.

مشخصات عمومی سؤال شوندگان

در پرسشنامه ۷ سؤال درباره مشخصات فردی و عمومی سؤال شوندگان (جنسیت، سن، مدت اقامت در خارج از کشور، وضعیت خانوادگی و شغلی) وجود داشت که نتایج آنها از این قرار شد (همه اعداد به در صد آمده اند)

* جنسیت:

مرد ۶۸ درصد زن ۳۲ درصد

* سن:

۲۴ - ۲۰ سال	۱۲ درصد
۲۹ - ۲۵ سال	۴۳ درصد
۳۹ - ۳۰ سال	۴۲ درصد
۴۰ سال و بیشتر	۳ درصد

* مدت اقامت در خارج از کشور

کمتر از ۲ سال	۴۰ درصد
۲ تا ۴ سال	۱۷ درصد
۵ تا ۷ سال	۱۷ درصد
بیش از ۷ سال	۲۵ درصد

* وضعیت خانوادگی

× مجرد ۴۵ درصد × متأهل ۴۲ درصد × دیگر ۱۳ درصد
× افراد با فرزند ۳۱ درصد

* وضعیت شغلی

- دانشجو ۳۵ درصد - شاغل ۸ درصد - دیگر ۵۷ درصد

* گرایش سیاسی

- هوادار یا عضو يك گروه سیاسی ۱۵ درصد
- علاقمند به مسائل سیاسی ولی عدم وابستگی به گروههای سیاسی ۶۰ درصد
- عدم وابستگی سیاسی به گروهها و عدم توجه به مسائل سیاسی ۲۵ درصد